

شرح
کتاب مقدس در

شانزده آیه

گریس بورونو

«شما چگونه به این پرسش پاسخ می‌دهید: «پیغام اصلی کتاب مقدس چیست؟» کتاب مقدس، خود چگونه به این پرسش پاسخ می‌دهد؟ آقای بورونو مخاطبانش را با الهیات کتاب مقدس آشنا می‌کند، و از کلام خدا این پرسشها را پاسخ می‌دهد. او با قاعده و نظم و ترتیبی خاص، رویدادهای اصلی تاریخ رستگاری انسان را پیگیری می‌نماید، تا به اصطلاح، رشته انجیل را بیابد، و سپس آن رشته‌ها را به هم بیاورد. خواه حق‌جویی باشید که تازه با کتاب مقدس آشنا شده، و یا اینکه از دوران کودکی، رویدادها و ماجراهای کتاب مقدس را در کلیسا شنیده‌اید، در هر حال، کتابی که پیش رو دارید، عشق عمیق‌تری برای کلام خدا در شما پدید می‌آورد، و امیدی والاتر به آن منجی را در دل شما جوانه می‌زند، آن منجی که سطر به سطر کلام خدا به او اشاره می‌کند».

چی. مک استایلز، نویسنده، مبشر، و مدیر عامل اجرایی سازمان «خدمات دیجیتال خلیج»؛

و دبیر کل هیأت دانشجویی امارات متحده عربی به نام «مشارکت مسیحی»

«این کتاب کم‌حجم اما سرشار از بینش و بصیرت، کتابی مفید برای شاگردسازی تکنفره است، در عین حال که برای تعالیم رسمی نیز منبعی مناسب می‌باشد. همه مسیحیان، چه بالغ، چه نوانیان، در این کتاب با مطالب فراوانی روبه‌رو می‌شوند تا بتوانند بر آنها تأمل و تمرکز کنند، و در آنها وجد و شادی نمایند. آقای بورونو کلیات شرح رستگاری انسان را با امانت و وفاداری توضیح داده است.»

توماس آر. شرانیز، استاد تفسیر عهد جدید در دانشکده الهیات تعمیدی در جنوب آمریکا،

با کسب نشان افتخار

«به منظور درک کتاب مقدس، باید شرح کلی نقشه نجات خدا را درک نماییم. کریس بورونو با تمرکز بر شانزده آیه مهم، طرح کلی واضح و قابل فهمی را از این شرح ماجرا در اختیار ما قرار می‌دهد. مطالعه این کتاب را حتماً به همه توصیه می‌کنم.»

داگلاس چی. موو، استاد کرسی مطالعات کتاب مقدسی در دانشگاه ویتون، با کسب نشان افتخار

«کریس بورونو طرح کلی، و خط اصلی رویدادهای کتاب مقدس را در شانزده آیه کوتاه شرح می‌دهد. هر یک از آیات در درک این خط اصلی، نقشی مهم و حیاتی به عهده دارند. اما ماجرای اصلی، برجسته‌تر از کل بخشهای شرح داده شده است. وقتی همه بخشها کنار هم قرار می‌گیرند، حاصل کار، تصویر تکمیل شده‌ای خواهد بود که بسی بهت‌آور و خیره‌کننده می‌باشد، و زندگیها را دگرگون می‌سازد.»

جیسون سی. مایر، شبان و واعظ کلیسای تعمیدی بیت‌لحم، واقع در شهر مینیاپولیس

در ایالت مینه‌سوتا

«کتاب کریس بورونو در شانزده آیه، کل کتاب مقدس را برای ما شرح می‌دهد. این شیوه بیان، ما را به درکی قاطع و مطمئن از وحدت و یکپارچگی پیغام کتاب مقدس می‌رساند. نویسنده با تقسیم‌بندی کتابش به فصلهای کوتاه و مختصر و قابل فهم، منظور خود را به خوبی منتقل نموده است.»

جاش مودی، شبان ارشد کلیسای کالج، واقع در شهر ویتون در ایالت ایلینوی؛ و نویسنده کتاب سفر

به سوی شادی: نگاهی به مزامیر معروف به صعود

شرح کتاب مقدس در ۱۶ آیه

شرح
کتاب مقدس در

۱۹
شانزده آیه
گریس بورونو

The Whole Story of the Bible in 16 Verses
Copyright © 2015 by Christopher R. Bruno
Published by Crossway
A publishing ministry of Good News Publishers
Wheaton, Illinois 60187, U.S.A.

This edition published by arrangement
with Good News Publishers.
All rights reserved.

Farsi translation published by:
The Gospel Coalition

www.kanoneenjil.com

تقدیم به لوک، سیمون، و ایلیوت
باشد که با وجد و شادی در آن یگانه موعود، عیسی
با این شرح ماجرا آشنا گردید

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۳	تشکرات ویژه

بخش اول

زمان موعود می‌رسد

۱۷	۱ خلقت (پیدایش ۳۱:۱)
۲۳	۲ انسان (پیدایش ۲۷:۱-۲۸)
۲۹	۳ سقوط انسان (پیدایش ۳-۶:۷)
۳۵	۴ وعدهٔ رستگاری (پیدایش ۳:۱۵)
۴۱	۵ ابراهیم (پیدایش ۲:۱۲-۳)
۴۷	۶ یهودای پادشاه (پیدایش ۴۹:۱۰)
۵۳	۷ بزهٔ پسخ (خروج ۱۲:۲۳)
۵۹	۸ داوود پادشاه (دوم سموئیل ۷:۱۲-۱۳)
۶۵	۹ خادم رنج‌دیده (اشعیا ۵۳:۶)
۷۱	۱۰ وعدهٔ رستاخیز (حزقیال ۳۷:۳-۵)
۷۷	۱۱ خلقت تازه (اشعیا ۶۵:۱۷)

بخش دوم

زمان موعود رسیده است

۸۵	۱۲ تحقق (مرقس ۱:۱۴-۱۵)
۹۱	۱۳ صلیب (یوحنا ۱۹:۳۰)
۹۷	۱۴ رستاخیز (رومیان ۱:۳-۴)
۱۰۵	۱۵ عادل شمردگی (رومیان ۳:۲۱-۲۶)
۱۱۱	۱۶ جلال (مکاشفه ۲۱:۱-۴)
۱۱۷	قدم بعدی چیست؟
۱۱۹	یادداشت‌ها

پیشگفتار

اگر در حال مطالعه این کتاب هستید، پس به الهیات کتاب مقدس علاقه مندید، حتی اگر هنوز آگاهی چندانی از آن ندارید. قاعده الهیات نظام مند این است که هر آنچه کتاب مقدس درباره موضوعی خاص تعلیم می دهد، در یک مبحث واحد گردآوری می کند. اما الهیاتی که «الهیات کتاب مقدسی» نامیده می شود، یک یا چند درونمایه کتاب مقدس را به ترتیب تاریخ وقوع رویدادها بررسی می نماید، و به ترتیب آن رویدادها پیش می رود. در این روش، هدف این است که یک موضوع خاص، یا خط اصلی یک رویداد به همان شکلی که در کتاب مقدس شرح داده شده، بررسی گردد. در این کتاب نیز به طرح کلی و خط اصلی رویدادهای کتاب مقدس می پردازیم، و موضوعات و درونمایه های اصلی و بنیادین در کتاب مقدس را از نظر می گذرانیم. پس تبریک می گویم، شما در مسیری گام برداشته اید که در انتها به یک الهیدان کتاب مقدس تبدیل گردید!

برخی از کتابهای الهیاتی صرفاً یک منظره کلی ارائه می دهند. این شیوه بررسی را می توان به مشاهده جنگل تشبیه نمود. نویسندگان این کتابها به اصطلاح با یک ضربت قلم، تصویر مورد نظرشان را ترسیم می نمایند، و با نگاه به یک بخش از کتاب مقدس، بخشهای اصلی، یا تصویر کاملی از کل کتاب مقدس را به ما نشان می دهند. این گونه کتابها به ما کمک می کنند تا صورت کلی درونمایه های اصلی کتاب مقدس را مشاهده نماییم. حال آنکه برخی دیگر از کتابهای الهیاتی به جزییات می پردازند. اگر این شیوه را به مشاهده درختان جنگل تشبیه کنیم، روش بررسی به این شکل خواهد بود که به اصطلاح یک درخت را در نظر می گیرند؛ یعنی یک موضوع، یا یک متن از کتاب مقدس، و آن را تک به تک بررسی می نمایند. آنها در این روند، حلقه های تنه آن درخت را می شمارند، و سپس برای ما توضیح می دهند که آن درخت به چه صورت در جنگل جای گرفته است. اما کمتر کتابی وجود دارد، به خصوص در میان کتابهای کم حجم، که

مانند این کتاب حاضر، هم به کلیات بپردازد، هم به جزئیات. در این کتاب تلاش بر این است که با بررسی درختان (آیات یا عبارات)، جنگل را از نظر بگذرانیم. اگرچه مانند برخی از کتابها به اصطلاح، درختان را با جزئیات بسیار بررسی نخواهیم کرد، اما به شانزده درخت مهم می‌پردازیم (حتی می‌توانیم آنها را تابلوهای راهنما بنامیم). ما به کمک این درختان می‌توانیم کل جنگل را مشاهده نماییم. امیدوارم پس از این گشت و گذار کوتاه در کتاب مقدس که به جنگل تشبیه شده است، در شما این شور و اشتیاق به وجود آید که به سراغ هر دو نوع کتابهای کلی و جزئی بروید، تا شرح رویدادهای کتاب مقدس را هم در کلیات، و هم در جزئیاتش بهتر درک نمایید.

پس به همراه یکدیگر در این سفر گام برمی‌داریم. سفر خود را از همان نقطه شروع؛ یعنی از خلقت جهان هستی آغاز می‌نماییم.

تشکرات ویژه

نطفه این کتاب در یک پنجشنبه شب، در آموزشگاه انطاکیه هاوایی شکل گرفت. در آن کلاس که به یک مجموعه آموزش برای شبانان اختصاص داشت، من نیز نقشی در رهبری آن گروه به عهده داشتم. در آن دو ساعت، آیاتی را بررسی نمودیم که در نهایت به این کتاب ختم شدند. در اینجا می‌خواهم از دوستانی تشکر کنم که مرا در پیمودن این مسیر یاری رساندند: جان بوهم، جان کاران، داستین و پریت هریس، ناتان کاوانیشی، تاد موریکاوا، آنتون یوما، مارک واتاناب، و جاستین وایت، از همه شما سپاسگزارم. از اعضای کلیسای «مشارکت مسیح» واقع در شهر سان پریبری در ایالت ویسکانسین نیز کمال تشکر را دارم. در آنجا هم برخی از این مطالب را موعظه کرده‌ام. اعضای کلیسای خودم؛ «کلیسای هارپر»، و مشایخ و رهبرانی همچون جان بوهم، مت دیرکز، جاستین گیبر، و اِتان پی‌ین همواره پشتیبان من و خانواده‌ام بوده، و باعث شادی دل من گشته‌اند. بسیاری از دوستان دیگر که در آموزشگاه انطاکیه هاوایی به خدمت مشغولند، و همچنین دوستان دیگرم در دانشگاه بین‌المللی نورتلند، و دوستان دیگر در گوشه و کنار دنیا در مدت زمانی که مشغول نوشتن این کتاب بودم، همواره هم مرا تشویق نموده، و هم با گوشزدها و تذکراتشان به اصطلاح مرا تراشیده‌اند. یک تشکر ویژه هم از عزیزانی دارم که با نظرات باارزش خود، مرا در نگارش این دستنوشته یاری نمودند: جیم و چلسی فرچی، دیوید گریفیتز، و همسرم کتی بورونو، قدردان همه شما هستم. در نهایت، از دوستان عزیز در انتشارات راه صلیب تشکر می‌کنم. به طور خاص از دیوید دی‌ویت، و جرج بایلی به خاطر کمکهایشان در ویرایش مطالب متشکرم. همچنین تعهد این دو نفر به انتشار کتابهای مسیحی با محوریت انجیل، که باعث جلال خدا می‌گردند، جای تشکر و قدردانی دارد. دعایم این است که کتاب حاضر، به این معیار والا نزدیک باشد.

اگرچه از اشخاصی که می‌خواهم از آنها نام ببرم، در جایگاه خاصی تشکر نکرده‌ام. اما

گرایم گلدز ُرتی، تام شراینر، جرج پی آل، و شماری دیگر همواره به من یاری رسانده‌اند تا الهیات کتاب مقدس را به درستی درک نمایم. از کسانی چون جان پای پر، داگ موو، و جان کالوین نیز آموخته‌ام که چگونه کتاب مقدس و سایر الهیات کتاب مقدسی را مطالعه و تفسیر نمایم. هرچند که شاید تأثیری که این افراد بر من گذاشته‌اند، چندان مشهود نباشد، اما از صمیم قلبم از آنها سپاسگزارم، چرا که هم حضورشان در زندگی‌ام تأثیرگذار بوده، و هم نوشته‌هایشان بینش و طرز فکر مرا شکل داده است.

در همه خدمات و کارهایی که خدا مرا به انجام آنها فرا خوانده، همسرم کتی به همراه پسرانم همیشه حامی و پشتیبانم بوده‌اند. آنها همواره به من یادآوری می‌کنند که چه چیزی از همه مهم‌تر است. دعایم این است که پسرانم با شرح رویدادهای کتاب مقدس آشنا شوند، به آن عشق بورزند، و زندگی‌شان با آن شکل بگیرد. به آن امید، این کتاب را به پسرانم؛ لوک، سیمون، و ایوت تقدیم می‌کنم.

بخش اول

زمان موعود می رسد



و همانا بسیار نیکو بود

پیدایش ۳۱:۱

چشم‌انداز ما به جهان، از چشم‌انداز ما به خدا نشأت می‌گیرد. طرز فکر و نگرش ما به خدا، طرز فکر و نگرش ما را به هر چیز دیگری شکل می‌دهد. شیوه برخورد ما، و واکنشی که نسبت به هر موقعیتی از خود نشان می‌دهیم، به نگرش ما به خدا ربط دارد. از این‌رو، باید در ابتدای سفرمان، دیدگاهمان به خدا را روشن و شفاف سازیم. به بیان دیگر، اکنون که تصمیم گرفته‌ایم به شرح کتاب مقدس بپردازیم، باید کلام خود را با صحبت درباره خدا آغاز نماییم. نویسنده و خالق کتاب مقدس، و قهرمان هر ماجرای که در کتاب مقدس شرح داده شده، کسی جز خدا نمی‌باشد. پس حتی تصور هم محال است که بدون سخن گفتن از خدا، به توضیح کتاب مقدس بپردازیم. به این منظور، از آخرین آیه در نخستین فصل کتاب مقدس شروع می‌کنیم. این آیه می‌فرماید:

و خدا هرچه ساخته بود، دید؛ و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم (پیدایش ۳۱:۱).

در نگاه اول، به نظر می‌رسد پیدایش فصل ۱ درباره خدا اطلاعات چندان زیادی در اختیار ما قرار نمی‌دهد. به نظر چنین می‌نماید که با شرح آفرینش جهان آشنا

می‌گردیم، و صرفاً حضور خدا پشت پرده است. حال آنکه وقتی در نخستین فصل کتاب مقدس، با شرح آفرینش جهان هستی در یک هفته آشنا می‌شویم، از قدرت و اقتدار خدا حیران می‌مانیم. خدا سخن می‌گوید، و همه چیز هستی می‌یابد. اگر تا به حال با یک مدیر عامل، یا نمایندهٔ مجلس، و یا شاید حتی با رییس جمهور در یک محفل حضور داشته‌اید، مشاهده کرده‌اید که وقتی شخصی صاحب قدرت سخن می‌گوید، چه اتفاقی روی می‌دهد: به امور رسیدگی می‌شود؛ و به سرعت هم رسیدگی می‌شود! در مورد خدا هم این اصل صادق است - چه بسا میلیونها میلیون بار بیشتر.

اگر با شرح آفرینش آشنا نیستید، آن را برایتان خلاصه می‌کنم: خدا همه چیز را آفرید؛ و هرچه را که آفرید، نیکو بود. این حقیقتی واضح و بدیهی است: در ابتدا هیچ چیز وجود نداشت، و خدا فقط با کلامش همه چیز را آفرید. او سخن گفت، و خلقت اطاعت کرد. جهان خلقت با هستی یافتن، با روییدن و شکفتن و جان گرفتن هر موجود زنده، اطاعت خود را نشان داد. در نهایت نیز با تسلیم خود به قدرت حاکمانهٔ خدا، مطیع بودنش را اثبات نمود. تأکید و تمرکز کل فصل ۱ از کتاب پیدایش، به ویژه آیهٔ ۳۱ این است که خدا جهان هستی را با کلامش آفرید، نه با تلاش و تکاپو و تقلا. نکتهٔ دیگری که این فصل بر آن تأکید می‌نماید سازگاری و هماهنگی میان خالق و مخلوق است. بنابراین، از همان ابتدا با خدایی ملاقات می‌کنیم که قادر است بدون هیچ تلاش و تکاپو و عرق ریختن - حتی نه به اندازهٔ تلاش من و شما برای بستن بند کفشان - به همهٔ مخلوقات هستی بخشد. ما با خدایی روبه‌رو می‌شویم که اقتدار و قدرت خلاقانه‌اش در هر جزء از جهان هستی نمودار است.

وقتی خدا همه چیز را خلق کرد، و کار خلقت تکمیل شد، همه چیز را نگریست، و همه چیز را «بسیار نیکو» دید. به این نکته توجه داشته باشید که آن یگانه کسی که این حقیقت را اعلام نمود، خدا بود. کل جهان خلقت با کلام خدا هستی یافت. خدا تنها کسی بود که صلاحیت داشت تا صنعت دست خود را ارزیابی نماید. ما فرشتگان را دوشادوش خدا نمی‌بینیم که با کلامی تشویق‌آمیز، دربارهٔ خلقت نظر دهند. خیر، چنین نیست (در واقع، ما حتی نمی‌دانیم خدا چه موقع و چگونه فرشتگان را آفرید. البته تقریباً مطمئن هستیم که آنها پس از آفریده شدن، بی‌درنگ لب به ستایش خدا گشودند.) از همان ابتدا تمرکز اصلی بر خدا و خلقتش، و اقتدار او بر آن خلقت است. وقتی قدرت خدا در خلق نمودن، و اقتدار او را در ارزیابی خلقتش کنار هم قرار می‌دهیم، به این درک می‌رسیم که خدا حاکم مطلق این جهان هستی است. به عبارت دیگر، خدا آن پادشاه صاحب حق، قدرت، و اقتدار است که بر خلقتش

حکمرانی می‌کند. و حال، حکم رسمی پادشاه درباره قلمروی پادشاهی‌اش این است: «بسیار نیکو».

اما آیا تفکر و تأمل بر این واقعیت، ما را متعجب نمی‌سازد؟ اگر به جهان پیرامونمان نگاهی بیندازیم، و یا به اخبار گوش دهیم، به نظر نمی‌رسد که جهان «بسیار نیکو» باشد. همه چیز رو به زوال است. همه در حال جنگ و ستیزند. گویا هیچ‌کس راه‌حل هیچ‌چیز را نمی‌داند. پس چطور خدا می‌توانست خلقتش را بسیار نیکو بخواند؟ حتماً نباید پژوهشگر زبان عبری باشید تا بتوانید با توجه به متن آیات، معنی عبارت «بسیار نیکو» را درک کنید. نکته اول این است که وقتی خدا اعلام نمود خلقتش بسیار نیکو بود، آن نیکو بودن، همه آفریده‌ها را در بر می‌گرفت. یعنی این‌گونه نبود که صرفاً بخشی از آفریده‌هایش نیکو، بخشی معمولی و متوسط، و بخشی هم بسیار بد و بی‌کیفیت باشند. خیر! در ابتدا کل خلقت خدا نیکو بود.

دومین نکته این است که خلقت صرفاً نیکو نبود، بلکه بسیار نیکو بود. ما از صنعت دست معمولی و متوسط صحبت نمی‌کنیم. نمی‌دانم این حقیقت در مورد شما صادق است یا نه؛ اما هر موقع سعی کرده‌ام کاردستی درست کنم، هیچ‌گاه کاری کاملاً بی‌عیب و بی‌نقص تحویل نداده‌ام. یادم می‌آید در دوران تحصیلم وقتی دوره راهنمایی را سپری می‌کردم، قرار بود یک کاردستی با طرح ماشین کوزوت درست کنم. در تصویر روی جعبه، ماشین کورسی و اسپرت بسیار قشنگ و درخشانی خودنمایی می‌کرد. ظاهر آن عکس حتی از اصل ماشین هم بهتر بود. اما وقتی کار تمام شد، چسبها همه یکجا جمع شدند، و نتیجه کارم مثل کاردستی یک بچه چهارساله گشت. قطعاً همه چیز آن‌طور که قرار بود، پیش نرفت!

حتی بهترین و برجسته‌ترین صنعت دست ما نیز نقص دارد. بسیاری از موسیقی‌دانان (که البته من جزو آنها نیستم)، سمفونی پنجم لودویگ فان بتهوون را یکی از بهترین و مهم‌ترین قطعه‌های موسیقی تاریخ به حساب می‌آورند. اما این سمفونی پس از نخستین اجرائش، دیگر توجه بسیاری را به خود جلب نکرد. گروه نوازندگان پیش از اجرا فرصت داشتند فقط یک بار تمرین کنند. به هنگام اجرا، نوازندگان آن‌چنان اشتباه فاحشی کردند که بتهوون رسماً اجرا را متوقف کرد، و آنها را مجبور ساخت که دوباره بنوازند. پس از آن نخستین اجرا، دیگر تماشاگران زیادی معتقد نبودند که آن سمفونی «بسیار خوب» است. حال آنکه وقتی خدا خلقتش را «بسیار نیکو» اعلام نمود، منظورش این بود که خلقتش همان چیزی بود که از ابتدا در نظر داشت.

«بسیار نیکو» بودن به معنای زیبا یا بهت‌انگیز نیست. اگرچه می‌توانیم یقین داشته

باشیم که خلقت خدا هم زیبا بود، هم بهت‌انگیز (و هنوز هم اغلب چنین است). وقتی خدا فرمود خلقتش «بسیار زیبا» بود، در واقع اعلام نمود که خلقتش به همان کاری مشغول بود که خدا می‌خواست. درختان در همان مکانی که برایشان مقرر شده بود، می‌روییدند. ماهیان در مسیر درست شنا می‌کردند. انسانها نیز با یکدیگر همبستگی داشتند. رابطه‌ی خالق و مخلوق به همان شکلی پیش می‌رفت که خدا مقرر نموده بود (در فصل آینده به این موضوع بازمی‌گردیم). خلاصه اینکه، قلمروی پادشاهی خدا با پادشاهش هماهنگی کامل داشت.

به احتمال زیاد می‌دانید که وقتی چند قدم پیش رویم، می‌بینیم که این هماهنگی بی‌نقص، پایدار نماند و به زودی از بین رفت. با این وجود، بدیهی است که خلقت خدا هنوز هم قدرت عظیم او را بازتاب می‌دهد. به زیباترین مکانی که از آن دیدن کرده‌اید، بیندیشید. شاید این زیباترین مکان برای من، کرانه‌ی ساحلی ناپالی در جزیره‌ی کاوایی واقع در هاوایی باشد. صخره‌های سرسبزی را تصور کنید که به ارتفاع بیست و پنج کیلومتر سر به فلک کشیده‌اند، و آبشارها از آن ارتفاع همچون یک نقطه به نظر می‌رسند. برخی از این صخره‌ها هزار متر بالاتر از سطح اقیانوس قرار دارند. وقتی سوار بر قایقی کوچک، روی آب شناور شده و به آن کوهها می‌نگرید، تازه احساس می‌کنید چقدر کوچک هستید. با این وصف، می‌بینیم که خلقت خدا هنوز هم می‌تواند بسیار نیکو باشد. وسعت یک دره، چشم‌اندازی از فراز کوه، شگفت‌انگیز بودن زمین پوشیده از برفی که پس از برف و کولاکی شدید، صبح روز بعد، پکر و دست‌نخورده باقی مانده، یا یکی از هزاران ویژگیهای طبیعت شاید به چشم شما زیباترین منظره باشد. البته این زیبایی همیشه به چشم نمی‌آید. برای نمونه، وقتی از پنجره‌ی خانه‌مان به بیرون می‌نگریم، و زباله‌ها را در جوی آب، روان می‌بینیم؛ و یا هنگامی که به برف کثیف و سیاه‌رنگ روی زمین نگاه می‌کنیم، منظره‌ی زیبایی را نمی‌بینیم. حال آنکه، خدا جهان را «بسیار نیکو» آفرید.

در مزمور ۱۰۴ مشاهده می‌کنیم که زمین و آسمان و اقیانوس با همه‌ی متعلقاتشان، قدرت خلاقانه‌ی خدا، و اقتدار عظیم او را به نمایش می‌گذارند. آیه‌ی ۲۷ می‌فرماید: «جمیع اینها از تو انتظار می‌کشند.» با وجود اینکه همه‌چیز به بیراهه رفته، اما قلمروی پادشاهی خدا هنوز به او می‌نگرد، و به او وابسته است، همان‌طور که از ابتدا چنین بوده است. پیش از آنکه در گشت و گذارمان در جنگل، از این اولین درخت عبور کنیم، مهم است بر این نکته تأکید و پافشاری نماییم که خلقت خدا پیوسته نیکو است. پولس در رساله‌ی اول تیموتائوس ۴:۴ به ما چنین یادآور می‌شود: «هر مخلوق خدا نیکو است.» پولس

نمی‌گویند بیشتر مخلوقات خدا نیکو هستند. او نمی‌گوید هر مخلوق خدا نیکو بود. خیر! پولس قاطعانه اعلام می‌کند که کل خلقت خدا هنوز هم نیکو است. می‌توانم درک کنم که چرا برخی از انسانها، جهان مادی را حقیر می‌شمارند، و امیدشان این است که از این جهان بگریزند و به جهان به اصطلاح کاملاً روحانی بپیوندند. البته یافتن مشکلات و چشم دوختن بر آنها در دنیای امروز، کار سختی نیست! اما اگر ادعا می‌کنیم که واقعاً از دیدگاه کتاب مقدس به خلقت خدا می‌نگریم، باید بر این باور پافشاری نماییم که صنعت دست خدا نیکو است، و برای آن قصد و منظوری دارد. از سوی دیگر، باید به یاد داشته باشیم که جهان هستی به خودی خود هدف نمی‌باشد. ما نمی‌توانیم در صحبت از خلقت، از خدای خالقش سخن نگوییم. خدا نه تنها جهان خلقت را آفرید، بلکه بر آن اقتدار دارد، و با قدرت حاکمانه خویش، بقایش را حفظ می‌کند. بنابراین، اگر دغدغه ما فقط خیریت و حفظ و نگهداری این خلقت باشد (با توجه به درک و بینش ما از آن)، و این طرز فکر را بالاترین فضیلت بدانیم، پس نتوانسته‌ایم تصویر اصلی را درک کنیم. در عوض، باید تصدیق نماییم که نیکو بودن خلقت، به خدا وابسته است، به او که خالق و پادشاه عالم هستی می‌باشد. پیدایش ۳۱:۱ برای ما پنجره‌ای رو به سوی شرح آفرینش می‌گشاید. اما همه ماجرا این نمی‌باشد. اگرچه خدا پادشاه خلقتش است، اما خواستش این نیست که به تنهایی بر آن سلطنت نماید. برای شرح این بخش از ماجرا باید به سمت درخت بعدی برویم.



آفرینش
قلمروی پادشاهی



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است.

انسان

به صورت خدا آفرید

پیدایش ۱: ۲۷-۲۸

به گفته الهیدان معروف قرن شانزدهم به نام جان کالوین، تقریباً همه حکمتی که از آن برخورداریم، ناشی از شناخت خدا، و شناخت خودمان است. در فصل اول، با نگاهی به خلقت خدا، و حاکمیتش بر جهان هستی، درباره خدا مطالبی آموختیم. در مسیر گشت و گذارمان در کتاب مقدس، برای دومین بار توقف می‌نماییم تا از حقایق ضروری درباره خودمان تا اندازه‌ای آگاه شویم. از این‌رو، پیش از آنکه هفته آفرینش جهان را پشت سر بگذاریم، باید به عقب بازگردیم تا به شرح بسیار مهم خلقت انسان، و رسالت او بپردازیم:

پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را
نر و ماده آفرید.

و خدا ایشان را برکت داد؛ و خدا بدیشان گفت: «بارور و کنیر شوید، و زمین
را پر سازید، و در آن تسلط نمایید؛ و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه
حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید» (پیدایش ۱: ۲۷-۲۸).

با وجود اینکه خدا قدرت و اقتدار مطلق داشت، و حق مسلم او بود که بر خلقتش
حکمرانی نماید، اما اراده کرد تا این مهم را به تنهایی انجام ندهد. پس آدم و حوا؛

اشرف مخلوقاتش را آفرید. اگرچه بسیاری از مسیحیان در تفسیر فصلهای ۱ و ۲ از کتاب پیدایش اختلاف نظر دارند، اما نمی‌توان این نتیجه‌گیری را نادیده گرفت که خدا آدم و حوا را به منظور خاص و مشخصی خلق نمود: او ایشان را آفرید تا حامل تصویر خدا، و به عبارتی، نمایندگان او بر زمین باشند.

هرگاه صحبت از این مقوله به میان می‌آید که به تصویر خدا آفریده شدن به چه معناست، طولی نمی‌کشد که در سردرگمی بحثهای الهیاتی غرق می‌شویم. قرنهای بسیار است که پژوهشگران درباره معنای این آیات به بحث و گفتگو پرداخته‌اند. البته نمی‌توانیم (و احتیاج هم نیست) که همه آن بحث و تبادل نظرها را در اینجا شرح دهیم. اما لازم است دو باور مهم را در این مورد بررسی نماییم.

عده‌ای چنین استدلال می‌کنند که در تصویر خدا بودن در اصل به توانایی ما در به کار بردن عقل و شعورمان بازمی‌گردد. استدلال برخی دیگر این است که در تصویر خدا بودن حاکی از توانایی ما برای ارتباط برقرار کردن با خدا، و با دیگران است. با این حال، بنا بر عقیده شماری دیگر، در تصویر خدا آفریده شدن به وظیفه و مأموریتی ربط دارد که خدا به آدم و حوا سپرد. اما به احتمال بسیار زیاد، در تصویر خدا بودن هم به ویژگیهای شخصیتی، و هم به تمایل برای ارتباط برقرار نمودن مربوط است. هر یک از این دو ویژگی بین خدا و انسان مشترک می‌باشد.

در روزگاران قدیم، بت‌پرستان معمولاً تصویر یکی از خدایانشان را در بتکده قرار می‌دادند تا جلوه‌گر آن بت باشد. البته واضح است که نمی‌توان آن رسم بت‌پرستان، و حقیقت تصویر خدا را در یک راستا قرار داد، اما می‌توانیم چنین بگوییم که ما نیز نمایندگان خدا بر زمین هستیم. این بدان معنا نیست که یکدیگر را می‌پرستیم، یا به یکدیگر پرتقال می‌دهیم - مانند آنچه در رستورانهای چینی، مقابل مجسمه‌های بودا قرار می‌دهند. در تصویر خدا بودن بدین معنا است که این توانایی را داریم تا رسالتی را که خدا بر دوش ما گذاشته، به انجام برسانیم. پس در تصویر خدا آفریده شدن آدم و حوا به این معنا بود که آنها می‌توانستند وظیفه‌ای را که خدا به آنها سپرده بود، به انجام برسانند.

این را در نظر داشته باشید که آدم و حوا هر دو در تصویر خدا آفریده شدند. مهم است که به ترجمه واژه «انسان» توجه کنید. این واژه در آیه ۲۷ هم به مرد اشاره دارد، هم به زن. خدا برای رفع هرگونه سوءتفاهمی این نکته را روشن می‌سازد که هم مرد و هم زن را به تصویر خودش آفرید. وقتی به یاد می‌آوریم که در روزگاران قدیم چگونه با زنان بدرفتاری می‌شد، حقیقت این آیه با اهمیت بیشتری جلوه می‌کند. این بدان معنا است

که وقتی می‌دانیم خدا برای زن و مرد، نقش و مسوولیت مشخصی را تعیین نموده، پس نمی‌توانیم بگوییم که فقط مردان (یا فقط زنان) تصویر خدا را بر خود دارند. هر دو خواننده شده‌اند تا در خلقت نیکوی خدا نقش داشته باشند.

طبق آیاتی که در این فصل بر آنها تمرکز نموده‌ایم، نقش مرد و زن، از دو بخش مهم تشکیل شده است. اول اینکه، خدا آدم و حوا را فرا خواند تا زمین را پر سازند و بر آن تسلط نمایند. اگرچه واضح است که بر مبنای این حکم، از آدم و حوا انتظار می‌رفت تا صاحب فرزندان شوند، اما این حکم کمی فراتر از آن می‌رفت. اگر شرح آفرینش در پیدایش فصل ۲ را با دقت مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم که به معنای تسلط یافتن آدم و حوا بر زمین اشارهٔ مختصری شده است. پیدایش ۸:۲ به ما می‌فرماید که خدا باغی را در عدن به سمت مشرق بنا نهاد، و آن باغ را مکان ویژهٔ ملاقات خود با مخلوقاتش قرار داد. خارج از باغ در عدن، و در بقیهٔ نقاط جهان، فضاهای زیادی وجود داشتند، اما نه خدا در آن مکانها سکونت گزیده بود، نه انسانهایی که آفریده بود. آیا می‌توانید مفهوم آن رسالت را درک نمایید؟ وقتی آدم و حوا خوانده شدند تا بر زمین تسلط یابند، در اصل از آنها خواسته شد تا آن باغ را گسترش دهند. اما این گسترش دادن صرفاً به معنای رشد و گسترش بی‌حساب و بی‌برنامه نبود. این حکمی مبنی بر وسعت بخشیدن به قلمرویی بود که خدا خود در آن سکونت داشت. به بیان دیگر، آنها صاحب فرزندان می‌شدند، و فرزندان‌شان بارور می‌گشتند و فرزندان خود را به دنیا می‌آوردند؛ و به این شکل، آن قلمرویی را که خدا و مخلوقاتش در آن ساکن بودند، وسعت می‌بخشیدند.

در ترتیب آن گسترش یافتن، گویی آن باغ، معبدی کوچک در عدن به حساب می‌آمد. حکم خدا به کسانی که در تصویرش آفریده شدند، این بود که آن باغ یا به عبارتی معبد را وسعت دهند تا عدن را پر سازند، سپس به مشرق برسند؛ و سرانجام، کل جهان را در بر گیرند. با وسعت یافتن باغ عدن، محل سکونت خدا و مخلوقاتش نیز به تدریج گسترش می‌یافت.

اما حتی از همان ابتدا نیز تأکید اصلی این مأموریت بر مکان سکونتی نبود که آنها باید بدان وسعت می‌بخشیدند. چه بسا هدفی که خدا برای آن مکان در نظر داشت، از اهمیت برخوردار بود. خدا مرد و زن را آفرید تا حامل تصویر او باشند. وظیفهٔ آنها در آن جایگاه این بود که جلال خدا، و برکت او را به جهان مکشوف سازند. پس در واقع آنچه در اینجا مشاهده می‌کنیم، این است که خدا به آدم و حوا رسالت داد تا نخستین مبعثران باشند.

اما بخش دیگری از مأموریت آدم و حوا این بود که بر زمین، و به طور خاص بر حیوانات تسلط یابند. بخش دوم این مأموریت، برای بسیاری از مسیحیان، و حتی بسیاری از غیر مسیحیان سوءتعبیر شده است. آنها مدعی هستند که این حکم به انسانها مجوز می‌دهد تا محیط زیست و زمین را نابود کنند، سپس به قطعه دیگری از زمین پناه برند. اما اگر واقعاً بر این آیات تأمل و تفکر نماییم، واضح است که تفسیر آیات نامبرده به این شکل، در واقع به بیراهه رفتن است.

در تفسیر این آیات، نکته مهم و اساسی برای ما این است که آن بخش از رسالت آدم و حوا را به حقیقت در تصویر خدا بودن ربط دهیم. در تصویر خدا آفریده شدن به این معنا بود که آدم و حوا می‌بایست نمایندگان خدا بر زمین می‌بودند؛ و از آنجا که خدا پادشاهی است که بر کل خلقتش حاکمیت مطلق دارد، نمایندگانش نیز باید به نمایندگی از او حکومت می‌کردند. بنابراین، تسلط داشتن بر زمین بدان معنا نبود که ما از این حق سوءاستفاده کنیم. آیا از خدایی که خلقتش را «بسیار نیکو» نامید، انتظار می‌رود که این‌گونه بر زمین حکمرانی نماید؟

حکم تسلط داشتن بر زمین به این معنا بود که آدم و حوا باید به همان شکلی بر حیوانات و سایر ساکنان زمین سلطه می‌داشتند که خدا خود بر آنها فرمانروایی می‌نمود. آدم و حوا باید از خلقت خدا مراقبت می‌کردند، باید ناظر و مباحثی امین و نیکو می‌بودند، و با شیوه حاکمیتشان بر مخلوقات، خدا را جلال می‌دادند.

در دنیای امروز که دوران مستعمره‌نشینی را پشت سر گذاشته، و هوادار حکومت‌های پادشاهی نمی‌باشد، دیگر علاقه و اشتیاقی نداریم تا زندگی کردن در اقتدار پادشاهی نیکو و خردمند را تجربه کنیم. با مشاهده این‌همه سوءاستفاده و خشونت و آسیب از سوی پادشاهان و سلطه‌گران در قرن اخیر، می‌توانیم علت این بدگمانی و عدم اعتماد را درک نماییم. اما در ابتدا چنین نبود. خدا پادشاهی نیکو بود. او آدم و حوا را آفرید تا حاکمیت سرشار از محبت خدا را در خلقت و قلمروی پادشاهی‌اش بازتاب دهند.

در واقع، آفرینش آدم و حوا که تصویر خدا را بر خود داشتند، تصویر مناسبی از هفته آفرینش به ما ارائه می‌دهد. خدا نخستین انسانها را آفرید تا او را در آن خلقت بسیار نیکویش جلوه دهند، تا محل سکونتشان را که قرار بود جلال خدا را مکشوف نماید، وسعت بخشند، و به نمایندگی از خدا، بر آن محل سکونت حکمرانی نمایند.

وقتی خدا انسان را آفرید، با ایشان توافق خاصی نمود. او آدم و حوا را آفرید، به آنها حیات بخشید، و در باغ مستقرشان ساخت. سپس آن وظایف مهم را به ایشان سپرد. بسیاری از الهیدانان این رابطه خاص را یک عهد می‌نامند. وقتی به تاریخچه نجات

و رستگاری انسان، و مطرح شدن این عهد برسیم، آن را بررسی خواهیم کرد. اما مهم است که در همین ابتدا با این مفهوم آشنا گردیم. از نخستین روز آفرینش، خدا خودش را به خلقتش متعهد نمود. او به طور خاص نسبت به انسانها محبتی در دل داشت، و آن محبت را با عهدی که با ایشان بست، ابراز نمود. ولی هنگامی که به پیرامون خود می‌نگریم، و متوجه می‌شویم که در گُنش و واکنشهای انسان با جهان خلقت، مشکلی وجود دارد، باید به این نتیجه برسیم که یک نفر در یک جایی در مسیر راه، کار خود را به درستی انجام نداده، و قصور کرده است. این امر، ما را به ایستگاه بعدی مان می‌رساند: سقوط انسان.



آفرینش
قلمروی پادشاهی
عهد



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد.

سقوط انسان

از میوه‌اش گرفته، بخورد

پیدایش ۳: ۶-۷

در این مقطع، شاید این پرسش مطرح باشد که اگر خدا همه چیز را نیکو آفرید و انسان را خلق نمود تا بر خلقت نیکویش حکمرانی کند، پس چرا دنیا چنین آشفته و نابسامان است؟ این پرسش ما را به پیدایش فصل ۳ هدایت می‌کند. این فصل یکی از غم‌انگیزترین فصلهای کتاب مقدس است. در این فصل شاهد هستیم که خلقت نیکوی خدا به سوی زوال و تباهی می‌رود. در این فصل متوجه می‌شویم که آدم و حوا به خدا پشت می‌کنند. خدا آنها را آفرید تا او را دوست داشته باشند و به او اعتماد کنند، و به نیابت از خدا بر جهان هستی حکومت نمایند. اما آنها به خدا پشت کردند. غم‌انگیزترین حقیقت این است که هر یک از ما هم می‌توانیم در آینه آدم و حوا خودمان را بنگریم. به منظور شرح این قسمت از ماجرا باید به فصل ۲ بازگردیم، و جزئیات بیشتری را از نظر بگذرانیم. وقتی خدا آدم و حوا را آفرید و به آنها مأموریت داد، در باغ عدن تقریباً به ایشان آزادی عمل بخشید. آدم و حوا فرمانروای باغ بودند، و این حق و امتیاز را داشتند که کمابیش از میوه همه درختان باغ بهره‌برند. حال آنکه این آزادی، در نظارت و کنترل خدا بود. اما فقط یک درخت وجود داشت - فقط یک درخت - که خدا گفته بود از میوه‌اش نخورند. خدا به آنها فرمود: «از درخت معرفت نیک و بد، زنهار نخوری. زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد» (پیدایش ۲: ۱۷).

ما دربارهٔ این درخت از جزئیات زیادی آگاه نیستیم. نمی‌دانیم این درخت در واقع چه محصول خاصی به بار می‌آورد، و یا در مقابل صدها درخت دیگری که در باغ وجود داشتند، چرا خدا آدم و حوا را از خوردن میوهٔ این درخت منع نمود. با همهٔ احترامی که برای جان میلتون نویسندهٔ کتاب برجستهٔ «بهشت از دست رفته» قائل هستیم، اما مطمئن نیستیم آن میوه حتماً سیب بوده است.

آنچه می‌دانیم این است که وقتی خدا آدم و حوا را از خوردن میوهٔ آن درخت منع کرد، در واقع به این طریق از آنها محافظت نمود. وقتی به حقیقت رابطهٔ خدا با انسان، و عهد و پیمان با او بازمی‌گردیم، باید درک کنیم که بخش مهمی از چنین رابطه‌ای، تعیین شرط و شروطی است که جزیی از آن عهد و پیمان می‌باشد.

بی‌گمان در هر رابطهٔ دیگری نیز مشخص نمودن شرط و شروط مهم است. در جامعهٔ امروز آمریکا، منشأ و سرچشمهٔ تشویش و بی‌قراری نوجوانان، کوتاهی و قصور در این امر است. حتی وقتی به سن بلوغ می‌رسیم و ازدواج می‌کنیم، نقش مهم ما در مقام سرپرست خانواده این است که انتظارات خود را به صراحت و روشنی بیان کنیم. مگر این‌طور نیست؟ (لطفاً در این مورد از همسرمان سوال نفرمایید!).

بنابراین، در رابطهٔ خدا با انسان که بر عهد و پیمان استوار بود، خواست خدا از انسانها این بود که به او اعتماد کنند، و از او اطاعت نمایند. خدا از آنها می‌خواست که باور کنند کلام خدا به خیر و صلاحشان بود؛ همان‌طور که من و شما به فرزندانمان گوشزد می‌کنیم که کلاه ایمنی بر سر بگذارند، مراقب رفت و آمد ماشینها باشند، و یا با سرعت دوچرخه‌سواری نکنند. اما معمولاً واکنش فرزندانمان چیست؟ به توصیه‌های ما شک دارند، و به گونه‌ای رفتار می‌کنند که انگار از سرپرستان خود داناتر هستند. طرز برخورد آدم و حوا نیز به همین شکل بود. در واقع، چون آدم و حوا چنین برخوردی داشتند، فرزندان ما این‌گونه واکنش نشان می‌دهند! در آینده به این مقوله می‌پردازیم. در ابتدای پیدایش فصل ۳ با مخلوقی به نام «مار» آشنا می‌شویم که سر و کله‌اش در باغ پیدا می‌شود. دربارهٔ این مار نیز اطلاعات چندان زیادی نداریم. نمی‌دانیم آیا حوا از مشاهدهٔ مار سخنگو متعجب و غافلگیر شد یا نه؟ به هر حال، عادت حوا این بود که در خنک‌ترین موقع روز، با خدا قدم زند. در نتیجه، مطمئن نیستیم آیا در این مورد قاضیان خوبی هستیم که نظر دهیم چه چیزی حوا را متعجب می‌ساخته، و چه چیزی غافلگیرش نمی‌کرده است (پیدایش ۳:۸ را مطالعه نمایید). ولی این را می‌دانیم که مار با حوا صحبت کرد؛ و آدم، همسرش را از گزند آن مار محفوظ نگاه نداشت. پس چه بسا آدم به وظیفهٔ تسلط داشتن بر زمین، به خوبی عمل نکرد.

اگر آدم وظیفه تسلط داشتن بر زمین را به درستی به جا نیاورد، واضح است که حوا نیز در رسالتش کوتاهی نمود، زیرا هنگامی که مار از او سوال کرد، حوا دروغ گفت. حوا به جای آنکه حکم خدا مبنی بر نخوردن از میوه آن درخت را خاطر نشان سازد، به کلام خدا افزود، و ادعا کرد که خدا به آنها گفته آن را لمس نکنید! وقتی مار فهمید که حوا در را برایش باز گذاشته است، به سرعت از فرصت استفاده کرد و حوا را متقاعد ساخت. او به حوا قبولاند که در آن عهد و پیمان، هدف خدا از مقرر نمودن چنین شرطی این نبوده که او و همسرش را محافظت نماید؛ بلکه خدا آنها را از خوردن میوه آن درخت منع کرده، تا نگذارد طعم خوشبختی و شادی واقعی را بچشند. این طرز فکری بسیار آشنا است. چقدر این جمله را از دیگران شنیده، و شاید با خودتان تکرار کرده‌اید که احکام و فرامین خدا مقرر شده‌اند تا شادی شما را نابود کنند؟ این حکایت قدیمی، تا امروز هم ادامه دارد:

و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است، و به نظر خوشنما، و درختی دلپذیر و دانش افزا؛ پس از میوه‌اش گرفته، بخورد؛ و به شوهر خود نیز داد، و او خورد. آن گاه چشمان هر دو ایشان باز شد، و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، بسترها برای خویشتن ساختند (پیدایش ۳: ۶-۷).

اگرچه چنین می‌پنداریم که نخستین گناه بشر از این دو آیه آغاز گشت، اگر با دقت به بخش اول این فصل توجه کنید، درمی‌یابید که آدم و حوا پیش از این دو آیه از دست رفته بودند. ماجرای آدم و حوا را می‌توان به مهارت یک فوتبالیست چیره‌دست تشبیه کرد. چنین بازیکنی که گلهای منحصر به فردش زبانزد خاص و عام است، معمولاً وقتی به توپ نزدیک می‌شود، شما دیگر مطمئن هستید که توپ را گل می‌کند، و در دروازه تیم مقابل می‌نشانند. به همین ترتیب، زمانی که حوا در واقع به درخت نگاه کرد، و به نظرش بسیار خوشنما آمد، به اصطلاح کار تمام شد، و او دیگر راهی برای بازگشت باقی نگذاشت.

مار، حوا را قانع کرد که طعم آن میوه را بچشد. او حوا را متقاعد ساخت که اگر از آن میوه بخورند، او و آدم مانند خدا گشته، و می‌توانند خوب و بد را تشخیص دهند. پس حوا به درخت نظر کرد، و شاید از چشم‌انداز تازه‌ای به آن نگریست. آن میوه «برای خوراک نیکو» بود، و «به نظر خوشنما» می‌آمد. پس می‌توان نتیجه گرفت که میوه آن درخت، انجیری کوچک و خشکیده، یا موزی سبزرنگ نبود. ما نمی‌دانیم در آن مقطع،

چه مدت زمان از خلقت آدم و حوا گذشته بود، اما از آنجایی که آنها هنوز صاحب فرزندی نبودند، احتمالاً به یک سال نمی‌رسید. شاید برای اولین بار بود که حوا میوه آن درخت را رسیده و پربار می‌دید. چه بسا او با دیدن زیبایی آن درخت و میوه‌اش وسوسه گشت تا آن را - مخلوق را - بیشتر از خدا - خالق - ارزش نهد.

اما آن درخت «دانش افزا» هم به نظر رسید. به یاد دارید که مار به حوا چه گفته بود؟ میل و اشتیاق حوا به حکیم و خردمند شدن مانند خدا، غلیان کرد و دیگر نتوانست در مقابل این حس مقاومت کند. پس میوه را گرفت و خورد.

سپس آن میوه را به شوهرش آدم هم داد. گاهی تصور می‌کنیم وقتی حوا وسوسه می‌شد، آدم در یک جایی مشغول جمع‌آوری محصول یا هر چیز دیگری بوده، و هنگامی که به خانه بازگشته، متوجه شده خوراکی تهیه شده از میوه ممنوعه در اجاق در حال پخت است. اما دقت کنید: «حوا به شوهرش که همراهش بود، از آن میوه داد.» آدم در تمام آن مدت، در کنار حوا ایستاده بود! آدم نه تنها از حکم مسلط بودن بر زمین قصور کرد، بلکه سست و خنثی و بی‌حال ایستاد تا مار، همسرش را متقاعد گرداند که از حکم خدا سرپیچی کند. در واقع، آدم هم تمایل، و هم توانش را داشت که در این عهدشکنی شریک شود. او میوه را به سرعت گرفت و خورد. بنابراین، آن گناه را فقط به گردن حوا نیندازید. هر دوی آنها مقصر بودند، و هر دوی آنها باید با عواقب کارشان که عواقبی سخت و جانفرسا بودند، روبه‌رو می‌شدند. میلتون در کتاب «بهشت از دست رفته»، گناه و مرگ را جفتی هولناک توصیف می‌نماید. گناه و مرگ، جدایی‌ناپذیر بودند. وقتی گناه از راه رسید، مرگ را با خود به همراه آورد. آن دو قدم به قدم در پی هم آمدند.^۱ خدا به آدم و حوا گفته بود «روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد» (پیدایش ۲:۱۷). دقیقاً همین اتفاق هم روی داد. آدم و حوا در نتیجه گناهشان، روزی مرگ جسمانی را تجربه می‌کردند. اما مرگی که در همان روز با آن روبه‌رو گشتند، بسی جدی‌تر - مرگ روحانی - بود. آن مرگ، مرگ صمیمیتشان با خدا و خالقشان بود. آنها دیگر نمی‌توانستند به هنگام وزش نسیم، با خدا قدم زنند. مشارکت و رابطه گذشته‌شان با خدا قطع شده بود. سرانجام نیز خدا آن دو را از باغ بیرون راند، و دیگر هیچ‌گاه اجازه نداد به آنجا قدم بگذارند (پیدایش ۳:۲۳-۲۴).

آدم و حوا پس از خوردن آن میوه فهمیدند که برهنه هستند. پس به خاطر آن برهنگی، شرمسار، و حتی ترسان گشتند. از این‌رو، برای خود تن‌پوشی فراهم کردند. آنها می‌خواستند خود را بپوشانند، و خود را از یکدیگر، و از خدا پنهان کنند. حال آنکه جامعه ناچیز ایشان نمی‌توانست گناهشان را در حضور خدا پوشش دهد. خدا آدم و حوا

را یافت، و داوری اش را بر آنها اعلام نمود. اما حتی در هنگامه آن تاریکی، نشانه‌هایی از امید می‌یابیم. خدا آدم و حوا را برهنه رها نکرد (پیدایش ۳: ۲۱). او برای آنها لباسی مهیا نمود، و در آن مهیا نمودن، تصویری از نجات و رستگاری را که برای آنها در نظر گرفته بود، به ایشان ارائه داد.



سقوط

گناه

داوری



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند.

وعدۀ رستگاری

او سر تو را خواهد کوبید

پیدایش ۱۵:۳

اگر از عمر ایمان مسیحی تان زمان زیادی می‌گذرد، حتماً با این سرودۀ روحانی ویلیام کوپر آشنا هستید: «خدا به شگرفی عمل می‌کند.»^۲ شاید پرمعنی‌ترین و تأثیرگذارترین قطعه آن سروده، این باشد: «رخ خندانِ نهان در پس تقدیر عبوس» حتی اگر این سرود روحانی برای شما تازگی دارد، ولی احتمالاً با اندیشه حاکم بر آن غریبه نیستید. کوپر صرفاً حقیقت آیه معروف رسالۀ رومیان ۲۸:۸ را بازگو می‌کند: «و می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند، و به حسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند.» این آیه نمی‌تواند به این معنا باشد که خدا به اصطلاح، هر روز را به تعطیلات آخر هفته تبدیل می‌کند، و یا بهترین زندگی را در حال حاضر به شما هدیه می‌دهد. مفهوم آیه مورد نظر این است که هیچ‌گاه نباید امیدمان را به قول خدا از دست بدهیم. خدا خود را متعهد نموده تا هر آنچه را که تا به حال به بیراهه رفته، دوباره سامان بخشد و ترمیم گرداند.

چارچوب آن امید، در پیدایش ۱۵:۳ بنا شده است. دقیقاً پس از آن حوادثی که بدترین و ناگوارترین رویدادهای ممکن به نظر می‌رسیدند، خدا فرمود:

و عداوت در میان تو و زن،
و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم.
او سر تو را خواهد کوبید، و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.

در میانه آن تقدیر تاریک، چهره خندان خدا به حیرت‌انگیزترین شکل می‌درخشید. در انتهای فصل قبل، آن نشانه امیدوارکننده را شاهد بودیم: خدا برای آدم و حوا جامه‌ای فراهم نمود. اما خدا از این هم فراتر رفت. او انسان را لعنت کرد، و مار را به سبب نقشش در خیانت آدم و حوا ملعون ساخت. با این حال، به آدم و حوا و نسل ایشان امید بخشید. گویی خدا حکمی که اعلام نموده بود را تخفیف می‌داد. گناه، عواقب جدی داشت: درد زایمان، کشمکش در روابط، کار طاقت‌فرسا، بیرون رانده شدن از باغ، و هولناک‌تر از همه، مرگ و جدایی از خدا. اما خدا اجازه نمی‌داد گناه حرف آخر را بزند. خدا حتی به هنگام اعلام محکومیت شیطان، در پایان به طرح و نقشه‌ای که برای نژاد بشر در نظر داشت، اشاره نمود. او انسان را بدون امید رها نمی‌کرد. اما در آن کلام امیدبخش، زمینه کشمکش و ستیزه‌ای را شاهد هستیم که تا از راه رسیدن آن خلقت تازه در آینده، ادامه خواهد داشت.

خدا به مار فرمود که میان ذریت یا نسل مار، و ذریت یا نسل زن، دشمنی و عداوت خواهد بود. آدم و حوا نیز این گفته خدا را شنیدند. اما این دشمنی، صرفاً به سادگی رقابت میان دو تیم ورزشی نخواهد بود - حتی اگر رقابت شدید و جدی میان تیمهای ورزشی دانشگاه میشیگان و دانشگاه اوهایو را در نظر بگیریم. من طرفدار تیم میشیگان هستم. اما خدا به من یاد داد که با آوردن اهالی اوهایو به زندگی من، قادر است حتی بر بزرگ‌ترین رقابتهای تیمهای دانشکده غالب آید. با وجود این ضعف چشمگیر، اما من یاد گرفته‌ام که آنها را دوست داشته باشم. آن به اصطلاح خصومتی که میان ایالتهای میشیگان و اوهایو وجود دارد، در مقایسه با دشمنی دیرینه و ریشه‌دار میان دو خانواده معروف آمریکایی به نامهای هاثیلد و مک‌کویز هیچ است. جنگ و ستیزه خونین میان این دو خاندان، به مرگ شماری از اعضای خانواده‌ها ختم شد. اما با وجودی که عداوت دیرینه میان این دو خاندان به ضرب‌المثل و روایتی تبدیل شد که دهان به دهان بین مردم نقل می‌گشت، سرانجام پس از گذشت چندین دهه، از شدت آن دشمنی کاسته شد.

حال آنکه حتی با گذشت یک یا دو نسل نیز از شدت دشمنی و عداوت میان ذریت مار و ذریت زن کاسته نمی‌شد. آن دشمنی در نسلهای دیگر هم ادامه می‌یافت. آدم و

حوا تصور می‌کردند که آن دشمنی در نسل دوم خانواده آنها از بین می‌رفت. در واقع، وقتی نخست‌زاده آنها به نام قائن متولد شد، حوا گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم» (پیدایش ۴:۱). این آیه در معنای واژه به واژه‌اش به این صورت خوانده می‌شود: «مردی حاصل نمودم؛ یهوه». حوا گمان می‌کرد که نخست‌زاده‌اش همان ذریت موعودی بود که ذریت مار را در هم می‌کوبید.

اما پسر حوا در واقع ثابت کرد که بیشتر به نسل آن مار تعلق داشت، تا نسل زن. قائن سر مار را نکوبید، بلکه سر برادر خودش را کوبید. گویا مار در تلاش بود تا کلام پیدایش ۳:۱۵ را به پسران آدم و حوا نسبت دهد: یکی از پسران زن، سر پسر دیگر را می‌کوبید.

مار در تلاش خود برای عملی ساختن این هدف، کلام پیدایش ۳:۱۵ را نخستین بار - از میان دفعات بسیار - به انجام رساند. خدا به مار گفته بود که جزیی از آن دشمنی میان نسل او و نسل زن این است که او پاشنه ذریت زن را خواهد کوبید. جالب اینجا است که مار در همه تلاش و نکاپویش برای کوبیدن نسل زن، در نهایت پاشنه او را می‌کوبید. مار فقط برای لحظه‌ای کوتاه خیال کرد که نسل زن را از صفحه روزگار پاک کرده بود. اما نسلی که خدا وعده‌اش را داده بود، به این آسانی از بین نمی‌رفت. آدم و حوا به زودی صاحب پسر دیگری به نام شیت می‌شدند. او ذریتی تازه بود (پیدایش ۴:۲۵). به این ترتیب، نسلی که خدا وعده داده بود، از طریق شیت ادامه می‌یافت. ولی آیا شیت آن کسی بود که سر مار را می‌کوبید؟

در ادامه کتاب پیدایش، چندی نمی‌گذرد تا مشخص شود که شیت آن شخص نبود. در واقع، بی‌درنگ با تهدید جدی دیگری از جانب ذریت مار روبه‌رو می‌شویم.

اگرچه خاندان آدم و حوا حکم بارور و کثیر شدن را به‌جا آوردند، به نظر می‌رسید بیشتر نوادگان ایشان به نسل مار پیوستند. آنها نیز مانند قائن از قصد اصلی خدا، و حکم او گریختند؛ هدف و حکمی که جز این نبود که در مقام انسانهایی که به تصویر خدا آفریده شدند، جلوه‌گر او در جهان خلقت باشند. آنها به جای اینکه در مقام نمایندگان خدا، در نیای سقوط کرده خدمت کنند، و چشم‌انتظار خدا باشند تا وعدۀ پیدایش ۳:۱۵ را به انجام برساند، در شرارتشان بر جمعیت جهان افزودند.

وقتی در همان فصلهای اول کتاب مقدس، معنای نبوت پیدایش ۳:۱۵ مشخص می‌گردد، می‌توانیم دست‌کم دو درونمایۀ اصلی تاریخ رستگاری بشر را در عمل مشاهده نماییم. نخست اینکه، دشمنی میان نسل مار و نسل زن کاملاً واقعی است. از قتل هابیل، تا افزایش شرارت نژاد بشر، واضح و روشن است که آن مار با جدیت تلاش می‌کند تا

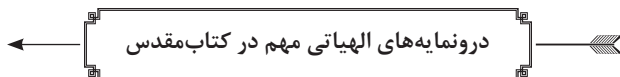
به هر شکلی که می‌تواند با نقشه‌ای که خدا برای نسل زن در نظر دارد، مقابله کند. از این‌رو، درونمایه مهم دیگری به میان می‌آید: آن مار و ذریتش، عزم خود را جزم کرده‌اند که به هر کار ممکن دست زنند تا نبوت خدا را وارونه سازند، و سر ذریت زن را بکوبند. حال آنکه نتیجه چنین تلاش و تکاپویی صرفاً بر آن نبوت مهر تأیید می‌زند: مار و ذریتش با همه تلاش و تقلای خود فقط می‌توانند پاشنه ذریت زن را بکوبند.

اما نباید این تلاش و تکاپو را به اشتباه برداشت کرد. این کشمکش مانند کشمکشی نیست که در میان نیروهای متضاد به نام بین و یانگ وجود دارد. در فلسفه رایج در چین باستان، این نیروهای متضاد همواره با هم در جدال بودند. ماجرا به این‌گونه نیست که وقتی ذریت زن از راه برسد، با ذریت مار برابری کند. واقعیت این است که وقتی زمانش فرا رسد، و خدا اراده کند تا قدرتش را به ذریت مار نشان دهد، آن‌گاه بر همگان آشکار خواهد شد که ذریت مار در مقابل ذریت زن هیچ‌گونه قدرتی ندارد.

در همان نخستین فصلهای کتاب پیدایش می‌توانیم دست مقتدرانه خدا را در دو موقعیت مشاهده نماییم. نخست اینکه، وقتی شرارت انسان به نقطه اوج رسید، خدا اراده نمود تا از طریق آن طوفان عالمگیر، کل نسل مار را از صحنه روزگار پاک گرداند. در آن مقطع، فقط نوح و خانواده‌اش که ذریت واقعی زن به حساب می‌آمدند، زنده ماندند. ذریت مار هلاک شدند، و داوری عادلانه خدا به انجام رسید. خدا نشان داد که در داوری گناه، جدی است. نباید فراموش کنیم داوری خدا در انتظار کسانی خواهد بود که در مقابل خداوندی و صاحب‌اختیار بودن خدا، و اقتداری که بر ایشان دارد، مقاومت و ایستادگی می‌کنند.

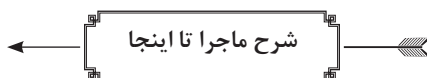
اما آن داوری، پیروزی قطعی و نهایی نسل زن نبود، چرا که پسر نوح به سرعت به نسل مار پیوست. در پیدایش فصل ۱۱، نسل مار دوباره به اصطلاح، بال و پر یافت. آنانی که به ذریت مار تعلق داشتند، با ساختن یک برج در پی این بودند که نام خود را در جهان برافرازند. اما قدرت حاکمانه خدا باز هم نمایان گشت؛ و با آشفته کردن آن مردمان، ایشان را داوری نمود. او نقشه آنها را برای بنای برج عظیم بابل نقش بر آب ساخت.

فصلهای ۴-۱۱ از کتاب پیدایش، و در واقع ادامه کتاب مقدس، در راستای به انجام رسیدن پیدایش ۱۵:۳ پیش می‌رود. با وجود اینکه دشمنی میان نسل زن و نسل مار، نبردی واقعی و همیشگی بود، اما در واقع هیچ‌گاه در خصوص وعده پیدایش ۱۵:۳ شک و تردیدی وجود نداشت. آن وعده، سرآغاز اعلام خبر خوش بود. در فصل بعد، با مردی ملاقات خواهیم کرد که خدا از طریق او به این وعده وفادار ماند، و تعهد به عهد و پیمان‌ش را به روشنی شرح داد.



رستگاری

ذَرِّیتِ زَن



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گردانند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ ذَرِّیتِ زَن، آن مار را مغلوب نماید.



از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت

پیدایش ۳:۱۲

حتی با وجودی که تأثیرات لعنت خدا بر نسل بشر، و ستیزه میان ذریت مار و ذریت زن بیداد می‌کردند، خدا در کار بود تا وعدهٔ پیدایش ۱۵:۳ را عملی سازد. روزی فرا می‌رسید که ذریت زن، مار را در هم می‌کوبید. برای رسیدن به این هدف، خدا یک نفر را خواند تا برکات نجاتبخش خدا را از طریق او به جهان سرازیر گرداند. در ماجرای برج بابل، آن مردمان که از ذریت مار بودند، سعی بر این داشتند تا نام خود را برافرازند (پیدایش ۴:۱۱). در مسیر گشت و گذارمان در کتاب مقدس، در ایستگاه بعدی متوجه می‌شویم نقشهٔ خدا این بود که یک نفر را برگزیند، و نام او را پرآوازه گرداند. خدا به سراغ مردی به نام ابرام رفت، و به او وعده‌ای شگفت‌انگیز داد (بعدها نام او به ابراهیم تغییر یافت):

و از تو امتی عظیم پیدا کنم، و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آن که تو را ملعون خواند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت (پیدایش ۱۲:۲-۳).

پیش از آنکه این سوال برایتان مطرح شود که چه چیزی ابراهیم را چنین بزرگ و

برجسته نمود، باید نکته‌ای را روشن سازم. خدا ابراهیم را خواند، و به وی وعده داد که نامش را بزرگ گرداند. اما این خواندگی از آن سبب نبود که ابراهیم مردی صالح و بی‌گناه و والا منش به حساب می‌آمد. در حقیقت، ابراهیم بت‌پرست بود، و خدایان دیگر را می‌پرستید (یوشع ۲۴:۲). ابراهیم برجستگی خاصی نداشت که او را شایسته خواندگی خدا سازد.

بر خلاف سازندگان برج بابل، ابراهیم به اصطلاح سرگرم کار خودش بود، و به دنبال شهرت و آوازه نبود. ابراهیم برجی بنا نکرده بود تا جزو نام‌آوران شود، و خدا به این دلیل نامش را بزرگ گرداند. در عوض، این خدا بود که با رحمت و سخاوتمندی خویش پیشقدم شد، و با ابراهیم عهد بست. خدا ابراهیم را برگزید تا از طریق او نسل زن ادامه یابد.

خدا به ابراهیم ظاهر گشت، و حیرت‌انگیزترین وعده‌ها را به او داد. آن وعده‌ها هم وعدهٔ پیدایش ۱۵:۳ را پیش می‌بردند، و هم دربارهٔ نقشهٔ خدا برای رستگاری انسان، جزئیات بیشتری را آشکار می‌ساختند. از این‌رو، مهم است که در این مرحله از گشت و گذارمان در کتاب مقدس، در مورد وعده‌هایی که خدا در پیدایش ۲:۱۲-۳ به ابراهیم داد، تأمل نماییم. در این آیات شگفت‌انگیز، خدا دو وعدهٔ چشمگیر داد: او از ابراهیم امتی بزرگ پدید می‌آورد، و او را به برکتی عظیم تبدیل می‌نمود.

ابتدا باید بدانیم برای به وجود آوردن امتی عظیم، یا به طور کلی، برای به وجود آوردن هر امتی چه چیزی لازم است؟ می‌توان دربارهٔ وضع قوانین، تعیین رهبران، و شاید تدارک دیدن برای ارتشی آماده به خدمت صحبت کرد. همهٔ اینها در جایگاه خود مهم هستند. اما برای بقای هر امتی، چه بزرگ و چه کوچک، به سرزمین احتیاج است، و مردمانی که در آن سرزمین ساکن شوند.

مشکل ابراهیم این بود که هیچ‌یک از این دو ویژگی را نداشت. ابراهیم صاحب محل سکونت مشخصی نبود. او چادرنشین، و شبانی خانه به دوش بود. اگرچه دامها و حیوانات اهلی پدرش احتمالاً سرمایه به حساب می‌آمدند، اما جمیع آن چهارپایان نمی‌توانستند داشتن سرزمین را جبران کنند. حال آنکه خدا به ابراهیم سرزمینی را وعده داد؛ یعنی مکانی که خدا به همراه قومش در آن ساکن شود.

به گفتهٔ پیدایش ۱۱:۳۰ همسر ابراهیم به نام سارای^۲ (بعدها سارا نام گرفت) نازا بود. ابراهیم و سارا مسلماً خدمتکاران زیادی داشتند، اما صاحب فرزندی نبودند تا میراث‌دار نامشان گردد. در آن مقطع، ابراهیم تقریباً هفتاد و پنج سال، و سارا شصت و پنج سال سن داشتند، و دیگر از سن باروری‌شان گذشته بود. پس وقتی از دنیا

می‌رفتند، کل دارایی‌شان به خانواده دیگری تعلق می‌یافت. اما خدا به ابراهیم چادر نشین و بی‌سرزمین و بی‌فرزند وعده داد که از او امتی عظیم به وجود می‌آورد. همچنین خدا به ابراهیم وعده داد که او برای جمیع امتهای جهان برکت خواهد بود. شاید با خود فکر کنید چون ابراهیم ثروتمند بود، می‌توانسته این وعده را به انجام برساند. مگر نه اینکه وقتی صحبت از برکت خدا به میان می‌آید، معمولاً فکر ما به سمت کامیابی و رونق مال و اموال می‌رود؟

این را به دست‌اندرکاران شبکه تلویزیونی تی. بی. ان نگویید! اما نشانه اصلی برکت یافتن از خدا این نیست که وضع مالی‌مان عالی باشد. به باغ عدن بازگردید. بزرگ‌ترین برکت خدا به آدم و حوا چه بود؟ بزرگ‌ترین برکت، زیستن در حضور مطلق خدا، شناخت و پرستش او بود. پس وقتی به وعده برکت به ابراهیم می‌اندیشیم، بخش اعظم آن برکت همانا حضور مطلق خدا است. ابراهیم که از خانواده‌ای بت‌پرست می‌آمد، قاعدتاً بهترین گزینه نبود تا واسطه حضور خدا در جهان گردد. اما وعده این بود که جمیع امتهای جهان از طریق ابراهیم برکت می‌یافتند. برکت خدا هیچ‌گاه فقط به یک خانواده یا یک امت اختصاص نداشت. قرار بر این بود که کل جهان برکت یابد. ابراهیم سالمندی بی‌فرزند، بی‌خانمان، و بت‌پرست بود. در ظاهر، بعید به نظر می‌رسید ابراهیم آن کسی باشد که از طریق او وعده خدا برای کوبیدن سر مار به انجام رسد. در واقع، به نظر می‌رسید او فرد مناسبی برای بقای ذریت مار باشد، نه ذریت زن. ولی هرچه بیشتر در شرح رستگاری انسان پیش می‌رویم، درمی‌یابیم که خدا معمولاً برای به انجام رساندن اهدافش، انسانها و روشهایی بعید و دور از ذهن را به کار می‌برد. خدا به طریقه‌های شگفت‌انگیز و حیرت‌آور، موانع ظاهری را از زندگی ابراهیم کنار زد. پس از وعده‌هایی که خدا در پیدایش فصل ۱۲ به ابراهیم داد، ابراهیم و سارا دلایل بسیاری داشتند که به کلام خدا شک کنند. آنها دیگر جوان نمی‌شدند، و با سپری شدن چندین دهه نیز هنوز صاحب پسری نبودند. پس سعی کردند تا مشکل را به دست خودشان برطرف سازند: سارا ابراهیم را متقاعد نمود که با همبستر شدن با کنیزش هاجر، صاحب فرزند گردد. اما نمی‌شد خدا را گول زد. آن کسی که وارث عهد و وعده‌های خدا می‌گشت، باید پسر ابراهیم و سارا می‌بود، نه پسر هاجر. حتی با گذشت سالها، و بچه‌دار نشدن این زوج، خدا باز هم وعده‌های خود را برای آنها تکرار نمود. او نام ابرام را که به معنای «پدر ستوده» بود، به ابراهیم تغییر داد که این معنا را در برداشت: «پدر جماعتی بسیار». نام سارای نیز به سارا تغییر یافت، که به معنای «شاهدخت» بود. او مادر یک امت می‌گشت.

سرانجام، بیست و پنج سال پس از آنکه خدا در پیدایش فصل ۱۲ بر ابراهیم ظاهر گشت، آن وعده تحقق یافت. آنها صاحب پسری به نام اسحاق شدند. خدا جهان را به واسطه این پسر برکت می‌داد. روزی خدا از طریق نسل ابراهیم، سرمار را می‌کوبید. اما باید زمان سپری می‌گشت تا این وعده تحقق می‌یافت. در ادامه کتاب پیدایش، با خاندان ابراهیم آشنا می‌شویم. پسرش اسحاق دو پسر داشت: یعقوب و عیسو. آن نسل موعود، از خاندان یعقوب ادامه می‌یافت، و فرزندان و نوادگان یعقوب، نسب‌نامه او را وسعت می‌بخشیدند. همان‌طور که خدا وعده داده بود، خاندان ابراهیم رفته‌رفته به یک امت تبدیل می‌شد.

پس از گذشت سالها از وعده‌های پیدایش فصل ۱۲، خدا شالوده خاندان ابراهیم را بنا نهاد تا با افزایش جمعیت آن خاندان، نوادگانش یک امت را تشکیل دهند. اما آنها هنوز سرزمینی نداشتند. اگرچه خدا به ابراهیم گفته بود به ذریتش سرزمینی می‌بخشید که از رود نیل تا رود فرات؛ یعنی از مصر تا عراق وسعت داشت، اما آنها هنوز مالک آن سرزمین نبودند. خاندان ابراهیم باید به مصر می‌رفتند و صدها سال منتظر می‌ماندند تا سرانجام به سرزمینشان قدم بگذارند. حال آنکه خدا تحقق آن وعده را تضمین کرده بود. خدا مصمم بود تا قومش را در سرزمینی که به ایشان می‌بخشید، برکت دهد. آخرین وعده‌های خدا به ابراهیم این بود که از طریق او جمیع امتهای جهان را برکت دهد. اما به منظور آنکه ابراهیم برای دیگران برکت باشد، باید ابتدا خودش از خدا برکت می‌یافت. دقیقاً همین هم شد. وقتی با گذشت زمان، آن وعده مکشوف گردید، خدا به ابراهیم فرمود که «خدای ایشان» خواهد بود (پیدایش ۱۷: ۷-۸).

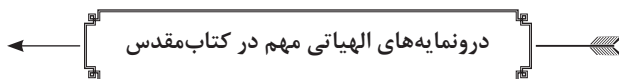
این وعده که خدا، خدای ایشان می‌گشت، یک موضوع سطحی نبود. خدا با این کلام در حقیقت وعده می‌داد که همان برکتی را که به آدم و حوا داد، به ابراهیم و نسلش می‌بخشید: خدا با آنها می‌زیست. او خدای ایشان بود، و آنها قوم او. اما این پرسش مطرح می‌شود: چه عاملی ابراهیم و ذریتش را محفوظ نگاه می‌داشت تا همان خرابکاری آدم و حوا را به بار نیاورند؟ خدا چگونه می‌توانست تضمین نماید که آنها نیز عهدشکنی نکنند؟

در پیدایش فصل ۱۵ به پاسخی حیرت‌انگیز می‌رسیم. حدود یک سال پیش از تولد اسحاق، خدا به نزد ابراهیم آمد و به او رویایی عجیب داد. خدا از او خواست تا چندین حیوان را قربانی نماید، و لاشه‌های آنها را از میان دو پاره کند. سپس خدا در رویا به ابراهیم ظاهر گشت، و به صورت آتشدانی پردود و مشعلی فروزان، از میان پاره‌های حیوانات عبور نمود.

اگرچه امروزه این صحنه عجیب و غریب برای بسیاری قابل درک نیست؛ اما در روزگاران قدیم، معنای آن روشن بود. در آن روزگار، وقتی دو نفر با هم عهد و پیمان می‌بستند، معمولاً حیوانات را قربانی می‌کردند و لاشه‌هایشان را قسمت می‌نمودند، همان‌طور که ابراهیم چنین کرد. سپس به همراه هم از میان لاشه حیوانات عبور می‌کردند؛ و به این شکل، به یکدیگر چنین می‌گفتند: «اگر عهدشکنی کنم، باشد که به سرنوشت این حیوانات دچار گردم».

ولی در رویای پیدایش فصل ۱۵، فقط خدا از میان لاشه حیوانات عبور نمود. خدا به این عمل، خود را مقید می‌ساخت که از جانب هر دو طرف، عهد را نگاه دارد! او نه تنها متعهد می‌گشت که خودش به وعده‌ها وفا کند، این را نیز متعهد می‌شد که اگر ابراهیم به عهدش وفادار نماند، باز هم او؛ یعنی خدا عواقب آن عهدشکنی را به عهده گیرد! خدا خود را هم به وعده‌های پیدایش ۲:۱۲-۳ موظف می‌نمود، و هم متعهد می‌شد جمیع امت‌های جهان را برکت بخشد. در آن صحنه حیرت‌انگیز، خدا تقدیر خود را با تقدیر ذریت ابراهیم گره زد!

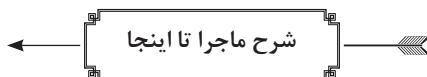
در فصل‌های آینده، تحقق یافتن این وعده‌ها را شاهد خواهیم بود. همچنین مشاهده خواهیم کرد که وعده‌های دیگر نیز به این وعده‌ها اضافه می‌شوند. ولی شالوده و زیربنای وعده‌های آینده، بر شرح حال ابراهیم بنا خواهد بود. خدا این حقیقت را بر ابراهیم مکشوف نمود که آن کسی که از ذریت زن می‌آمد، به خاندان ابراهیم تعلق داشت. خدا در رویا به ابراهیم ظاهر شد، و به صراحت و بی‌چون و چرا متعهد گشت که آن وعده‌ها را به انجام رساند. خدا با میل خود همه مسوولیت را بر عهده گرفت.



ذَرِیت ابراهیم

عهد

سرزمین



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ ذَرِیت زن، که ذَرِیت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند.

یهودای پادشاه

عصا از یهودا دور نخواهد شد

پیدایش ۱۰:۳۹

اگر مجموعه داستانهایی «سرگذشت نارنیا» اثر سی. اس. لوییس را خوانده باشید، حتماً می‌دانید که یکی از درونمایه‌های همیشگی آن مجموعه، بنا به گفته یکی از شخصیت‌های داستان به نام ترافل هائتر که حیوانی گورکن است، این می‌باشد: «نارنیا فقط زمانی سامان داشت که پسر آدم، پادشاه بود.»^۴ در مقایسه با زمانی که پیترو، سوزان، ادموند، و لوسی سلطنت را در دست گرفتند، و یا زمانی که کاسپین پادشاه گشت، باز هم بهترین روزهای سرزمین نارنیا زمانی بود که نوادگان آدم بر آن سلطنت می‌نمودند. فکر می‌کنم لوییس به تصویر خدا، و رسالت آدم و حوا اشاره داشته است. لوییس دنیایی را به تصویر کشیده که در آن حیوانات صحبت می‌کنند و درختان راه می‌روند. اما آن درونمایه همیشگی در واقع در دنیای واقعی بیشتر صادق است تا در جهانی که نارنیا توصیف نموده است. در نارنیا شاه شاهان، شیری به نام اصلان است. حال آنکه در دنیای واقعی، آن پادشاه موعود، پسر حقیقی آدم، پسر ابراهیم است؛ و همان‌طور که در این فصل مشاهده خواهیم کرد، پسری است که از تبار یهودا می‌آید. در سراسر کتاب مقدس از وعده‌های خدا به ابراهیم، اسحاق، و یعقوب که معمولاً پاتریارخ‌ها یا اجداد نامیده می‌شوند، سخن گفته شده است. عهد خدا با این سه نفر در راستای وعده‌ای بود که خدا در باغ عدن به آدم و حوا داد. تدبیر خدا این بود که جهان

را دوباره از برکت حضورش بهره‌مند سازد. همه عهده‌های دیگر در آینده نیز بر یکدیگر متکی بودند، تا خدا وعده‌هایی را که به ابراهیم داده بود، به انجام رساند. اما هنگامی که به رفتار و کردار پاتریارخ‌ها نگاه می‌کنیم، ردپایی از نمونه بودن به چشم نمی‌آید. آنها سرمشق چشمگیری از خود بر جای نگذاشتند تا با مشاهده آنها باورمان شود که ایشان وسیله‌ای در دستان خدا بودند تا اهداف و مقاصدش را در نجات و رستگاری جهان به انجام رساند.

ابراهیم درباره رابطه خود با همسرش سارا دروغ گفت، و دو بار او را در موقعیتی قرار داد که ممکن بود به او تجاوز شود. پسرش اسحاق نیز جای پای پدرش قدم گذاشت، و برای حفظ جان خودش، ازدواج با همسرش ربکا را انکار نمود. یعقوب؛ پسر اسحاق نیز پدر و برادرش عیسو را فریب داد، تا صاحب میراث بیشتری گردد. اما پس از آنکه عیسو یعقوب را تهدید به قتل نمود، یعقوب مجبور شد سالیان بسیاری دور از خانه و کاشانه‌اش به سر برد. او دور از سرزمین خود، با دو خواهر ازدواج کرد، چرا که پدر آن دختران با حيله و نیرنگ، یعقوب را فریب داد؛ و به جای دختری که یعقوب به او دل بسته بود، خواهرش را به عقد او درآورد. یعقوب از آن دو زن، و همچنین از کنیزان آنها صاحب دوازده پسر شد. اما پسر یازدهم؛ یعنی یوسف را از همه بیشتر دوست می‌داشت. از این سبب، برادران یوسف، او را به برده‌داری فروختند، و به پدرشان خبر دادند که یوسف مرده است. البته این فقط بخشی از ماجرا است!

حتی در بحبوحه همه این در هم ریختگی‌ها، خدا در کار بود تا آن نسل موعود را محفوظ نگاه دارد. این حقیقت به ما می‌آموزد که اهداف خدا در نجات انسانها در نهایت به هیچ انسانی وابسته نیستند. همان‌طور که خدا به ابراهیم قول داد، خودش مسوولیت هر دو طرف عهد و پیمان را به عهده گرفت. با این حال، عهد نمود که وعده‌هایش را از طریق خاندان ابراهیم به انجام رساند.

اگر کتاب پیدایش را مطالعه کرده باشید، می‌دانید که در بخش‌های پایانی این کتاب، یوسف نقش مهمی ایفا می‌کند. اهمیت نقش یوسف به خاطر وعده‌ای بود که به خاندان ابراهیم داده شد. خدا از یوسف استفاده نمود تا نسل ابراهیم؛ یعنی آن نسل موعود را حفظ نماید. در مشیت و تدبیر الهی، یوسف شخص دوم مملکت مصر شد. او با حکمت خدا برای جمعیت کل منطقه، از جمله برای برادرانش تدارک دید تا در طی هفت سال قحطی، با کمبود آذوقه روبه‌رو نگردند. وقتی برادرانش برای خرید غلاتی که یوسف ذخیره نموده بود به نزدش آمدند، او با خانواده‌اش آشتی کرد. آن‌گاه پدرش به همراه کل برادرانش به مصر آمدند تا در کنار یوسف اقامت گزینند. بنابراین، زندگی

یوسف صرفاً از این نظر اهمیت ندارد که موضوع نمایشنامه‌های پرشور و هیجانی باشد که همراه با اجرای موسیقی به روی صحنه می‌روند. زندگی یوسف حتی از جنبهٔ فضیلت‌های اخلاقی او نیز در درجهٔ اول اهمیت قرار ندارد (هرچند مسلماً این یک ویژگی مهم است). ماجرای یوسف دربارهٔ وعدهٔ خدا بود که حتی در رویارویی با مرگ نیز جان قوم خود را حفظ نمود. اگرچه نسل مار در تلاش بود تا نسل ابراهیم را نابود کند، اما خدا یوسف را محفوظ نگاه داشت تا او بتواند جان برادرانش را حفظ نماید. خدا از یوسف استفاده کرد تا خانوادهٔ او را از قحطی و مرگ نجات دهد. اما وقتی به آیهٔ مورد نظرمان در پیدایش ۱۰:۴۹ می‌رسیم، می‌بینیم خدا یکی دیگر از برادرهای یوسف را انتخاب کرد تا زیربنای خاندان سلطنتی را بر او استوار گرداند. آدم و حوا آفریده شدند تا ادارهٔ قلمروی پادشاهی خدا را بر عهده بگیرند، و به نیابت از خدا بر آن قلمرو حکمرانی کنند. پس به عبارتی قرار بود آنها پادشاه و ملکه باشند. بنابراین، اکنون نباید از این غافلگیر شویم که می‌بینیم خدا در رابطه با به سلطنت رسیدن و پادشاه گشتن وعده می‌دهد.

نوهٔ ابراهیم؛ یعنی یعقوب که در مصر سکونت داشت، در بستر مرگ، هر یک از پسرانش را به شکلهای مختلف برکت داد. اما هنگامی که به یهودا رسید، از تخت سلطنت سخن گفت:

عصا از یهودا دور نخواهد شد؛
و نه فرمان‌فرمایی از میان پایهای وی،
تا شیلو بیاید.
و مَر او را اطاعت امته‌ها خواهد بود
(پیدایش ۱۰:۴۹)

اگر شما می‌خواستید یکی از پسران یعقوب را انتخاب کنید تا پدر پادشاه باشد، چه کسی را برمی‌گزیدید؟ احتمالاً یوسف اولین گزینهٔ شما بود. پس از او شاید روبین را انتخاب می‌کردید، چون او پسر ارشد بود. از چشم‌انداز شما شاید به این زودی نوبت به یهودا نمی‌رسید.

بیشترین تصاویری که از یهودا در ذهن داریم، تصاویری تقریباً نابهنجار و زنده می‌باشند. نخستین مرتبه‌ای که دربارهٔ یهودا می‌شنویم، زمانی است که یوسف را برادرانش در چاه می‌اندازند، و در حال تصمیم‌گیری هستند که با او چه کنند. یهودا پیشنهاد می‌دهد به جای کشتن یوسف، او را به برده‌داران بفروشند. به این ترتیب، هم

از دست یوسف خلاص می‌شوند، و هم پولی به دست می‌آورند (پیدایش ۳۷:۲۶-۲۷). اما اوضاع یهودا از این هم بدتر شد. آن روزها که یوسف با رنج و سختی در مصر روزگار می‌گذراند، نخست‌زاده یهودا بدون اینکه فرزندی داشته باشد، از دنیا رفت. طبق رسم آن زمان، دومین پسر یهودا با بیوه برادرش ازدواج کرد؛ اما او هم بی‌آنکه صاحب فرزندی شود، طعم مرگ را چشید. ولی یهودا به جای آنکه اجازه دهد عروسش تamar با سومین پسرش ازدواج کند تا نام خاندانشان را زنده نگاه دارد، او را رهسپار خانه پدرش کرد. ولی تamar، یهودا را فریب داد، و با همبستر شدن با او صاحب دو پسر دوقلو گشت. در نتیجه، یهودا برای نوه‌هایش هم پدر بود، هم پدربزرگ. این‌طور وقایع به راحتی اتفاق نمی‌افتند!

خدا عسای پادشاهی و فرمانروایی را به نسل این خانواده ناسامان وعده داد. اما آن کسی که از نسل یهودا می‌آمد، نه تنها پادشاه اسرائیل می‌بود، بلکه بر امتهای نیز سلطنت می‌نمود. یعقوب نبوت کرد که امتهای پسر یهودا را که دارای مقام سلطنت است، حرمت نهاده و مطیعش می‌گردند. به کسی همچون یهودا وعده‌ای بس حیرت‌انگیز داده شد.

این وعده‌ها در رابطه با امتهای ما را غافلگیر کنند. وعده به ابراهیم را به یاد آورید: «از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» اگر قصد خدا این بوده - و البته همین بوده - که رسالت آدم و حوا را از نو بنا سازد، و حتی آن را وسعت بخشد تا آنها در فرمانروایی قلمروی جهان هستی، معاون خدا باشند، پس باید انتظار داشته باشیم که امتهای جهان از طریق خاندان سلطنتی ابراهیم برکت یابند. در مورد یهودا دقیقاً همین اتفاق روی داد. یک نفر از تبار ابراهیم، و همان‌طور که آیه مورد نظر برای ما مشخص می‌نماید، به طور خاص یک نفر از تبار یهودا نه تنها امتهای را برکت می‌داد، بلکه در برکت امتهای، ملکوت خدا را دوباره در جهان برقرار می‌نمود، و حتی آن را وسعت می‌بخشید.

بنابراین، در پیدایش فصل ۴۹ درمی‌یابیم که ذریت ابراهیم، ذریتی سلطنتی بود. از نسل او پادشاهی ظهور می‌کرد که باعث برکت امتهای می‌گردید. وقتی به عقب، و به روش خدا در حفظ نمودن قومش می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که خدا در تعهدش به نگاه داشتن وعده‌های نجاتبخش خود، همواره ثابت قدم بوده است. او به این منظور از یوسف استفاده کرد، و حتی عملکرد وارونه یهودا را بی‌نتیجه گذاشت؛ و از آن طریق، نسلی که وعده داده بود را حفظ نمود.

در کتاب پیدایش متوجه می‌شویم که خدا به واسطه ذریت زن، ذریت وعده داده شده

به ابراهیم، و ذریت سلطنتی یهودا، به تعهد خود مبنی بر کوبیدن سر مار عمل می‌کرد. اما اکنون که به انتهای اولین کتاب در کتاب مقدس رسیده‌ایم، می‌بینیم که ذریت ابراهیم؛ یعنی آن یگانه موعود، دست‌کم تا آن مقطع هنوز وعده‌های خدا را کاملاً به سرانجام نرسانده بود.

شاید در این مرحله برایتان سوال پیش آمده باشد که چه بسا عنوان کتابی که در دست دارید، عنوانی به اصطلاح گول‌زننده است. به هر حال، ما تا اینجا یک سوم از کتاب را پشت سر گذاشته‌ایم، و هنوز کتاب پیدایش را تمام نکرده‌ایم! بگذارید به شما اطمینان دهیم که از قصد چنین بوده است. هدف ما این است که با بررسی چند آیه مهم، درونمایه و خط اصلی کتاب مقدس را شرح دهیم. اما برای درک این درونمایه و خط اصلی، باید از شروع ماجرا درک درستی داشته باشیم. در واقع، در کتاب پیدایش موضوعات بسیار زیادی وجود دارند که شاید لازم بوده آنها را بررسی نماییم. برای نمونه، از این رویدادها گذر کرده‌ایم: طوفان نوح، وعده‌ها درباره سرزمین، و قربانیهایی که در ماجراهای قائن و هابیل، نوح و ابراهیم تقدیم شدند. حال آنکه به ساختار و چارچوب اصلی آن عهدی که در پیدایش عنوان شده، اشاره کرده‌ایم. آن عهد، شالوده و زیربنای درونمایه و خط اصلی کتاب مقدس، و در واقع زیربنای کل تاریخ است.

اکنون گامهای خود را شتابان نموده، و با نگاهی گذرا به چندین موضوع اصلی، به سرعت از آنها عبور می‌کنیم. در فصل بعدی، توجه خود را به این موضوع جلب می‌کنیم که قربانیها و شریعت موسی، به چه صورت خط اصلی کتاب مقدس، و وعده‌های نجاتبخش آن را پیش می‌برند.



نظام پادشاهی
ذَرِیت (یهودا)



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گردانند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ ذَرِیت زن، که ذَرِیت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند.



بیهوه از در گذرد

خروج ۱۲:۲۳

«چرا در کتاب مقدس شاهد این همه کشتار و خونریزی هستیم؟ مگر خدا نمی‌توانست شریعت و نظام قربانیه‌ها و آن آیین و مقررات عجیب و غریبش را حذف کند، و مستقیم به خیر خوش برسد؟»

اگر تا به حال این سوالات برایتان پیش آمده، بدانید اولین نفر نبوده‌اید. بسیاری از مسیحیان با درک این موضوع کلنجار می‌روند که وجود شریعت موسی چه ضرورتی داشته است؟ من نمی‌توانم همه پرسشهای شما را در کتابی با این حجم پاسخ دهم. اما قصد دارم در این فصل با تمرکز بر آیین پسخ در کتاب خروج فصل ۱۲ به شریعت، و به خصوص به نظام قربانیه‌هایش بپردازم. برای رسیدن به این آیه باید از آخرین توقفگاهمان به سرعت حرکت کنیم، و حدود چهارصد و سی سال پیش روییم. همان‌طور که در فصل قبل اشاره کردم، باید شتابان قدم برداریم!

در ابتدای کتاب خروج متوجه می‌شویم که خاندان ابراهیم در واقع از سرزمینی که خدا برایشان در نظر گرفته بود، و همچنین از برکت بودن برای امتها فرسنگها فاصله داشتند. پس از آنکه خاندان ابراهیم در دوران حیات یوسف به مصر کوچ کردند، در آنجا ساکن شدند و جمعیتشان افزایش یافت. هنگامی که یعقوب به همراه خانواده‌اش از فلسطین به مصر مهاجرت نمود، جمعیت آنها هفتاد نفر بود. اما در طی چهار قرن، آن

جمعیت به دو میلیون نفر رسید، و آنها یک امت را تشکیل دادند. آن قوم به سبب نام تازه اسرائیل که خدا به یعقوب بخشیده بود، اسرائیلی خوانده شدند. پس تعجب‌آور نبود که ایشان در نظر مصریان خطرآفرین بودند، به طور خاص پس از اینکه پادشاهی به قدرت رسید که یوسف را نمی‌شناخت. در نتیجه، مصریان خاندان ابراهیم را به بردگی کشانده، آنها را به کارهای سخت و طاقت‌فرسا گماشتند. قوم اسرائیل هنوز در سرزمین موعودی که خدا وعده داده بود، ساکن نبودند؛ بلکه زیر ظلم و ستم مصریان روزگار می‌گذراندند. واقعیت این بود که باید از آن موقعیت نجات می‌یافتند!

نزیت مار در اینجا در مصریان تجسم داشت. او دوباره به پا خواسته بود تا آن نسل موعود خدا را نابود سازد. پس به منظور کند شدن رشد جمعیت خاندان ابراهیم، فرعون؛ پادشاه مصر دستور داد تا جمیع نوزادان پسر در خانواده اسرائیلیان کشته شوند. اما یک نوزاد جان سالم به در برد. موسی زنده ماند، در دربار فرعون پرورش یافت، و سرانجام خوانده شد تا قوم خدا را از بندگی رهایی بخشد (پس از زحمات و سختی‌هایی که متحمل گشت).

خدا ناله‌های قومش را شنید، و طبق خروج ۲:۲۴: «عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد.» خدا قول داده بود که عهد خود را با پائیراخ‌ها نگاه دارد. از این‌رو، با نجات قومش از بندگی، و عطای شریعت به آنها، در مسیر وفا نمودن به عهدش، قدم بعدی را برداشت. بنابراین، وقتی صحبت از شریعت و احکامش به میان می‌آید، باید به یاد داشته باشیم که همه آن تدبیرها در راستای وعده‌های خدا به ابراهیم پیش می‌رفتند؛ و در واقع تداوم وعده نجاتی بودند که خدا به آدم و حوا اعلام کرد.

خدا دقیقاً به چه صورت قوم خود را از اسارت در مصر آزاد ساخت؟ او با نازل کردن ده بلا، قدرت خود را به مصریان نشان داد. اما پاسخ اصلی به این پرسش را در خروج فصل ۱۲ می‌یابیم. در این فصل، بلای آخر؛ یعنی مرگ جمیع نخست‌زادگان در مصر شرح داده شده است. یک شب پیش از آنکه خدا قوم اسرائیل را از مصر رهایی بخشد، به هر خانواده اسرائیلی حکم نمود که بزّه‌ای را قربانی کنند، و خونش را بر بالای در، و بر دو تیر عمودی آن بپاشند. سپس فرمود:

زیرا یهوه عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند؛ و چون خون را بر سردر و دو قائمه‌اش بیند، همانا یهوه از در گذرد، و نگذارد که هلاک‌کننده به خانه‌های شما درآید تا شما را بزند (خروج ۱۲:۲۳).

خدا به طریقی واضح و روشن، قوم خود را با خون بزه‌های پسخ نجات داد. چون آن بزه‌ها قربانی گشتند، دیگر قوم اسرائیل کشته نمی‌شدند. چون خون بزه‌ها ریخته شد، پسران نخست‌زادهٔ خاندان ابراهیم در امان ماندند.

لازم بود که آن بزه‌ها برای قوم اسرائیل قربانی شوند، چرا که فقط مصریان محکوم به مرگ نبودند. شاید گناه اسرائیلیان به اندازهٔ مصریان نبود؛ اما در کل، گناهکار به حساب می‌آمدند. گناه مصریان این بود که خدایان بی‌شماری را می‌پرستیدند. اما اسرائیلیان هم بت‌پرست بودند، و هم به وعده‌های خدا در رابطه با نجاتشان شک داشتند.^۵ به مجرد اینکه فرعون میزان کار و زحمت قوم اسرائیل را افزایش داد، آنها وعده‌های خدا را زیر سوال بردند (خروج ۲۱:۵). حتی زمانی که خدا ایشان را از مصر رهایی بخشید، باز هم به هنگام عبور از دریای سرخ، و در طی دورانی که در کوه سینا، و در بیابان به سر می‌بردند، این شک و تردید همراهشان بود. قوم اسرائیل نیز مانند آدم و حوا به حقیقت بودن کلام خدا شک کردند؛ و به همین دلیل، مانند آدم و حوا حکم مرگ در انتظارشان بود. اما هنگامی که خدا مصریان را داوری نمود، راه نجاتی را برای قومش تدارک دید. آن راه نجات، اساس و زیربنای شریعتی بود که در آینده به ایشان عطا می‌کرد.

خداوند از سرزمین مصر عبور نمود، و جمیع نخست‌زادگان پسر را از پای درآورد؛ اما از خانه‌هایی که نشان خون بزه را بر خود داشتند، گذشت. آن بزه‌ها مردند تا پسران نخست‌زاده زنده بمانند. اگرچه پیش از این نیز نشانه‌هایی از این حقیقت را مشاهده کرده بودیم، اما یکی از نخستین نمونه‌های واضح و روشن که اصل مهم جانشین شدن بر مبنای کتاب مقدس را نشان می‌داد، همین رویداد نامبرده بود. بزه‌های پسخ جانشین نخست‌زادگان اسرائیل شدند. در این نخستین پسخ، خدا مقرر نمود که قربانی بزه‌ها برای نجات قومش از داوری بسنده باشند - دست‌کم در آن مقطع چنین بود.

اما در مورد آن قربانیها مشکل بزرگی وجود داشت: چندی بعد، قوم خدا دوباره به قربانی دیگری احتیاج داشتند. همان‌طور که پیش از این هم عنوان شد، قوم اسرائیل در گذشته بارها گناه کرده بودند؛ و طولی نمی‌کشید که دوباره و دوباره و دوباره گناه کنند. پس خدا به قوم اسرائیل شریعت را داد تا به آنها نشان دهد که همواره از اعتماد داشتن به حقیقت کلام خدا قاصر می‌مانند، و پیوسته به آمرزش نیاز داشتند.

پس از اینکه خدا قوم اسرائیل را از دریای سرخ عبور داد، و آنها را به دامنهٔ کوه سینا آورد، باز هم برای رهایی و خلاصی ایشان چاره اندیشید. او به اسرائیلیان شریعت را عطا نمود. آن شریعت، زمینه‌ساز شد تا اسرائیلیان به یک امت تبدیل شوند، و به ایشان

دربارهٔ قدوسیت خدا و مطالبات خدا از آنها تعلیم داد. خدا به قوم اسرائیل عهدی داد که شامل قید و شرط و احکام و مقررات بسیاری بود. آن عهد بر پایهٔ وعده‌ها به ابراهیم، و همچنین بر عملکرد رحیمانهٔ خدا در رهایی قوم اسرائیل از بندگی در مصر استوار بود.

بنابراین، اسرائیل با داشتن شریعت، به یک امت و «قوم مخصوص» خدا تبدیل شدند (تثنیه ۷:۶). اما ستون اصلی شریعت بر نظام قربانیه‌ها بنا بود. هر ساله کاهنان که از نوادگان لایوی پسر یعقوب بودند، باید صدها و صدها قربانی تقدیم می‌کردند. اگر قرار بر این بود که احکام شریعت نگاه داشته شوند، هر یک از نوادگان ابراهیم باید آیین قربانی نمودن حیوانات را به‌جا می‌آوردند. هر گاو و بز که قربانی می‌گشت، برای قوم اسرائیل حاوی این پیغام بود: «تو سزاوار این مرگ بودی. خون تو باید این چنین ریخته می‌شد».

هر سال، امت اسرائیل سالگرد اولین پسخ در مصر را گرامی می‌داشتند. هر ساله نیز هر خانواده باید بزهٔ جانشین دیگری را قربانی می‌کردند. اکنون خود را برای یک لحظه در جای یک اسرائیلی قرار دهید. اگر واقعاً مفهوم پیغام قربانیه‌ها را درک نموده بودید، با خود چنین می‌پنداشتید: «پیامد گناه، مرگ است. ولی خدا در باغ عدن وعده داد که بر تأثیرات گناه چیره می‌گردد؛ و سرانجام، مار را مغلوب خواهد ساخت. با این حال، این قربانیه‌ها باید سال به سال تکرار شوند. پس قربانیه‌ها در واقع نمی‌توانند بر گناه چیره شوند. در حقیقت، هرگاه قربانی تقدیم می‌کنم، معترف می‌شوم که من سزاوار مرگ هستم. اگر چیزی یا شخصی بزرگ‌تر و برجسته‌تر نیاید، با قربانی این حیوانات، صرفاً مرگ خود را به تأخیر می‌اندازم، ولی از آن رهایی نمی‌یابم. پس من به قربانی عظیم‌تری احتیاج دارم!»

اگرچه خدا از عطای شریعت اهداف زیادی داشت، اما یکی از واضح‌ترین و مهم‌ترین هدفهای آن این بود که نیاز به قربانی عظیم‌تری را در آینده خاطر نشان سازد. آن قربانی، مار را مغلوب می‌نمود؛ و اثرات لعنت خدا را باطل می‌کرد. پس آن ذریت موعود با فراهم نمودن یک قربانی کامل و نهایی، بر گناه چیره می‌گشت.

خدا با قربانی کردن بزه‌ها به جای قوم اسرائیل، آنها را از اسارت در مصر نجات بخشید. پس در همان ابتدای کتاب مقدس، راه نجات و رستگاری پایه‌گذاری شد. در اولین پسخ شاهد بودیم که خدا آن راه نجات را در شریعت بنا گذاشت. کل عهدی که خدا با موسی بست، نیاز به قربانی عظیم‌تری را خاطر نشان می‌کرد. همهٔ این نکته‌ها ما را به آن ذریت موعود رهنمون می‌سازند.

پس از اینکه امت نوپای اسراییل، کوه سینا را ترک کردند، به خاطر گناہانی که پیوسته و بارها و بارها تکرار می‌کردند، مدت چهل سال در بیابان سرگردان بودند. آنها در آن بیابان بارها تسلیم و سوسه‌ها شدند. اما خدا با فیض خود، سرانجام ایشان را به سرزمین موعود هدایت نمود. خدا قوم اسراییل را بر امتهایی که سرزمین اسراییل را تصاحب کرده بودند، پیروز گرداند، تا جانشین موسی؛ یعنی یوشع سرانجام بتواند به ایشان چنین بگوید: «یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه خدای شما دربارهٔ شما گفته است، به زمین نیفتاده» (یوشع ۱۴:۲۳).

در این مرحله از شرح ماجرا شاید چنین به نظر برسد که خدا سرانجام، اوضاع و شرایط حاکم در باغ عدن را بازسازی می‌نمود. اسراییلیان به واسطهٔ شریعتی که به آنها داده شد، از خدا مکاشفهٔ مستقیم داشتند. آن شریعت مکشوف، رهبر و هادی ایشان بود؛ علاوه بر اینکه، برکت حضور خدا نیز آنها را همراهی می‌نمود. خدا قومش را به سرزمینی آورد که به ایشان وعده داده بود. اما آنها مانند آدم و حوا باز هم به کلام خدا شک داشتند، از شریعتش سرپیچی کردند، و تمایلی به زیستن در حضور خدا نداشتند. قوم اسراییل همانند آدم و حوا از اینکه خدا بر آنها سروری نماید، راضی و خرسند نبودند. عاقبت نیز خواستار این شدند که مانند امتهای همسایهٔ خود، پادشاه داشته باشند.

خدا نیز دقیقاً خواسته‌شان را برآورده نمود. اما آن پادشاه، کسی نبود که بتواند سرانجام بر گناه و مرگ غالب آید. او آن پادشاهی نبود که قوم اسراییل باید چشم‌انتظارش می‌بودند. شائول پادشاه دقیقاً آن کسی بود که آنها طالبش بودند - پادشاهی همانند پادشاهان امتهای همسایه؛ پادشاهی که به قوای سپاهیان، و بر حکمت انسان متکی بود، و خدایان دروغین را می‌پرستید.

او آن پادشاهی نبود که وعده‌های خدا را به انجام برساند. آن پادشاه در آینده‌ای دورتر از راه می‌رسید.



رستگاری
جانشین شدن



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نریت زن، که نریت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد.

داوود پادشاه

کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهیم ساخت

دوم سموویل ۱۳-۱۲:۷

وقتی در مورد یکی از سبکهای موسیقی معروف و محلی آمریکا به نام «کائتری موزیک» صحبت می‌شود، باید بگوییم به جز خواننده‌ای به نام جانی گش و تعداد انگشت‌شمار دیگر، آن‌چنان شیفته خوانندگان این سبک نیستیم. البته سوءتعبیر نشود؛ من مخالفتی با این سبک موسیقی ندارم، اما به نظر می‌رسد بیشتر آنها دیگر فرق زیادی با موسیقی پاپ این روزها ندارند - آن‌قدر که به ظاهر و زرق و برق توجه می‌کنند، به معنا و محتوا اهمیت نمی‌دهند.

اما می‌توانم از خوانندگانی در این سبک نام ببرم که با صدای آنها بزرگ شده و از آنها خاطره دارم. برای مثال، یکی از ترانه‌های گارث بُروکس همیشه در ذهنم تازه است: «یک وقتیایی ممنونم از خدا که دعا را بی‌جواب می‌گذارد.» پس از این یک خط شعر، موضوع غالب بر این ترانه به سرعت تغییر مسیر می‌دهد، و متوجه می‌شویم که منظور بُروکس در واقع دعای بی‌جواب نبوده است. او از دعایی سخن می‌گفته که بنا بر خواسته و میل بُروکس برآورده نشده بود. من منظورش را می‌فهمم - بهتر بگوییم، فکر می‌کنم می‌دانم منظورش چه بوده است. اگر خدا هر چیزی را که از او درخواست می‌کردیم، در اختیارمان می‌گذاشت، بدبخت می‌شدیم. او در رحمت خود، اغلب نمی‌گذارد زندگی ما به شکلی پیش رود که ما می‌خواهیم.

به همین ترتیب، خدا اجازه نمی‌دهد هیچ‌کس - حتی داوود پادشاه - نقشه نجات خدا را به روش خودش پیش برد. همان‌طور که در توقف بعدی‌مان مشاهده خواهیم کرد، خدا متعهد است تا اهداف و مقاصدش را به روش خودش به انجام رساند. نه جاه‌طلبی انسان گناهکار، و نه خواسته‌های بی‌براهه رفته‌ی کسانی که به اصطلاح می‌خواهند معاون خدا باشند، نمی‌توانند اهداف خدا را تغییر دهند.

چند قدم عقب‌تر شاهد بودیم که وقتی خدا نقشه‌ی سازندگان برج بابل را خنثی نمود، جاه‌طلبی آن انسانهای گناهکار و جویای نام را نقش بر آب کرد. اما به ابراهیم وعده داد که نامش را بزرگ گرداند. در طی گشت و گذارمان در مسیر خط اصلی کتاب مقدس، در ایستگاه بعدی مشاهده خواهیم کرد که خدا چگونه رویای خداپسندانه‌ی داوود برای ساخت خانه‌ی خدا را به وعده‌ای حیرت‌آور تبدیل نمود. آن وعده این بود که برای داوود خانه‌ای بنا خواهد گشت، و نام داوود سرافراز خواهد شد!

خیلی طول نکشید تا سموئیل نبی به این حقیقت پی برد که نخستین پادشاه اسرائیل؛ یعنی شائول، آن موعود خاندان ابراهیم نبود که سالیان بسیار چشم به راهش بودند. اما کسانی که در آن مقطع به همه‌ی جوانب توجه داشتند، نباید از این امر تعجب می‌کردند. شائول به طایفه‌ی یکی از پسران یعقوب به نام بنیامین تعلق داشت، نه به طایفه‌ی یهودا (فرزندان و نوادگان دوازده پسر یعقوب، دوازده طایفه تشکیل دادند؛ و از آن دوازده طایفه، قوم اسرائیل به وجود آمدند). آن ذریت موعود زن نه تنها باید از ذریت ابراهیم می‌آمد، بلکه باید از ذریت یهودا نیز می‌بود.

با به پایان رسیدن زود به هنگام حکمرانی شائول پادشاه، خدا سموئیل را به خانه‌ی یسای از خاندان یهودا فرستاد. سموئیل در آنجا با کوچک‌ترین پسر یسای ملاقات کرد، و او را مخفیانه برای پادشاهی آینده مسح نمود؛ اما داوود جوان باید منتظر می‌ماند. با گذشت چندین ماه، داوود رفته‌رفته به پادشاهی تبدیل می‌گشت که بسیاری در اسرائیل چشم به راهش بودند. او با شکست جلیات غول‌پیکر، و بسیاری دیگر از دشمنان خدا، به شهرت و نام‌آوری رسید. داوود برای قوم خدا می‌جنگید، و به پیروزی در پی پیروزی دست می‌یافت. از این‌رو، شائول که اوضاع و احوال را چنین دید، سرانجام کمر به قتل داوود بست. اما خدا داوود را حفظ نمود، و به او پیروزیهای روزافزون بخشید. هنگامی که شائول و همه‌ی پسرانش (به جز یکی از آنها) در میدان نبرد کشته شدند، سرانجام داوود بر تخت سلطنت تکیه زد.

در طی هفت سال اول سلطنت داوود، او قدرت خویش را مستحکم نمود، و با فتح اورشلیم، آن را پایتخت سلطنت قرار داد. پس از آنکه داوود صاحب قدرت گشت،

تصمیم گرفت به جای خیمه عبادت، معبدی دایمی و ماندگار بسازد، تا هم خدا را حرمت نهد، و هم قوم اسرائیل عبادتگاهی ثابت داشته باشند. قوم اسرائیل از زمان خروجشان از مصر، در خیمه عبادت خدا را پرستش می نمودند. صندوق عهد نیز نزد داوود بود. خدا وعده داده بود که در آن جایگاه با قومش ملاقات خواهد کرد (خروج ۲۴:۲۵). همه چیز مهیا بود تا داوود آن صندوق را به معبد جدید منتقل کند. همان طور که در مزامیر شاهد هستیم، داوود با خدا رابطه‌ای نزدیک و صمیمی داشت. او معنای لذت بردن از برکت حضور خدا را درک نموده بود!

شور و اشتیاق داوود، برجسته‌ترین و درخشان‌ترین ویژگی چشمگیر او بود. آدم و حوا برکت عظیمی را در باغ عدن از دست دادند، اما خدا وعده داد که آن برکت را به انسان بازگرداند. آن برکت و وعده‌اش این بود که خدا با قومش زندگی خواهد کرد؛ یعنی حضورش برای همیشه با ایشان خواهد بود. پس چه راهی از این بهتر و آسان‌تر که برای خدا خانه‌ای ثابت و همیشگی بنا گردد که در آن ساکن شود، تا قومش بتواند او را به شایستگی پرستش نموده و قربانی تقدیم نمایند؟ داوود برای گرفتن تأییدیه، حتی نظر ناتان نبی را نیز جویا شد. ناتان نیز او را در پیشبرد هدفش تشویق نموده، و به او چنین گفت: «یهوه با تو است» (دوم سموئیل ۳:۷).

اما خدا برنامه دیگری داشت. در حالی که داوود نقشه بنای خانه‌ای را در سر می‌پروراند تا قوم اسرائیل بتوانند در آنجا خدا را عبادت کنند، خدا به خانه‌ای می‌اندیشید که جمیع امتهای در آنجا به ستایش او مشغول باشند. اگر داوود به فکر جایگاهی در اورشلیم بود که حضور خدا در آنجا ساکن شود، خدا خانه‌ای بس بزرگ‌تر را در ذهن داشت تا در آن ساکن شود، و نسل داوود در آنجا تا ابد سلطنت نماید. به بیان دیگر، خدا با وعده‌ای بسیار عظیم‌تر از تصور داوود به نزدش آمد.

خدا به ناتان فرمود به نزد داوود برود، و این حقیقت را برای او روشن سازد که داوود آن معبد را بنا نخواهد کرد. در طی چهار قرن که از عطای شریعت گذشته بود، خدا از کسی نخواستنه بود که برایش خانه‌ای بسازد. قرار هم نبود که آن خانه به دست داوود بنا گردد. ساخت معبد به پسر داوود سپرده شد. با این حال، اگرچه داوود برای خدا خانه نساخت، اما خدا برای داوود خانه‌ای بنا نمود (دوم سموئیل ۱۱:۷).

اکنون در گشت و گذارمان در کتاب مقدس، سرانجام به ایستگاه بعدی می‌رسیم. خدا در اینجا خانه‌ای را توصیف می‌نماید که قرار بود برای داوود بنا کند. آن خانه طبق خواست داوود از چوب سرو آزاد ساخته نمی‌شد. آن خانه، دودمان سلطنت بود که تا ابد برقرار می‌ماند!

زیرا روزهای تو تمام خواهد شد، و با پدران خود خواهی خوابید؛ و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود. او برای اسم من خانه‌ای بنا خواهد نمود، و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت (دوم سموئیل ۱۲:۷-۱۳).

خدا فرمود که پس از مرگ داوود، خاندان سلطنتش پابرجا می‌ماند. خدا تخت سلطنت پسر داوود را تا ابد پایدار نگاه می‌داشت. اما آن وعده به همان نقطه ختم نمی‌گشت. خدا سلطنت پسر داوود را پایه‌گذاری می‌کرد؛ و آن پسر، رویای داوود را در رابطه با ساخت خانه خدا به تحقق می‌رساند. وقتی او معبد را بنا می‌کرد، آن‌گاه پادشاه؛ یعنی پسر داوود، برکت حضور خدا را برای قومش به ارمغان می‌آورد، و آن برکت تا ابد ماندگار می‌ماند.

اگر به عقب بازگردیم و جریاناتی را که تا به حال از نظر گذرانده‌ایم، در کنار هم قرار دهیم، این درونمایه را به روشنی مشاهده خواهیم نمود. همان‌طور که پیش از این هم شاهد بودیم، بخش اعظمی از آن برکت موعود به ابراهیم، وعده برکت حضور خدا بود. آیا این ارتباط را درک می‌نمایید؟ آن پسر که از خاندان سلطنتی می‌آمد، حامل برکتی بود که به ابراهیم وعده داده شد. ذریت داوود، حضور خدا را برای امتها به ارمغان می‌آورد!

پس نباید تعجب کنیم وقتی سلیمان؛ پسر داوود، در نهایت ساخت معبد را به پایان رساند، در وصفش چنین گفت: «تا تمامی قومهای جهان بدانند که یهوه خدا است، و دیگری نیست» (اول پادشاهان ۸:۶۰). برکت حضور خدا از آن معبد به جمیع امتهای جهان می‌رسید. ذریت سلطنتی یهودا مأموریت خود را از آن معبد به انجام می‌رساند. قومهای جهان او را در این مکان حرمت می‌نهند و سپاس می‌گویند.

پس آیا آن ذریت زن، ذریت ابراهیم، و ذریت سلطنتی یهودا همان سلیمان بود؟ شاید با خواندن جمله آخر این وعده، این چنین تصور کنید: «کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.» چه بسا داوود یا شماری از کسانی که شریعت موسی را به دقت مطالعه می‌کردند، گمان می‌بردند که سلیمان می‌توانسته آن کسی باشد که لعنت گناه و مرگ را از میان بردارد، و در واقع تا ابد سلطنت نماید. در حقیقت، خدا به داوود فرمود: «من او را پدر خواهم بود، و او مرا پسر خواهد بود» (دوم سموئیل ۱۴:۷). این لحنی صمیمانه است. خدا فقط شمار اندکی را با این لحن خطاب نموده است.

اگر ادامه این آیات را مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم که عهد خدا با داوود شرایط

خاصی داشت. او به داوود فرمود اگر این پسر که وارث تاج و تخت سلطنت است، امین نماند، خدا «او را با عصای مردمان» تأدیب خواهد کرد (دوم سموئیل ۱۴:۷). متأسفانه سلیمان دقیقاً به چنین سرنوشتی دچار شد. وقتی به ثروت و قدرت رسید، دلش از خدا رویگردان شد. در نتیجه، آن تأدیبی که وعده داده شده بود، گریبانگیرش گشت. نه داوود آن پسر موعود یهودا بود، نه سلیمان. در واقع، به سبب ناطاعتی سلیمان، پسرش رخنعام فقط بر طایفه یهودا و بنیامین سلطنت نمود. طایفه‌های دیگر از هم جدا گشتند، و حکومتی مستقل را در شمال اسرائیل تشکیل دادند.

از اینجا به بعد، اوضاع بد و بدتر شد. معضل ناطاعتی گریبانگیر سایر پادشاهان هم گشت. از این‌رو، هر پادشاه که بر تخت سلطنت تکیه می‌زد، نمی‌توانست وظایف یک پادشاه را آن‌طور که باید، تمام و کمال به انجام رساند. به سبب بت‌پرستی، حماقت، و غرور، هیچ‌یک از پادشاهان یهودا، و پادشاهان اسرائیل در شمال آن سرزمین نتوانستند به اصول و شرایط عهد خدا با داوود پایبند بمانند. همه آنها عهدشکن و خیانتکار بودند. پس همان‌طور که خدا به داوود وعده داد، همه آنها از جانب مردمان تأدیب گشتند.

با سپری شدن سالها، پادشاهان هم بیشتر به بیراهه می‌رفتند، و قوم خدا را بیشتر و بیشتر از برکت خدا دور می‌کردند. مردم به پادشاهی امین نیاز داشتند که بتواند شریعت خدا را به درستی نگاه دارد. پس به نظر می‌رسید تا زمانی که مشکل گناه کاملاً حل نمی‌گشت، آن وعده‌ها به داوود، آدم، ابراهیم، و یهودا نمی‌توانستند تحقق یابند. قوم خدا هنوز به یک جانشین احتیاج داشتند تا مشکل گناه را یک بار برای همیشه برطرف سازد.

درونمایه‌های الهیاتی مهم در کتاب مقدس

نظام پادشاهی

نسل (ذریّت) داوود

عهد

شرح ماجرا تا اینجا

خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ ذریّت زن، که ذریّت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد.

خادم رنج دیده

یهوه گناه جمیع ما را بر وی نهاد

اشعیا ۶:۵۳

در این مقطع از شرح ماجرا به نظر می‌رسد در مسیری ناهموار میان صخره و سنگلاخ گرفتار شده‌ایم. دو فصل پیش، نیاز به بزه‌های پسخ، و تقدیم قربانیهای مقرر در شریعت موسی را بررسی کردیم. با نگاهی گذرا به عهد داوود، و قصور همه پادشاهان از اطاعت تمام و کمال، متوجه شدیم که به وجود آن قربانیها بیشتر از هر زمانی احتیاج بود. اما به نظر می‌رسید آن قربانیها باز هم مشکل را از میان بر نمی‌داشتند. ابر گناه بر اسرائیل و امتهای همسایه سایه افکنده بود. فلسطینیان، موآبیان، آشوریان، و بابلیان صرفاً مشتت از خرواری به حساب می‌آمدند که باعث شده بودند یهودا و اسرائیل و پادشاهانشان به خدا خیانت ورزند. پادشاهان یهودا و اسرائیل، مردم را هرچه بیشتر به عمق بت‌پرستی سوق می‌دادند. قوم هنوز هم به تقدیم قربانیها نیاز داشتند، اما قربانیها چاره‌ساز مشکل نبودند! چیز دیگری باید تقدیم می‌گشت.

پادشاهان یهودا در جنوب اسرائیل، و پادشاهان اسرائیل در شمال این سرزمین در گناه باقی مانده، به خدا پشت کرده، و قوم خدا را گمراه نموده بودند. اما مشکل به اینجا ختم نمی‌گشت؛ آنها دیگر به احکام و قوانینی که خدا در شریعت موسی بنا نهاده بود تا گناهشان را به ایشان نشان دهد نیز پایبند نبودند. وقتی ده طایفه شمالی از یهودا جدا گشتند، یژنعام پادشاه برای بتها دو مذبح ساخت: یکی در منطقه دان در شمال، و

یکی در بیت‌ئیل در جنوب. ترس او از این بود که اگر شهروندانش طبق حکم خدا برای تقدیم قربانی به اورشلیم بروند، چندی نمی‌گذرد که به پادشاه خود خیانت ورزند و به پادشاهان یهودا دل ببندند. خلاصه اینکه، او قدرت سیاسی را به وفادار ماندن به خدا ترجیح داد. اما امروز که دیگر محال است با چنین کسانی روبه‌رو شویم! مگر نه؟ حتماً تصور می‌کنید عملکرد پادشاهان یهودا بهتر بوده است. به هر حال، آنها چند قدمی بیشتر با معبد فاصله نداشتند، و کاهنان هم همیشه در کنارشان بودند. اما واقعیت غم‌انگیز این است که وقتی صحبت از رعایت احکام شریعت به میان می‌آمد، پادشاهان یهودا نیز فرق زیادی با سایر پادشاهان نداشتند. اگرچه از همه جزئیات اعمالشان، و آنچه در انجامش کوتاهی کردند، خبر نداریم؛ اما کمترینش این بود که یهودا آیین و مقررات روز سبت را که خدا برای ایشان تعیین نموده بود (لاویان ۲۵:۸-۲۲)، دست‌کم هفتاد بار به‌جای نیاورده بود (دوم تواریخ ۳۶:۲۱). از آنجا که قوم اسرائیل باید هر هفت سال به کشتزارهای خود استراحت می‌دادند، پس چهارصد و نود مرتبه ناطاعتی در حسابشان بود!

و این قصور و کوتاهی فقط به رعایت نکردن احکام سبت محدود نبود. قوم اسرائیل دست‌کم، دو قرن از کل شریعت بی‌خبر بودند، حال چه رسد به آنکه بخواهند احکام آن را نگاه دارند! وقتی یوشیا سیصد سال پس از مرگ داوود بر تخت سلطنت نشست، تصمیم گرفت تا بنای معبد را مرمت نماید. در این تعمیر و نوسازی، کاهنان کتاب گمشده شریعت موسی را یافتند، و آن را با صدای بلند برای مردم قرائت نمودند. نزدیک‌ترین زمان ممکن از آخرین باری که قوم اسرائیل به قرائت شریعت در محفل عمومی گوش سپرده بودند، به دوران سلطنت یهوشافاط در حدود دویست و پنجاه سال قبل از آن بازمی‌گشت. تصور کنید اعلامیه استقلال آمریکا که در چهارم ماه ژوئیه، و در سال ۱۷۷۶ قرائت شد، گم می‌گشت و امروز پیدا می‌شد (در ضمن، خطاب به نخبگان و کارشناسان تاریخ عرض می‌کنم بله، می‌دانم که آن اعلامیه در واقع در آن روز با صدای بلند خوانده نشد). در اسرائیل نیز تقریباً همین مدت زمان از قرائت عمومی شریعت سپری گشته بود.

در آن مقطع، وضعیت به این شکل نبود که قوم خدا بخواهند احکام شریعت را به‌جای آورند، اما از به‌جای آوردنش قاصر می‌مانند. خیر، آنها برای نگاه داشتن شریعت تلاشی نمی‌کردند، چرا که اصلاً شریعت را در دست نداشتند! آنها هنوز هم به قربانیها احتیاج داشتند، و به کسی یا چیزی که برای گناهانشان جایگزین گردد. حال آنکه با نادیده گرفتن نظام قربانیها، صرفاً به وخامت اوضاع خود می‌افزودند.

پس چون شریعت خدا را نگاه نداشتند، داوری خدا گریبانگیرشان گشت. عهدشکنی همواره با چنین عاقبتی همراه است. آشوریان حدود سال ۷۲۲ قبل از میلاد، حکومت شمالی اسرائیل را به تصرف خود درآوردند. دویست و پنجاه سال بعد نیز بابلیان به یهودا حمله کرده، و ساکنانش را هفتاد سال به اسارت بردند.

اما این‌گونه نبود که گویی اسرائیلیان با تلاش و کوشش در رعایت احکام شریعت، سرانجام از چنگال گناه‌رهایی یافتند. وقتی از تبعید به بابل به سرزمینشان بازگشتند، دست‌کم بنا بر درک و تعبیر خودشان از شریعت، تا اندازه‌ای متعهد گشتند از آن اطاعت کنند. اما شریعت و نظام قربانیهایش هنوز هم نمی‌توانستند گناه را یک بار برای همیشه از میان بردارند. آنها به چاره‌ای بلند مدت نیاز داشتند.

اکنون در مسیر گشت و گذارمان در کتاب مقدس، پس از بررسی این پیش‌زمینه‌ها سرانجام به ایستگاه بعدی می‌رسیم. حدود صد و پنجاه سال پیش از تبعید اهالی یهودا، خدا به اشعیا نبی رویایی را مکشوف نمود؛ و در آن رویا به راه‌حل قطعی برای از میان برداشتن معضل گناه اشاره کرد. حتی در این مطالعه و بررسی جزئی ما نیز طولی نمی‌کشد تا متوجه شویم که هم اسرائیل، و هم امتهای همسایهٔ ایشان مرتکب گناه گشتند. آنها مثل گوسفندان گمشده به بیراهه رفته بودند - همان‌طور که ما به بیراهه رفته‌ایم. بنابراین، خدا به منظور غلبهٔ نهایی بر گناه، دیگر حیوانی را برای قربانی شدن نمی‌فرستاد. در عوض، آن خادم رنج‌دیده را می‌فرستاد؛ و خداوند گناه جمیع قومش را بر دوش او می‌گذاشت:

جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم؛ و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود؛ و یهوه گناه جمیع ما را بر وی نهاد (اشعیا ۵۳:۶).

بسیاری از مسیحیان می‌دانند که اشعیا فصل ۵۳ معمولاً «فصل خادم رنج‌دیده» نامیده می‌شود. اما آنچه بسیاری از آن بی‌خبرند، این است که در فصلهای قبل نیز به آن خادم اشاره شده است. فصل ۴۹ به طور خاص ما را در درک هویت این خادم یاری می‌رساند. خدا در ابتدای اشعیا فصل ۴۹ می‌فرماید: «ای اسرائیل، تو بندهٔ من هستی!» (آیهٔ ۳). پس کاملاً واضح است که کل امت اسرائیل، خادم می‌باشند. درست است؟ ولی لطفاً به خواندن آیات ادامه دهید. خدا در آیهٔ ۵ می‌فرماید که آن خادم، یعقوب را نزد او باز می‌آورد، تا اسرائیل نزد وی جمع شوند. در نتیجه به نظر می‌رسد آن خادم، شخص دیگری است که کل قوم اسرائیل را به نزد خدا بازخواهد گرداند. پس این خادم، قوم اسرائیل است یا یک شخص دیگر؟

حتی سرسخت‌ترین منتقدان کتاب مقدس نیز باید بپذیرند که در توضیح این نکته نمی‌توانند آن را یک تناقض بدانند. این گستاخی است که کسی بگوید اشعیا در این مورد اشتباه کرده است. من فکر می‌کنم راه‌حل خیلی بهتر و آسان‌تری وجود دارد. اگرچه امروزه به ویژه در دنیای غرب به انسانهایی بسیار فردگرا تبدیل شده‌ایم، با این حال باز هم فکر می‌کنم می‌توانیم به جزییات این آیات پی ببریم. باید تفکرات فردگرایی را کنار بگذاریم، و این را درک نماییم که نویسندگان کتاب مقدس در مورد نقش جامعه دیدگاه بسیار وسیع‌تری داشتند.

اگر به شما بگویم اعلاحضرت جرج سوم از اقدام آمریکاییان در سال ۱۷۷۳ میلادی ناراحت بود، قطعاً منظورم این است که پادشاه جرج شخصاً از این موضوع دلگیر بود (در آن رویداد، مستعمره‌نشینان آمریکایی، محموله‌های چای را در بندرگاه بوستون به دریا ریختند). اما جمله‌ام می‌تواند این مفهوم را هم داشته باشد که اقدام آن مستعمره‌نشینان، باعث ناراحتی و نارضایتی کل امپراتوری بریتانیا گشت؛ چرا که پادشاه جرج، نماد کل جمعیتی به حساب می‌آمد که بر ایشان سلطنت می‌نمود. اگرچه به خاطر اصلاحات قانون اساسی، قدرت پادشاه جرج سوم کمتر از پادشاهان پیشین او بود، اما هر عملکرد او، هر تصمیم او، و هرچه اراده می‌کرد، عملکرد و تصمیم و اراده ملتش به حساب می‌آمد. درست است که او یک نفر بود، ولی نماینده امپراتوری بریتانیا محسوب می‌گشت.

نقش آن خادم در اشعیا نیز به همین صورت است. خدا در آیه ۳ می‌فرماید اسرائیل آن خادم است. حال آنکه در آیه ۵ آن خادم، شخصی است که نماینده قوم اسرائیل می‌باشد. او می‌تواند بگوید: «من اسرائیل هستم»؛ همان‌گونه که پادشاه فرانسه؛ لویی چهاردهم می‌توانست بگوید: «من دولت هستم».

اکنون اگر به اشعیا فصل ۵۳ بازگردیم، و به توضیح آیه ۶ بپردازیم، فکر می‌کنم ارتباط این نبوت را با آنچه تا به حال در موردش صحبت کرده‌ایم، بهتر درک می‌نماییم. در ادامه این فصل، از وظیفه سهمگینی که خدا بر دوش آن خادم می‌گذاشت، تصویر کاملاً واضح و روشنی به دست می‌آوریم. او «خوار، و نزد مردمان مردود، و صاحب غمها، و رنج‌دیده» می‌گشت (آیه ۳). او خوانده شده بود تا «از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا» گردد (آیه ۴). اما در آیه ۵ متوجه می‌شویم که آن رنج و عذاب به کجا ختم می‌شد: «تأدیب سلامتی ما بر وی آمد، و از زخمهای او ما شفا یافتیم».

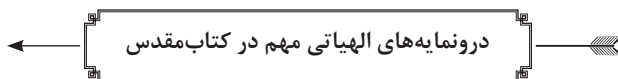
اگر به عقب، و به عهد خدا با ابراهیم بازگردیم، و سپس دو عهد مهم دیگری را که بر آن

عهد استوار بودند از نظر بگذرانیم، مشاهده می‌کنیم که همواره در آن عهد و پیمانها از انسان خواسته می‌شد تا شرط و شروطی را نگاه دارد. ابراهیم، اسراییل، و داوود باید اصول و شرایط مشخصی را رعایت می‌کردند. حال آنکه هم آنها و هم نوادگانشان نتوانستند کاملاً به آن شرایط پایبند بمانند. در نتیجه، همگی باید با داوری خدا روبه‌رو می‌شدند. اما نظام قربانیهای شریعت به یاری آنها شتافت تا به شرط لازم برای گریز از آن داوری پی برند - آنها به یک جانشین احتیاج داشتند. اما آن قربانیها برای جانشین شدن کفایت نمی‌کردند.

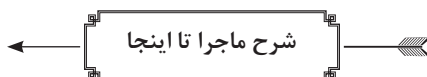
به اشعیا فصل ۵۳ باز می‌گردیم. طبق آیه ۶ زمانی فرا می‌رسید که همه جرمه‌ها و مجازاتهای عهدشکنی پرداخت می‌گشتند: «بپوه گناه جمیع ما را بر وی نهاد.» پس رنج و عذاب آن خادم که نماینده قوم خدا بود، جایگزین رنج و عذاب ایشان می‌گشت. او مجازاتی را به جان می‌خرید که قوم خدا سزاوارش بودند. به آیه ۱۰ نیز توجه کنید. این آیه به ما می‌گوید که آن خادم «قربانی گناه» می‌گردید. او به نمایندگی از قومش قدم پیش می‌گذاشت، و کاری را به انجام می‌رساند که جمیع قربانیها هرگز قادر به انجامش نبودند. او آرامش و شفا به ارمغان می‌آورد. او گناه و خطای قوم را بر خود می‌گرفت. او گناه بسیاری را دوش می‌کشید (آیه ۱۲).

اگر آن خادم رنج‌دیده، انسانی به نمایندگی کل قوم بود، و این نقش را بر عهده داشت که تمام و کمال به مشکل تقصیر و گناه رسیدگی نماید، پس به ذریت زن در پیدایش فصل ۳ شباهت زیادی داشت. یادمان باشد اصل قضیه این بود که آن ذریت می‌بایست تأثیرات سقوط انسان را از میان برمی‌داشت. گرفتاری که سقوط انسان به وجود آورد، گرفتاری گناه بود. پس به نظر می‌رسد نبوت اشعیا با وعده‌ها در مورد ذریت نامبرده، ارتباطی بسیار نزدیک دارد. چه بسا که آن ذریت زن، ذریت ابراهیم، و ذریت یهودا جملگی یک نفر، و همان خادم رنج‌دیده بودند. در این صورت، می‌توان به این نتیجه رسید که شریعت موسی و نظام قربانیهایش این حقیقت را یادآوری می‌کردند که وقتی سرانجام آن ذریت از راه می‌رسید، مجازات عهدشکنی را بر دوش می‌گرفت، و گناه را یک بار برای همیشه از میان برمی‌داشت.

اما در این تصویر، یک مشکل باقی می‌ماند. درست است که برای از بین بردن تأثیرات آن لعنت، گناه باید مغلوب می‌گشت؛ اما مرگ هنوز هم دشمن عظیمی محسوب می‌شد که از دور در کمین نشسته بود. پس به نظر می‌رسد به منظور اینکه آن ذریتی که خادم بود، رسالت خود را تکمیل نماید، مرگ نیز باید مغلوب می‌گردید. این مشکل، ما را به ایستگاه بعدی مان در کتاب حزقیال فصل ۳۷ می‌برد.



رستگاری
جانشین شدن



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گردانند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نژیت زن، که نژیت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنج‌دیده.

وعدۀ رستاخیز

آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردد؟

حزقیال ۴۷:۵-۴

برخی از مردم ترجیح می‌دهند در سفرهای تفریحی خود طول و عرض کشور را بیمایند. این‌گونه افراد معمولاً در مسیر راه توقف می‌نمایند، و از جاذبه‌های گردشگری دیدن می‌کنند. من این عادت را ندارم. وقتی در جاده قدم می‌گذارم، هدفم این است که در سریع‌ترین زمان ممکن به مقصد برسم. من دوران دانشجویی‌ام را در شمال شرق ایالت ویسکانسین سپری کردم. این ایالت حدود هشتصد کیلومتر با زادگاهم در جنوب شرق ایالت میشیگان فاصله داشت. هر موقع به همراه دوستانم این مسیر را طی می‌کردیم، می‌خواستیم در کمترین زمان ممکن از شهر دانبار در ویسکانسین به شهر وودهاون در میشیگان برسیم. همیشه هم سعی داشتیم طول زمان سفرمان را نسبت به دفعه قبل کوتاه‌تر کنیم. حتی وقتی با هم قرار می‌گذاشتیم تا در گردشگاهها و مکانهایی با جاذبه گردشگری توقف کنیم، باز هم برای مثال، مجتمع تفریحی «شهر صدفهای دریایی»، و یا مجتمع تفریحی دیگری به نام «بلندترین صلیب جهان» که از جاذبه‌های گردشگری معروف به حساب می‌آیند، در واقع هیچ‌گاه آن‌قدر برایمان جاذبه نداشتند تا ما را متقاعد سازند که در بین راه توقف نمایم.

با این حال، گاهی توقف در مکانهایی خاص، در حقیقت برای شما لازم بوده، و حتی به سرفرتان سرعت می‌بخشد. اگر در پمپ بنزین توقف نکنید، آن‌گاه مجبورید تا ایستگاه

پمپ بنزین بعدی پیاده بروید و بازگردید؛ و طبیعی است که دیرتر به مقصد می‌رسید. گاهی لازم است در مسیرمان از یک راه فرعی برویم.

اکنون ما نیز در مسیر گشت و گذارمان در کتاب مقدس، راهی فرعی را در پیش می‌گیریم. در حال حاضر در حزقیال فصل ۳۷ توقف کرده‌ایم تا گام بعدی را در مغلوب نمودن گناه و مرگ بررسی نماییم. تا اینجا دیدیم که خدا با این اشخاص عهد بست: آدم (و نوح)، ابراهیم، قوم اسرائیل به واسطه عطای شریعت، و داوود. اما عهد دیگری نیز در عهدعتیق وجود دارد. به منظور درک نبوت حزقیال، باید این عهد را نیز بررسی نماییم.

ارمیا «نبی گریان» نامیده می‌شد، چرا که در دوران خدمت روحانی‌اش، با بلیان بر پادشاهی یهودا غلبه یافتند، و بسیاری از شهروندان را به اسارت بردند. اما پیغام ارمیا فقط در اعلام محکومیت و حال و هوای غم و غصه و اندوه خلاصه نمی‌شد. وقتی خدا درباره «عهد تازه» به او نبوت داد، پرتوی خیره‌کننده امید، ظلمت اسارت را روشن ساخت.

در آن دوران ظلمت و تاریکی، خدا به قومش چنین فرمود: «یهوه می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم بست» (ارمیا ۳۱:۳۱). خدا عهد تازه‌ای را وعده داد که بر عهدهای پیشین استوار بود. او به این شکل در نهایت به همه آن عهدها وفا می‌نمود. خداوند در ادامه، این عهد را شرح می‌دهد: «شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد، و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت، و من خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود... یهوه می‌گوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چون که عصیان ایشان را خواهم آمرزید، و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد» (آیات ۳۳-۳۴).

خلاصه اینکه، منظور خدا این بود که وقتی به قومش دلی تازه بخشد، و همه گناهان ایشان را بیامزد، سرانجام برکتی که به ابراهیم وعده داده بود، و برکتی که در سقوط آدم از دست رفته بود را دوباره به قومش بازمی‌گرداند. خدا در میان قومش مقیم گشته، و دیگر از تأثیرات گناه اثری نخواهد بود. در فصل قبل مشاهده کردیم که آن خادم رنج‌دیده، گناه ایشان را از میان برخواهد داشت. بنابراین، نبوت ارمیا به ما خاطرنشان می‌سازد که وقتی او گناه را از میان بردارد، عهدی تازه برقرار خواهد گشت؛ و به این ترتیب، خدا سرانجام در میان قومش ساکن خواهد شد.

اما هنوز یک مشکل وجود دارد. پس تکلیف مرگ چه می‌شود؟ این یک برکت است که در دنیای کنونی، خدا در کنار ما حضور داشته باشد. اما مرگ هنوز در کمین نشسته، و

منتظر است تا آن برکت را نابود کند. با وجودی که در اشعیا فصل ۵۳، و حتی در ارمیا ۳۱ به حیات جدید اشاراتی شده، اما لازم است به مسیر اصلی مان بازگردیم، و با تمرکز بر این آیات مهم در حزقیال ۳۷:۳-۵ سفرمان را ادامه دهیم. در آیات نامبرده، روش خدا در غلبه بر مرگ را در تصویر کامل‌تری مشاهده خواهیم کرد. اما آن عهد تازه و وعده‌هایش را نیز در ذهن داشته باشید.

تقریباً در همان زمان که خدا درباره عهد تازه‌اش به ارمیا وعده داد، مجموعه رویاهای شگفت‌آوری را نیز بر حزقیال مکشوف نمود. یکی از گویاترین تصویرها در نبوت حزقیال، و شاید بتوان گفت در کل کتاب مقدس، رویای استخوانهای خشک در حزقیال فصل ۳۷ می‌باشد. این نبوت‌های حیرت‌انگیز ما را یاری می‌رسانند تا متوجه شویم که خدا برای مغلوب نمودن مرگ چه تدبیری اندیشیده است. در اینجا روی دیگر سکه را می‌بینیم؛ یعنی سیمای دیگر آن خادم رنج‌دیده که به جای ما قربانی گشت:

و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردند؟»
گفتم: «ای خداوند یهوه تو می‌دانی.» پس مرا فرمود: «بر این استخوانها
نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک، کلام یهوه را بشنوید!
خداوند یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید: «اینک من روح به شما
درمی‌آورم تا زنده شوید» (حزقیال ۳۷:۵).

هنگامی که خدا این رویا را به حزقیال مکشوف نمود، اهالی یهودا به آینده چندان خوش‌بین نبودند. نظر آنها این بود: «استخوانهای ما خشک شد، و امید ما ضایع گردید، و خودمان منقطع گشتیم» (آیه ۱۱). پس از آن تخریب و ویرانی که بابل بر سر قوم اسرائیل آورده بود، امیدوار بودن کار آسانی نبود. خانواده‌هایی انگشت‌شمار توانسته بودند جان سالم به در برند؛ و امت اسرائیل هم استقلال، و هم امیدشان را از دست داده بودند. کوبیدن آن مار به دست ذریت ابراهیم، و به ارمغان آوردن برکت خدا برای امتهای، امری بعید و دور از انتظار به نظر می‌رسید.

خدا حزقیال را به وادی مملو از استخوانهای خشکی آورد که از شدت تابش آفتاب رنگ باخته بودند. سپس خدا از او سوالی بس حیرت‌آور پرسید: «آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردند؟» (آیه ۳). اگر شما با آن منظره هولناک توده‌های انباشته از استخوانهای خشک روبه‌رو می‌گشتید، احتمالاً بعید بود این فکر به ذهنتان خطور کند که آن استخوانها زنده شوند. فقط می‌خواستید آنها را دفن کرده، و فراموش نمایید که اصلاً شاهد چنین صحنه‌ای بوده‌اید. اما حزقیال با دوراندیشی پاسخ داد: «ای خداوند

یهوه، تو می‌دانی.» به هر حال، حزقیال با کسی سخن می‌گفت که بخشندهٔ حیات بود. اما نمی‌توانست تصور کند که پس از آن چه اتفاقی روی می‌دهد.

خدا به حزقیال فرمان داد که به آن استخوانهای خشک و بی‌جان نبوت کند، و به آنها چنین بگوید: «ای استخوانهای خشک، کلام یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید: اینک من روح به شما درمی‌آورم تا زنده شوید» (آیات ۴-۵). نه تنها در آن استخوانها روح دمیده می‌شد، بلکه خداوند در ادامه فرمود که به آنها رگ و پی و گوشت و پوست هم خواهد بخشید. به گفتهٔ خدا آن استخوانها واقعاً زنده می‌شدند!

بنابراین، حزقیال بر فراز آن استخوانها ایستاد، و آنچه خدا به او فرموده بود را به آنها گفت. پس استخوانها بی‌درنگ به هم پیوستند و با گوشت و پوست پوشیده شدند. آن وادی مملو از استخوانهای خشک که دیگر به آنها امیدی نبود، به ناگه به شاهی تبدیل گشتند که به قدرت کلام خدا گواهی دادند. آیا به یاد دارید در ابتدای سفرمان چه دیدیم؟ خدا سخن گفت، و موجودات هستی یافتند. کلام خدا حیات می‌بخشد. پس از کلام حزقیال، آن استخوانهای خشک و بی‌جان به هم پیوستند و شکل گرفتند؛ اما هنوز زنده نبودند. پس خدا به حزقیال امر نمود به نفس یا روح بگوید که بیاید و به آن مردگان داخل شود. وقتی چنین گشت، استخوانها زنده شدند و بر پایهای خود ایستادند. از این نکته غافل ننماید: وقتی روح از جانب خدا به استخوانهای خشک دمیده شد، آنها جان گرفتند. تصویر از این واضح‌تر نمی‌شود. روح خدا حیات می‌بخشد. روح خدا هم در آغاز آفرینش جهان حیات بخشید، و هم در اینجا - در خلقت تازه‌اش.

خدا معنای آن رویا را برای حزقیال توضیح داد تا مبدا نماد آن استخوانها برای عده‌ای نامفهوم باشد: «اینک من قبرهای شما را می‌گشایم، و شما را ای قوم من، از قبرهای شما درآورده، به زمین اسرائیل خواهم آورد. و ای قوم من، چون قبرهای شما را بگشایم، و شما را از قبرهای شما بیرون آورم، آن‌گاه خواهید دانست که من یهوه هستم. و روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید؛ و شما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه هستم» (آیات ۱۲-۱۴). معنای آن رویا این بود که خدا قوم خود را به دست مرگ نمی‌سپرد. او به قوت روح خویش، روزی بر مرگ غلبه می‌یافت، و قوم خود را به سرزمینی می‌آورد که به ایشان وعده داده بود. این نقطهٔ مقابل آن لعنت بود. خدا یک بار دیگر در سرزمینی که به قومش می‌بخشید، در کنار آنها ساکن می‌گشت!

اگر به عقب بازگردیم، مشاهده می‌کنیم که نبوت‌های دو فصل قبل، چگونه با هم هماهنگ می‌باشند. لطفاً با من مدارا کنید، چون ممکن است در این روند، به مطالعهٔ بیشتری نیاز باشد.

یادتان باشد که هدف همواره یکی بوده است. خدا فرمود به واسطهٔ نسل موعود زن، سر مار را خواهد کوبید. بدین وسیله، خدا بر گناه و مرگ غلبه می‌یافت. با مرگ آن خادم رنج‌دیده که به جای ما قربانی می‌گشت، بدهی گناه قوم خدا پرداخت می‌شد. او قربانی کامل و نهایی بود. خدا در آن عهد تازه وعده داد که جمیع قومش را می‌آمرزد، و شریعت را در ده‌ای ایشان می‌نهد. با قربانی شدن آن خادم، گناه مغلوب می‌گشت. خدا ظفیری حیرت‌انگیز را وعده می‌داد؛ وقتی گناه مغلوب شود، قدرت مرگ نیز به همراه آن نابود خواهد شد. مرگ دیگر نمی‌تواند انسانها را در اسارت خود نگاه دارد.

آن‌گاه، خدا روح خود را نازل می‌نماید تا به قومش حیات بخشد. اما منطقی است که برای تحقق این امر، خدا پیش از هر انسان دیگری، ابتدا به آن خادم؛ به نمایندهٔ قوم خدا حیات بخشد. پس وعدهٔ حزقیال فصل ۳۷ این بود که وقتی گناه مغلوب گردد، قدرت مرگ نیز نابود خواهد شد؛ و هنگامی که قدرت مرگ نابود شود، روح خدا آزادی عمل خواهد داشت تا حیات بخشد. او ابتدا به آن خادم، و سپس به همهٔ کسانی حیات می‌بخشد که طبق وعدهٔ عهد تازه، و به واسطهٔ مرگ آن خادم، گناهانشان آمرزیده شده‌اند. خدا در رویای حزقیال فصل ۳۷ خلقتی تازه را وعده می‌دهد!

بنا بر نبوت انبیا، خدا سرانجام از طریق ذریت زن که باید آن خادم رنج‌دیده باشد، مار را مغلوب می‌کند. در گذر از مسیر نقشهٔ نجات انسان در عهدعتیق، حکمت خدا مکشوف می‌گردد، حکمتی که به طرزی چشمگیر توجه را به خود جلب می‌نماید. اما هنوز مطالعهٔ خود را در عهدعتیق خاتمه نداده‌ایم. باز هم باید در یک ایستگاه دیگر توقف نماییم تا به رویدادهای آینده برسیم.

درونمایه‌های الهیاتی مهم در کتاب مقدس

عهد تازه

روح

خلقت تازه

شرح ماجرا تا اینجا

خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نریت زن، که نریت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانسین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنج‌دیده. خدا از طریق آن خادم، و عملکرد روح خود، با قومش عهدی تازه بست، تا به ایشان حیات جاودان بخشد.

خلقت تازه

آسمانی جدید و زمینی جدید خواهیم آفرید

اشعیا ۶۵: ۱۷

من عاشق مطالعه هستم. اگرچه سعی می‌کنم همه‌گونه کتاب بخوانم، اما یکی از سبکهای مورد علاقه‌ام، کتابهای برجسته تاریخی است که بر اساس رویدادها و شخصیت‌های واقعی به قلم درآمده‌اند. به خصوص وقتی در تعطیلات به سر می‌برم، و یا استراحت می‌کنم، مطالعه این‌گونه کتابها را ترجیح می‌دهم. یکی از عالی‌ترین کتابهای تاریخی که در طی چند سال گذشته مطالعه کرده‌ام، کتاب «شکست‌ناپذیر» اثر لارا هیلنبرند بوده است.^۶ این کتاب داستان زندگی لوییس زامپرینی را روایت می‌کند. او یکی از شرکت‌کنندگان مسابقات المپیک سال ۱۹۳۶ بود؛ و در جنگ جهانی دوم، در هواپیماهای بمب‌افکن، مسوولیت پرتاب بمب را بر عهده داشت. در یکی از مأموریتها پس از اینکه هواپیمایشان در اقیانوس آرام سقوط نمود، او به مدت چهار و هفت روز با گرسنگی و خطر حمله کوسه‌ها دست و پنجه نرم کرد؛ و با اسیر شدن به دست نیروهای ژاپنی، به مدت دو سال در اردوگاههای اسیران جنگی ژاپن به سر برد. بسیاری از رویدادها و حوادث این کتاب تصورشان سخت و باورنکردنی است. وقایع این کتاب نمی‌توانستند داستان‌پردازی باشند، چون در آن صورت، ویرایشگران بر آنها مهر تأیید نمی‌زدند. کتاب نامبرده، بر اساس حوادث و رویدادهای مستند و واقعی به قلم درآمده است.

قرار نیست در اینجا ادامه کتاب هیلنبرند را شرح دهم. اما به هنگام مطالعه عهدعتیق، گاهی زندگی زامپربینی به یادم می‌آید. دقیقاً زمانی که فکر می‌کنیم پیچ و خم دیگری در داستان وجود ندارد، و یا درست زمانی که گمان می‌بریم شخصیت‌های ماجرا از خطر جسته‌اند، دوباره حادثه‌ای رخ می‌دهد!

پس از سقوط آدم و حوا، با ورود ابراهیم به صحنه به نظر می‌رسید شکست آن مار قطعی باشد. اما با اسیر شدن خاندان ابراهیم در مصر، این تصور عملی نگشت. وقتی قوم اسراییل از مصر بیرون آمدند، خدا به ایشان شریعت را عطا نمود و با آنها عهد بست. اما دیری نپایید که قوم اسراییل آن عهد و پیمان را زیر پا گذاشتند. زمانی که خدا داوود را بر تخت سلطنت نشاند، هم او و هم پسرانش به خدا گناه ورزیدند، و نتوانستند به درستی بر عهد خود پایبند بمانند. این پیمان‌شکنی در نسل‌های بعد نیز ادامه یافت. اما در میان همه آن رویدادها، خدا به راه‌حل گناه و مرگ اشاره می‌کرد. خدا خودش چاره می‌اندیشید. در بطن این چاره‌اندیشی، قوم خدا سرانجام می‌توانستند دوباره آن شادی و برکات حیاتی را تجربه کنند که پیش از خزیدن گناه به صحنه، در خلقت خدا جاری بودند.

برای اینکه بدانیم این رویا چه چیزی را برای قوم خدا به ارمغان می‌آورد، در واقع باید کمی به عقب بازگردیم، و نبوت‌های اشعیا را از نظر بگذرانیم. در فصل‌های آخر از کتاب اشعیا، گوشه چشمی از آن چیزی را شاهد هستیم که خدا سرانجام با از میان برداشتن لعنت گناه، به قومش وعده می‌دهد:

زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید؛ و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد، و به خاطر نخواهد گذشت (اشعیا ۶۵:۱۷).

در آخرین توقفمان، این نکته را بررسی نمودیم که خدا همراه با آن عهد تازه، روح خویش را بر قوم خود می‌دمد، تا به ایشان حیات تازه بخشد. حال آنکه پیش از قوم خدا، آن خادم رنج‌دیده حیات می‌یابد. اما این حیات تازه به نژاد بشر محدود نخواهد بود. خدا به همراه آن حیات تازه، خلقتی تازه را نیز وعده می‌دهد. نبوت اشعیا تصویر شاعرانه و زیبایی را از زندگی در این خلقت تازه توصیف می‌نماید. در این خلقت تازه «گرگ و بزّه با هم خواهند چرید» (آیه ۲۵).

وقتی خدا از آسمان جدید و زمین جدید سخن می‌گوید، احتمالاً منظورش این نیست که خلقت قدیم را در سطل زباله می‌اندازد. خدا وعده می‌دهد که خلقت قدیم را ترمیم نموده، آن را دوباره از نو بنا خواهد کرد. اگر به یاد داشته باشید، در ابتدای سفرمان،

تعهد قاطعانه خدا به خلقتش را مشاهده کردیم. او در پیدایش ۳۱:۱ اعلام نمود که خلقتش بسیار نیکو بود. اگرچه به یقین می‌توان گفت که آن لعنت، جهان هستی را دستخوش تغییر نمود، اما این خلقت هنوز هم به شکلهای بسیار، آنچه خدا اعلام نمود؛ یعنی نیکو بودنش را بازتاب می‌دهد. از آنجایی که خدا به خلقتش این چنین متعهد است، در اینجا می‌بینیم که او نمی‌خواهد خلقتش را به دور افکند، بلکه آن را از نو بنا خواهد کرد.

در ادامه اشعیا فصل ۶۵ به این حقیقت پی می‌بریم که در آن خلقت تازه خدا، شادی جاودانه حکمفرما خواهد بود (آیه ۱۸). در آن خلقت تازه از گریه و غم و اندوه خیری نخواهد بود (آیه ۱۹)؛ بلکه آرامش حقیقی و ماندگار (آیه ۲۵)، و مشارکت سرشار از شادی و نشاط با خدا در آنجا موج خواهد زد (آیه ۱۹). به بیان دیگر، سرانجام قوم خدا طعم برکت آن عهد و پیمان را خواهند چشید، و از حضور مطلق خدا در کنارشان تا ابد بهره خواهند برد. اشعیا به ما نشان می‌دهد که وقتی خدا آن مار را کاملاً مغلوب نماید، اوضاع و شرایط به چه شکلی خواهد بود. خدا این مهم را به واسطه آن خادم رنج‌دیده به انجام می‌رساند؛ یعنی همان کسی که به جای ما قربانی می‌شود و با قوت روح‌القدس دوباره حیات می‌یابد. تأثیرات لعنت زمین نیز سرانجام به طور کامل ریشه‌کن خواهند شد. سالها پیش از تحقق این حقایق، اشعیا نبوت کرد که خدا به قول خود وفا می‌نماید، و نقشه رستگاری انسان را به ثمر خواهد نشاند. خدا کاری را به سرانجام می‌رساند که از ابتدا در باغ عدن وعده داده بود.

به بخش دوم آیه ۱۷ توجه نمایید: «و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد، و به خاطر نخواهد گذشت.» همان‌طور که در قسمت اول آیه بیان شد، گمان نمی‌کنم باید این‌گونه فرض کنیم که آن خلقت تازه، هر گونه پیوند میان جهان کنونی و جهان آینده را از بین خواهد برد. آیه نامبرده به این معنا است که درد و رنج و گناه و مرگ که همگی از پیامدهای لعنت زمین بودند، از صفحه روزگار محو خواهند شد.

هر شرارتی که آن مار روا داشت، و هر قصد پلیدی که در سر داشت، جملگی خنثی خواهند شد. درد و رنج بیماری و مرگ که از عواقب گناه بودند، دیگر در آن خلقت جایی نخواهند داشت. وعده‌های آن عهد تازه به واسطه روح‌القدس که بخشنده حیات است، تحقق خواهند یافت.

در آن خلقت تازه، قوم خدا بار دیگر در سرزمینی که خدا به ایشان می‌بخشد، با او زیست خواهند نمود. اما آن خلقت تازه صرفاً بازسازی باغ عدن نخواهد بود؛ بلکه فراتر از آن است. آن خلقت تازه، فقط یک باغ، و یا یک امت نیست که از مصر تا رود

فراوات وسعت داشته باشد. آن خلقت تازه، کل جهان هستی خواهد بود! در این نبوت، به نظر می‌رسد که گویی اشعیا آن خلقت تازه و اورشلیم را در یک معنا به کار می‌برد. آنچه در مورد خلقت تازه صادق خواهد بود، در مورد اورشلیم نیز صادق خواهد نمود؛ و آنچه درباره‌ی اورشلیم بیان می‌شود، درباره‌ی خلقت تازه نیز کاربرد خواهد داشت. پس طبق کتاب اشعیا، آن سرزمینی که خدا به قومش وعده داد، صرفاً یک سرزمین مادری نیست، بلکه کل جهان هستی را شامل می‌گردد.

این امر نباید ما را غافلگیر نماید؛ این‌طور نیست؟ وعده‌ی خدا این بود که جمیع امت‌های جهان از طریق ابراهیم برکت خواهند یافت. آن‌گاه متوجه شدیم که نریت یهودا بر تخت پادشاهی تکیه خواهد زد، و انتها وی را حرمت می‌نهند. سپس خدا این نکته را روشن نمود که معبد سلیمان، عبادتگاه امتهای خواهد بود. قصد خدا هیچ‌گاه این نبود که قوم او فقط منحصر به یک خاندان، یا یک نژاد و ملیت باشند. همان‌طور که سقوط آدم و حوا کل نژاد بشر را در گناه فرو برد، چاره‌ی خدا برای آن سقوط نیز تأثیرات عالمگیر خواهد داشت. اگرچه جای تأسف است که بسیاری از انسانها به نسل آن مار می‌پیوندند و از برکات خدا محروم می‌مانند، اما عهدعتیق در این مورد به روشنی توضیح می‌دهد که وعده‌های خدا فقط به یک قوم - حتی قوم اسرائیل - محدود نمی‌باشند. رحمت خدا فراتر از مرزهای قومی و ملیتی است. حتی در عهدعتیق نیز رحمت خدا شامل حال همگان است. در آن خلقت تازه که خدا تا ابد در میان قومش زیست خواهد نمود، کل جهان آینده از رحمتش خواهد بود.

اکنون که به پایان بخش اول از سفرمان نزدیک می‌شویم، باید به عقب بازگردیم و نفسی تازه کنیم. اگرچه در گشت و گذارمان در عهدعتیق شتابان بوده‌ایم، اما در این گشت و گذار که به گردش در جنگل تشبیه شد، توانستیم یازده درخت مهم را از نظر بگذرانیم. این درختان در مسیر خط اصلی ماجرا، راهنمایمان بودند.

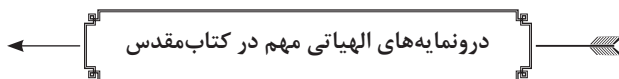
در صفحات عهدعتیق؛ یعنی در سی و نه کتاب از بخش اول کتاب مقدس، ماجرای خلقت خدا شرح داده شده است. خدا همه چیز را خلق نمود، و در نقطه‌ی اوج خلقتش، انسان را آفرید. فاجعه‌ی سقوط آدم و حوا باعث شد که هم آنها و هم کل نسلشان حضور خدا را از دست بدهند، و به آن دسترسی نداشته باشند. آن سقوط، مرگ را به جهان آورد.

اما خدا وعده داد که سرمار را می‌کوبد، و قوم و خلقتش را از اثرات آن سقوط رهایی می‌بخشد. خدا در عهدی که با ابراهیم و اسرائیل و داوود بست، خود را متعهد نمود که برکت حضورش را به جمیع امت‌های جهان بازگرداند. اگرچه گناه و مرگ، سرهای

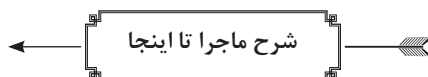
زشت و زنده خود را برافراشتند، اما نبوت‌های اشعیا، ارمیا، حزقیال، و بقیه انبیا این حقیقت را مکشوف نمودند که خدا به واسطه آن خادم رنج‌دیده که نماینده قومش است، سرانجام گناه و مرگ را کاملاً مغلوب خواهد ساخت. آن‌گاه، و دقیقاً آن‌گاه است که خدا کل خلقتش را بازسازی و تازه خواهد کرد، تا ابد در میان قومش زندگی خواهد کرد، و شادی و آرامش ابدی را به ارمغان خواهد آورد.

در این مرحله از سفرمان همچنان به جلو پیش می‌رویم. کسانی که به این نبوتها گوش سپردند، و آنها را بر دل نشان‌دند، می‌توانستند منتظر بمانند و شاهد باشند که آن نبوتها چگونه و چه زمانی تحقق می‌یافتند. آنها می‌دانستند که خدا آن نبوتها را به انجام خواهد رساند. اما نمی‌دانستند آن خادم که بود، و چه زمانی بر ما چیره می‌گشت، و پیروزی خود را بر همگان مکشوف می‌نمود.

اما خبر خوش برای ما این است که مجبور نیستیم برای شنیدن بقیه ماجرا صبر کنیم. با گام برداشتن به سوی عهدجدید، پنج نکته مهم را بررسی خواهیم نمود. این پنج نکته ما را یاری خواهند رساند تا متوجه شویم که به واسطه آن ذریت موعود؛ یعنی آن خادم رنج‌دیده؛ خداوند عیسی مسیح که از مردگان قیام نمود، چگونه وعده‌های عهدعتیق به واقع تحقق یافتند.



خلقت تازه



خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گردانند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نریت زن، که نریت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنج‌دیده. خدا از طریق آن خادم، و عملکرد روح خود، با قومش عهدی تازه بست، تا در آسمان جدید و زمین جدید، به ایشان حیات جاودان بخشد.

بخش دوم

زمان موعود رسیده است

تحقق

وقت تمام شد

مرقس ۱: ۱۴-۱۵

من صاحب سه پسر خردسال هستم. اکنون لوک؛ بزرگ‌ترین پسر من سه ساله است، سیمون پنج سال دارد، و کوچک‌ترین پسر من ایوت هم سه ساله است. حتماً باورتان می‌شود اگر بگویم که صبر و شکیبایی ویژگی خاص و برجسته این سه پسر نیست! اکثر یکشنبه‌ها پس از پایان مراسم کلیسا، هنگامی که در حال مرتب کردن صندلیها هستیم، و یا مشغول گفتگو با کسی می‌شویم تا از کارهای خدا در زندگی‌اش بشنویم، پسرهایمان هم طبیعتاً منتظر می‌مانند تا کارمان تمام شود. اما در همین منتظر ماندنهای یکی گرسنه است، یکی تشنه است، یکی خسته است، یکی گرمش است، یکی سردش است! می‌توانم به شما اطمینان بدهم که آنها این کم‌طاقتی‌شان را از من به ارث نبرده‌اند - فقط در این مورد از همسر من چیزی نپرسید! واقعیت این است که من طبیعتاً جزو صبورترین آدمها نیستم. در مورد بیشتر افراد نیز صبر و بردباری، یک ویژگی ذاتی و طبیعی نمی‌باشد.

اما صبر و چشم‌انتظاری دقیقاً همان چیزی بود که خدا از قوم خود می‌طلبید. آنها باید چهار قرن صبر می‌کردند.

وقتی آخرین انبیای عهدعتیق؛ یعنی حجی و زکریا و ملاکی خدمت خود را به پایان رساندند، قوم خدا می‌توانست به عقب بنگرد، و در طول همه آن اعصار و دورانها

مشاهده کند که خدا چگونه قدم به قدم نقشه‌اش را مکشوف می‌نمود. تدبیر خدا این بود که آن ذریت موعود، تأثیرات لعنت جهان را از میان بردارد. قوم خدا بر مبنای آن عهد و وعده‌هایی که برایشان مکشوف شده بود، در انتظار پادشاهی جدید مانند داوود به سر می‌بردند. آنها چشم‌انتظار آن یگانه مسح‌شده خدا بودند. در زبان عبری، این یگانه مسح‌شده، ماشیح نامیده می‌شود. این عنوان در زبان یونانی کریستوس یا «مسیح» تلفظ می‌گردد. انتظار برای این امید مسیحایی، انتظاری شایسته و بجا بود. اما در سایه این نبوتها، انتظار دیگری هم وجود داشت. قوم اسراییل قاطعانه انتظار داشتند وقتی خدا بر گناه و مرگ غلبه نماید، دشمنان اسراییل را نیز از خاک سرزمینشان بیرون راند. آنها توقع داشتند وقتی از تبعید به بابل بازگشتند، طعم آزادی را بچشند. اما پس از بازگشت به میهن، باز هم سپاهیان بیگانه، اسرایلیان را که به نام یهودیان شناخته شدند، در سلطه خود قرار دادند. ابتدا اسکندر کبیر، سرزمین ایشان را تسخیر نمود. پس از او نیز شماری از حاکمان یونانی و مصری، استقلال این امت را سلب کردند. تنها مقطعی که سرزمین اسراییل از حکمرانی سلطه‌گران آزاد بود، به قرن دوم قبل از میلاد، و زمانی بازمی‌گشت که گروهی به نام مکابيون قدرت را در دست گرفتند. اما چندی نگذشت که رومیان بر آنها چیره شدند. از این رو، به نظر می‌رسید که پیروزی عظیم خدا و ماشیح موعودش چندان نزدیک نبود.

تا اینکه نبی دیگری به صحنه آمد. او از آن دسته افراد خوش‌پوش و آراسته نبود: «یحیی را لباس از پشم شتر، و کمر بند چرمی بر کمر می‌بود؛ و خوراک وی از ملخ و عسل بزّی» (مرقس ۱: ۶). اما طرز لباس پوشیدن و خوراک عجیب و غریب یحیی حیرت‌انگیزترین امر درباره او نبود. حیرت‌آورترین نکته، پیغام او بود: او یهودیان را به توبه فرا خواند، و به آنها گفت که او راه را برای نبی بزرگ‌تری مهیا می‌نمود - یک نبی که به روح‌القدس تعمید می‌داد (آیه ۸).

اکنون در مورد آنچه در عهدعتیق بررسی نمودیم، تأمل نمایید. پیشگویی انبیا این بود که وقتی روح‌القدس بیاید، حیات و رستخیز عهد تازه را با خود به ارمغان خواهد آورد. اما پیش از آن، خادم رنج‌دیده باید به نیابت از قوم خدا، گناهان ایشان را از میان برمی‌داشت. همه وعده‌ها به آن خادم اشاره داشتند. وعده‌هایی که به داوود داده شدند، عطا شریعت موسی، وعده به یهودا، عهد با ابراهیم، و آن وعده که ذریت زن سر مار را خواهد کوبید، جلگی به او اشاره می‌کردند! اما مجبور نیستیم برای درک این مهم، به تفتیش و کند و کاو بپردازیم. فقط کافی است انجیل مرقس فصل ۱ را مطالعه نماییم.

مرقس در آیه ۹ به ما می‌گوید که عیسی ناصری به صحنه آمد. اگر انجیلاها را مطالعه کرده باشید، می‌دانید که عیسی انسانی معمولی نبود. او زمانی از مریم متولد شد که مریم هنوز باکره بود. عیسی از همان نخستین روزهای زندگی‌اش می‌دانست که خدا به طریقی کاملاً خاص، پدرش بود. در واقع در انجیل یوحنا فصل ۱ متوجه می‌شویم که عیسی خدا در جسم بود. این با عقل و منطق جور درمی‌آید. چه شخص دیگری می‌توانست هم از جانب دو طرف عهد و پیمان، بر عهد خود وفادار بماند، و هم بدهی بی‌انتهایی را که گناه به بار آورده بود، پرداخت نماید؟ خدا به چه شکلی دیگری می‌توانست در نهایت، وعده‌هایش را به انجام برساند؟ مگر جز این بود که خودش انسان شود؟

پس این انسان که اکنون بالغ شده بود، به رود اردن آمد تا تعمید یابد. آن‌گاه روح خدا به شکل یک کبوتر بر او نازل شد، و پدر شخصاً از آسمان سخن گفت تا شهادت دهد که عیسی به واقع پسر محبوبش بود. هر سه شخص تثلیث؛ یعنی پدر، پسر، و روح‌القدس در آنجا حضور داشتند، و بر آنچه عیسی در آستانهٔ به انجام رساندنش بود، مهر تأیید زدند.

عیسی دقیقاً پس از تعمید یافتنش به بیابان رفت - همانند قوم اسرائیل که پس از خروج از مصر رهسپار بیابان شدند. از آنجا که ماشیح باید نمایندهٔ قوم می‌بود، نباید برای ما تعجب‌آور باشد که عیسی نیز با همان وسوسه‌هایی روبه‌رو شد که قوم اسرائیل با آنها دست و پنجه نرم کردند. حال آنکه بر خلاف اجداد قوم اسرائیل، عیسی در آن بیابان تسلیم وسوسه‌ها نگشت. او با سربلندی و پیروزی، وسوسه‌ها را پشت سر گذاشت.

پس از رویداد وسوسهٔ عیسی، یحیی تعمید دهنده دستگیر شد و به قتل رسید. اما انتظارات هنوز پابرجا بودند. پیروان یحیی به عیسی چشم دوخته بودند. برای آنانی که چشم بصیرت داشتند، همه‌چیز به یک مسیر اشاره می‌کرد. اما آیا نبوت‌های یحیی، و کارهای عیسی باعث ناامیدی و انتظار بیشتر بود؟

هزاران سال پس از وعده‌هایی که به داوود و یهودا و ابراهیم و آدم داده شد، و قرن‌ها پس از آخرین انبیای عهدعتیق، سرانجام آنچه باید، اتفاق افتاد. در نخستین ایستگاه در عهدجدید، مشاهده می‌کنیم که عیسی آمد تا انجیل یا خبر خوش را از جانب خدا اعلام نماید:

و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا

موعظه کرده، می‌گفت: «وقت تمام شد، و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید» (مرقس ۱: ۱۴-۱۵).

اعلام این خبر خوش، شامل سه بخش بود. ابتدا او فرمود: «وقت تمام شد.» آیا می‌توانید شور و هیجان آن کسانی را تصور نمایید که در انتظار بودند تا به انجام رسیدن همه آنچه خدا وعده داده بود را شاهد باشند؟ تصور کنید شما یکی از آنها هستید. از زمانی که یادتان می‌آید، پدربزرگان به شما از وعده‌های خدا گفته، و اینکه همه عمر منتظر به انجام رسیدنشان بوده است. او آن وعده‌ها را از پدربزرگش شنیده بود، و پدربزرگش از پدربزرگ خودش؛ و همین‌طور صدها سال نسل به نسل در زبانها چرخیده بود. اکنون عیسی در آنجا حضور داشت. او در بیابان جلیل، در شمال سرزمین موعود ایستاده بود، و اعلام می‌کرد که سرانجام وقتش رسیده بود!

اگر طرفدار آثار جی. آر. آر تالکین هستید، احتمالاً به یاد دارید که چقدر انتظار کشیدید تا فیلم «ارباب حلقه‌ها» یا فیلمی تازه به نام «هابیت» را بر پرده سینما تماشا کنید. شما پس از یک سال و اندی انتظار، سرانجام برای نمایش ویژه در نیمه‌شب، زودتر از همه به سالن سینما می‌رسید. نرت بوداده، و شاید عینک سه بعدی خود را در دست می‌گیرید، و بر صندلی خود جا خوش می‌کنید. وقتی چراغهای سالن خاموش می‌گردند و فیلم شروع می‌شود، هم هیجان دارید، هم دیگر خیالتان راحت شده است: عاقبت وقتش رسید.

البته این احساس به اصطلاح، سرسوزنی با هیجان و تسکین آن افراد قابل مقایسه نیست. آنها سرانجام شاهد بودند که وقت تحقق یافتن وعده‌های خدا فرا رسیده بود. عبارت «وقت تمام شد» به این معنا بود که امید آدم و حوا، ابراهیم و پاتریارخ‌ها، داوود و پسرش، امید جمیع انبیا، و همه ایمانداران وفادار در عهدعتیق، سرانجام به ثمر می‌نشت! اگر شرح نجات و رستگاری انسان را دنبال کرده باشید، آن کلام عیسی در شما نیز همین شادی و شور و شعف را به وجود می‌آورد.

سپس عیسی فرمود: «ملکوت خدا نزدیک است.» سلطنت خدا سرانجام برقرار می‌گشت، چرا که آن پادشاه موعود که شریعت خدا را به طور کامل نگاه می‌داشت، و در راستی و کمال بر مردم سلطنت می‌نمود، عاقبت در میان آنها حضور داشت.

عیسی؛ آن پادشاه مسح‌شده؛ آن ماشیح، آنچه را که آدم از انجامش قاصر مانده بود، به نتیجه می‌رساند. اگرچه آدم در تصویر خدا بود، اما طبق وظیفه‌اش بر قلمروی خدا حکمرانی نکرد. هیچ‌یک از پادشاهان اسرائیل و یهودا نیز آن‌طور که باید، به

وظیفه‌شان عمل نکردند. اما سرانجام، آن کسی آمده بود که آنچه هیچ پادشاهی قادر به انجامش نبود، به انجام برساند. او کسی بود که به نمایندگی از خدا فرمانروایی می‌نمود. او پادشاه حقیقی بود. اما به منظور برقرار نمودن سلطنت کامل و بی‌نقصش، باید خادم خدا می‌شد؛ به این معنی که باید به نیابت از قوم خدا متحمل رنج و عذاب می‌گشت. در فصل بعدی به این موضوع می‌پردازیم.

در نهایت، عیسی اعلام نمود: «توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.» به بیان دیگر، بخش آخر از اعلامیهٔ او مردم را فرا می‌خواند که وارد عمل شوند. اما او به فعالیت سیاسی یا نظامی اشاره نمی‌کرد. حال آنکه در زمانهٔ عیسی، بسیاری از ماشیح‌چین انتظاری داشتند. این فراخوان از مردم می‌خواست تا کاری را انجام دهند که خدا از همان ابتدا به قومش حکم نموده بود: آنها باید به گناه پشت می‌کردند، و حقیقت بودن کلام عیسی را باور می‌کردند.

این فراخوان از آنها می‌خواست تا اعتماد داشته باشند که خدا به عهد خود وفا خواهد نمود. آن مردم باید می‌پذیرفتند که آنچه خدا برای شیوهٔ زندگی، و خلق و خو و منش انسان در نظر داشت، در نهایت با به‌جای آوردن آداب و تشریفات مذهبی تحقق نمی‌یافت، بلکه با تکیه و توکل به خدا به انجام می‌رسید. عیسی به نمایندگی از قوم خدا کاری را برای آنها انجام می‌داد که خودشان قادر به انجامش نبودند. عیسی از ایشان می‌خواست تا باور کنند که آن مهم در آستانهٔ تحقق یافتن بود. آن مقطع از زمان که قوم خدا انتظارش را می‌کشیدند، سرانجام فرا رسیده بود!

هیچ‌گاه تصور هم نمی‌کردید که صرفاً دو آیه بتواند این همه شور و هیجان را در خود نهفته داشته باشد. این‌طور نیست؟ اما با توقف در ایستگاه بعدی، متوجه می‌شویم که این خبر خوش، بهایی را به همراه داشت.

درونمایه‌های الهیاتی مهم در کتاب مقدس

ملکوت

عهد

رستگاری

شرح ماجرا تا اینجا

خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نژیت زن، که نژیت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانسین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنجدیده، خدا از طریق آن خادم، و عملکرد روح خود، با قومش عهدی تازه بست، تا در آسمان جدید و زمین جدید، به ایشان حیات جاودان بخشد.

عیسی آن کسی بود که از طریق او همهٔ این وعده‌ها تحقق می‌یافتند.

صلیب

تمام شد

یوحنا ۳:۱۹

در پیدایش فصل ۳ شاهد بودیم که آدم و حوا در اطاعت از خدا قاصر ماندند، و میوه درخت شناخت خوب و بد را خوردند. ناطاعتی آنها، مشارکت و رابطه‌شان با خدا را نابود کرد. به این ترتیب، زیبایی و بی نقص بودن خلقت خدا به بدترین شکل، خدشه‌دار گشت. اما در این جراحی، امیدی وجود داشت. پیش از آنکه آدم و حوا حتی بتوانند واقعیت زندگی پس از سقوط، و فرو رفته در لعنت را درک نمایند، خدا اعلام نمود که تدبیری اندیشیده بود تا دوباره همه چیز را تازه سازد.

ما در طی گشت و گذارمان در کتاب مقدس، در هر ایستگاه با بخشی از این نقشه نجات آشنا گشتیم. اکنون به نقطه اوج آن رسیده‌ایم. در اینجا دوباره به یک درخت می‌نگریم. اما برخلاف نخستین درخت در باغ عدن، این درخت گیرایی و جذابیت ندارد. درخت مورد نظر، همه شاخ و برگهایش را از دست داده، و شکل یک صلیب را به خود گرفته تا شخصی بر آن مصلوب گردد. رومیان از این شیوه برای اعدام جنایتکارترین افراد استفاده می‌کردند. بر آن صلیب، شخص دوم تثلیث؛ پسر خدا قرار گرفت. او از هر جنبه که در تعریف واژه انسان بگنجد، انسان گشت. یگانه شخصی که به راستی معصوم و بدون گناه زندگی کرد، به هولناک‌ترین شکل ممکن کشته شد. اما راه دیگری وجود نداشت. وقتی عیسی بهای گناه قوم خدا را پرداخت نمود، قومی که

همواره محتاج این بودند که کسی بهای گناهشان را پرداخت کند، چنین فرمود: «تمام شد.» سپس سر خود را پایین آورد، اما نه به حالت یک مظلوم، بلکه به حالت یک شخص پیروز و سربلند (یوحنا ۱۹:۳۰).

پس از آنکه عیسی این خبر خوش را اعلام نمود که وعده‌های خدا تحقق می‌یابند، و ملکوت خدا در راه است، مدت سه سال به تعلیم و موعظه این خبر خوش پرداخت. او همان ذریت زن بود که سر مار را می‌کوبید. او که قرنهای بسیار چشم‌انتظارش بودند، اعمال ابلیس را نابود ساخت، و با اخراج دیوها، شفای بیماران، و حتی زنده نمودن مردگان، با لعنتی که گریبانگیر جهان بود، جنگید. او که ذریت ابراهیم بود، برکت حضور خدا را به قوم خدا بازگرداند. او در مواردی خاص، از جمله زمانی که در کنار چاه با زن سامری سخن گفت (یوحنا ۴)، برکت ابراهیم را برای جمیع امتهای جهان به ارمغان آورد. عیسی کاملاً به عهد با اسراییل، و به شریعت خدا وفادار ماند، بر خلاف همه اجداد و نیاکانش که جدشان به آدم می‌رسید. عیسی هر آنچه را که خدا از قومش طلبیده بود، به انجام رساند.

اما یک مشکل وجود داشت. هنگامی که یهودیان از تبعید به بابل بازگشتند، معبد را بازسازی کرده، و نظام قربانیا را از نو برپا نمودند. دوباره هر ساله در روز پِسح، بزه‌ها به جانشینی از قوم خدا قربانی می‌شدند. کاهنان بارها و بارها بزه‌ها را ذبح می‌کردند تا یادآور عدالت و رحمت خدا باشند. اما آن بزه‌ها باز هم برای پرداخت بهای گناه کفایت نمی‌کردند.

در اشعیا فصل ۵۳ مشاهده نمودیم که جانشین نهایی برای گناهان قوم خدا نمی‌توانست یک بزه باشد. خیر، آن جانشین باید یکی از خود آنها می‌بود. آن جانشین باید همان یگانه موعود می‌بود که به نمایندگی از قوم خدا، به جای ایشان قرار می‌گرفت. این کلام عیسی نباید برای ما تعجب‌آور باشد. او فرمود رسالتش این نبود که «مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند.» وظیفه اصلی او در مقام خادم این بود که «جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰:۴۵). عیسی با این گفته به اشعیا ۵۳:۱۱-۱۲ اشاره می‌کرد. او خادم بود. عیسی باید تمام و کمال به عهد خدا پایبند می‌ماند. او آن کاری را تکمیل نمود که آدم، ابراهیم، اسراییل، و بسیاری دیگر از انجام آن قاصر ماندند. اما عیسی باید یک قدم نیز فراتر می‌رفت. او باید جریمه گناهان همه آن افراد، و تعداد بی‌شماری از انسانهای دیگری را پرداخت می‌نمود که به خاطر گناهانشان سزاوار آن جریمه بودند. او به این دلیل به صلیب کشیده شد. در نظر بیشتر یهودیان در قرن اول میلادی، مصلوب شدن عیسی امری شوکه‌آور، و حتی کفر محض بود. آن یهودیان از نبوتها در

خصوص آن یگانه مسح‌شدهٔ خدا؛ یعنی ماشیح باخبر بودند. اما فقط شمار اندکی از آنها می‌توانستند پسر سلطنتی داوود را به آن خادم رنج‌دیده ربط دهند. به همین دلیل، بسیاری از یهودیان نمی‌توانستند تصور کنند که ماشیح متحمل رنج و عذاب گردد. از دیدگاه آنها، ماشیح در مقام پادشاهی فاتح و پیروز به اورشلیم قدم می‌گذاشت، و رومیان را از شهر بیرون می‌راند. سپس سرزمین موعود را فتح می‌کرد، تخت سلطنت داوود را دوباره برپا می‌ساخت، و عصر طلایی تازه‌ای را برای اسرائیل رقم می‌زد.

وقتی خبر آمدن ماشیح در سراسر مرز و بوم یهودیه پخش گردید، منطق این را می‌گفت که قدم بعدی، شورش بر ضد رومیان باشد. به هر حال، بنا بر فرض قوم اسرائیل، تنها راهی که عیسی می‌توانست ثابت کند همان ماشیح موعود است، این بود که بر دشمنان خدا چیره گردد. تعدادی انگشت‌شمار که پیش از این ادعا کرده بودند ماشیح موعود می‌باشند، همین راهکار را ارائه داده بودند. آن اشخاص با تلاش برای لشکرکشی علیه رومیان، قصد براندازی حکومت آنها را داشتند. اما همگی بدون استثنا از شهر گریخته، یا اعدام شده بودند.

در نتیجه، با ادامهٔ خدمت عیسی، همه انتظار داشتند که او بر ضد رومیان وارد عمل شود. سرانجام، شماری از یهودیان گمان بردند که روز انقلاب فرا رسیده بود. عیسی پس از طی مسافتی طولانی از زادگاهش در جلیل، طی مراسم باشکوه گلریزان وارد اورشلیم گشت. مردم شاخه‌های نخل را از درخت چیده، و آنها را در دستان خود تکان می‌دادند. آنان که در مسیر حرکت عیسی قرار داشتند، جامه‌هایشان را پیش پایش گستراندند تا راه را برای او بگشایند. آنها در همین حال بانگ شادی برمی‌آوردند و می‌گفتند: «هوشیعیانا! مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید!» (یوحنا ۱۲:۱۳). ما نیز هر سال در یکشنبه‌ای که به «یکشنبهٔ نخل» معروف است، این ورود پیروزمندانه را گرامی می‌داریم.

عیسی با پیروزی و سربلندی به اورشلیم قدم گذاشت. اما جمعیتی که در آن روز، جشن و شورور برپا نموده بودند، نمی‌دانستند که پیروزی عیسی مستلزم چه چیزی بود. عیسی هرگز در پی پیروز شدن بر رومیان نبود. یک هفته پس از ورودش به اورشلیم، شماری از رهبران یهودیان به همراه یهودای اسخریوطی که یکی از پیروان عیسی بود، دسیسه چیدند تا عیسی را به قتل برسانند. یهودا منتظر فرصت بود تا نقشهٔ خود را عملی سازد.

عیسی می‌دانست که قرار است به سوی صلیب پیش رود. اما پیش از آن قصد داشت تا به همراه پیروان صمیمی‌اش، مراسم شام پسخ را برگزار نماید. آنها تمام مراحل آن

آیین را به‌جا آوردند، اما هنگامی که عیسی نان بدون خمیرمایه را پاره کرد، کلامی عجیب بر زبان آورد: «این بدن من است» (مرقس ۱۴: ۲۲). سپس هنگامی که همه با هم پیاله شراب را می‌نوشیدند، فرمود: «این پیاله عهد جدید است در خون من، که برای شما ریخته می‌شود» (لوقا ۲۲: ۲۰). منظور عیسی این بود که بدن پاره پاره، و خون ریخته‌اش، وعده عهد جدید را به انجام می‌رساند!

ساعاتی پس از این کلام، آن شاگردان شاهد بهای هولناکی می‌بودند که باید پرداخت می‌شد. عیسی دستگیر گشت، بر صلیب کشیده شد، و به همراه دو آدمکش سیاسی مصلوب گشت. شاید آن دو مجرم در انتظار ماشیح دیگری بودند که حاضر باشد بر رومیان غلبه کند.

شکی در این نیست که عیسی بر روی صلیب به لحاظ جسمانی زجر کشید. با وجود اینکه شاید فیلمهای سینمایی، این باور را در شما تقویت کنند، اما بیشترین عذاب عیسی، درد و رنج فیزیکی نبود. او به سبب جدایی از خدا در رنج و عذاب بود، چرا که بار گناه را بر دوش داشت. او در مقام آن خادم رنج‌دیده، جایگزین نهایی به حساب می‌آمد. او به نیابت از انسانها، بار گناه را بر دوش کشید، و غضب خدا را بر خود متحمل شد. عیسی در غم و اندوه روحانی و عاطفی‌اش بانگ برآورد، و مزمور ۱: ۲۲ را تکرار نمود: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» (مرقس ۱۵: ۳۴). اما این سخنان، کلام آخر او بر صلیب نبودند:

چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد (یوحنا ۱۹: ۳۰).

سرانجام، آن قربانی فراهم شد تا یک بار برای همیشه، بهای گناه را پرداخت نماید. برای قرنهای بسیار، قوم خدا قربانیهایی را تقدیم می‌نمودند که صرفاً به آینده اشاره داشتند. آن قربانیها هیچ‌گاه کار را تمام نمی‌کردند. سال بعد، ماه بعد، روز بعد، باید قربانی دیگری تقدیم می‌شد. اما دیگر نیازی نبود. عیسی در آخرین لحظه زندگی‌اش، با وجود رنج و عذابی که متحمل می‌گشت، می‌توانست با اطمینان بگوید: «تمام شد.» رنج و عذابی که عیسی در کنار آن جنایتکاران به جان خرید، تحقق این پیشگویی بود: «قبر او را با شریران تعیین نمودند.» به خاک سپردنش در قبر شخصی ثروتمند به نام یوسف رامه‌ای نیز به انجام رسیدن این پیشگویی بود: «بعد از مردنش با دولت‌مندان» (اشعیا ۵۳: ۹). عیسی چه در جزییات، و چه در کلیات، نبوتهایی را که دربارهٔ خادم رنج‌دیده صورت گرفته بود، تمام و کمال به انجام رساند.

آن رویای عجیبی که سالیان سال قبل، خدا در رابطه با لاشه حیوانات بر ابراهیم مکشوف نموده بود، سرانجام به واقعیت پیوست. درست همان‌طور که خدا فرموده بود، او خودش جریمه گناهان جمیع ما را پرداخت می‌نمود - ما که شریعتش را زیر پا گذاشته، و به عهد و پیمان‌ش بی‌اعتنا بودیم. خدا خودش بها را پرداخت نمود. یکی از شاگردان عیسی که در آن شام آخر کنار او بود، بعدها چنین نوشت: «خود، گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد، تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم» (اول پطرس ۲:۲۴).

اما این پایان ماجرا نبود، زیرا اگرچه عیسی با حزن و اندوه ناله سر داد که چرا خدا او را ترک نموده، اما از پایان مزمور ۲۲ آگاه بود. این مزمور با فریاد و فغان ناشی از یأس و ناامیدی آغاز می‌گردد، اما داوود در ادامه می‌نویسد: «زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار نشمرده، و روی خود را از او نپوشانیده است؛ و چون نزد وی فریاد برآورد، او را اجابت فرمود» (مزمور ۲۲:۲۴). چون تمام شد، چون بهای گناه پرداخت گشت، آن مار مغلوب شد، و قدرت مرگ نابود گشت. سه روز بعد، پیروان عیسی این حقیقت را دست‌اول به چشم خود مشاهده کردند.

درونمایه‌های الهیاتی مهم در کتاب مقدس

جانشین شدن
رستگاری
عهد

شرح ماجرا تا اینجا

خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گردانند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نژیت زن، که نژیت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنجدیده، خدا از طریق آن خادم، و عملکرد روح خود، با قومش عهدی تازه بست، تا در آسمان جدید و زمین جدید، به ایشان حیات جاودان بخشد. عیسی آن کسی بود که از طریق او همهٔ این وعده‌ها ابتدا با قربانی و مرگش به خاطر گناه تحقق می‌یافتند.

۱۴ رستاخیز

پسر خدا به قوت معروف گردید

رومیان ۱:۳-۴

صدها سال پیش از آنکه عیسی بر صلیب جان سپارد، خدا از حزقیال نبی پرسید: «آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردد؟» قوم خدا با شنیدن یک بله قاطع و پرتنین می‌توانستند در آن سوی ظلمت مرگ، امیدی عظیم را مشاهده کنند. با این حال، در سومین روز از مصلوب شدن عیسی، دو تن از پیروانش که از اورشلیم رهسپار عموآس بودند، گویا آن امید را در دل نداشتند، چرا که گفتند: «ما امیدوار بودیم که همین است آن که می‌باید اسرائیل را نجات دهد» (لوقا ۲۴:۲۱). به نظر می‌رسید با مرگ عیسی، امید آنها نیز مرده بود. برای آن دو تن، این سوال مطرح نبود: «آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردد؟» حال آنکه در روز سومی که عیسی در قبر نهاده شد، خدا به آن سوال، پاسخی محکم و قاطع داد.

هر چهار انجیل متی، مرقس، لوقا، و یوحنا با شرح رویدادی مشترک به پایان می‌رسند: رستاخیز عیسی، و پیامد مستقیم آن. عیسی نخستین کسی بود که به راستی بر مرگ غلبه کرد. از این رو، نتیجه‌گیری ما نباید جز این باشد که در رستاخیز عیسی، خدا آنچه را که دربارهٔ زمانهای آخر به حزقیال وعده داد، به انجام رساند. در رویداد رستاخیز مسیح، خدا به آن یگانه کسی که نمایندهٔ قومش بود، حیات تازه بخشید. در نتیجه، همهٔ آن کسانی که با عیسی متحد گشته‌اند نیز از این حیات بهره‌مند می‌شوند.

البته برای پی بردن به رویدادهایی که در قبر عیسی اتفاق افتادند، در انجیلاها توقف نمی‌کنیم. به این منظور، به نامه‌های پولس مراجعه می‌نماییم. نکته چشمگیر و قابل تأمل در نامه‌های پولس این است که او از رستاخیز عیسی سخن گفته است. حدود دو سال پس از مرگ و رستاخیز عیسی، شائول فریسی شبانه‌روز در تلاش بود تا آن گروه کوچک را که بعدها مسیحی نامیده شدند، از صفحه روزگار محو سازد. اما هنگامی که شائول در راه دمشق، در کمین گروهی از مسیحیان بود، عیسی با او ملاقات نمود. از آن لحظه، شائول که نامش به پولس تغییر یافت، ابزار برگزیده خدا گشت تا خبر خوش انجیل را به سراسر منطقه مدیترانه بشارت دهد. چندین دهه پس از آنکه پولس عیسی را در راه دمشق ملاقات نمود، در تدارک بود تا پیغام انجیل را به اسپانیا در حاشیه غربی منطقه مدیترانه برساند. اما برای رسیدن به آنجا باید از روم حرکت می‌کرد. بنابراین، به مسیحیان روم نامه نوشت تا خود را به ایشان معرفی کند. او در مقدمه نامه‌اش به طور مختصر از چندین مسیر الهیاتی سخن می‌گوید که همگی به تقاطع رستاخیز ختم می‌شوند. پولس خاطرنشان می‌سازد که ماشیح چنین کسی است:

پسر [خدا] که به حسب جسم از نسل داوود متولد شد؛ و به حسب روح قدوسیت، پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان؛ یعنی خداوند ما عیسی مسیح (رومیان ۱: ۳-۴).

پولس در ابتدا یکی از دلایل ضروری رستاخیز عیسی از مردگان را به ما یادآوری می‌کند. عیسی «به حسب جسم از نسل داوود» بود. او پسر سلطنتی داوود، و وارث همه وعده‌هایی بود که خدا به داوود داد. اگر به یاد داشته باشید، یکی از وعده‌ها به داوود این بود که خدا کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار نگاه می‌داشت (دوم سموئیل ۷: ۱۳). بدیهی است که اگر عیسی زنده نبود، این وعده سلطنت در موردش صدق نمی‌کرد.

سلیمان؛ پسر داوود، و تئی چند از سایر پادشاهان یهودا نزه‌ای از معنای این کلام خدا را چشیده بودند: «من او را پدر خواهم بود، و او مرا پسر خواهد بود» (دوم سموئیل ۷: ۱۴). اما پیش از عیسی، هیچ پادشاهی این وعده را به طور کامل تجربه نکرده بود. همه پادشاهان پیش از عیسی به سبب ناطاعتی از خدا، طعم توبیخ و تأدیب او را چشیده بودند. حال آنکه عیسی هرگز ناطاعتی نکرد، بر عهد خدا کاملاً پابرجا ماند؛ و بدین شکل ثابت نمود که به معنای واقعی کلمه، پسر خدا بود.

حتی اگر با خانواده ما آشنایی نداشته باشید، با نگاه کردن به سه پسر متوجه می‌شوید که هیکلشان، چشمانشان، موهایشان، و ترکیب چهره‌شان به من شباهت دارد. به بیان دیگر، به راحتی درمی‌یابید که آنها پسران من هستند. اگر این امر در مورد پسران من صادق است، تصور کنید که ما چقدر بیشتر باید بتوانیم آن پسر عالی و بی‌نقص را تشخیص دهیم. اگر پدر را می‌شناسیم، باید پسر را هم بشناسیم، چرا که زندگی و رفتار و کردار پسر همانند پدر است.

اما در ادامه رساله رومیان فصل ۱ پولس می‌افزاید: «پسر خدا به قوت معروف گردید . . . از قیامت مردگان.» اکنون شاید با خودتان چنین بیندیشید: «یک لحظه صبر کن! مگر عیسی از ازل پسر خدا نبود؟» کاملاً حق با شما است. عیسی پسر ازلی خدا، و شخص دوم تثلیث بود و هست. بسیار مهم و حیاتی است که این حقیقت را به درستی درک نماییم.

در رویداد رستاخیز مسیح شاهد هستیم که پسر ازلی خدا به صورت علنی اعلام نمود که در مقام مسیح موعود، پسر خدا بود، همان‌طور که جدش داوود پسر خدا محسوب می‌شد. وقتی خدا داوود را پسر خواند، منظورش این بود که داوود و نوادگان او جملگی با خدا هم‌پیمان بودند، و خدا از طریق آنها نقشه نجات خود را پیش می‌برد. پس دقیقاً همان‌گونه که به خاطر شباهت ظاهری، و رفتار و کردار پسرانم تشخیص می‌دهید که من پدرشان هستم، می‌توانید پسر خدا را تشخیص دهید، زیرا که او مانند خدا عمل می‌کند. پسر خدا قوم او را نجات می‌بخشد، و ایشان را از گناه و مرگ آزاد می‌سازد.

بنابراین، رستاخیز عیسی ثابت نمود که او پسر حقیقی داوود، و ذریت حقیقی زن بود. در رویداد رستاخیز مسیح، هزاران وعده تأیید گشتند. پادشاه آمده بود، بهای آزادی قومش را پرداخت نموده بود، و پیروز و سربلند، مرگ را در هم شکسته بود. از این‌رو، سرانجام می‌توان گفت این پسر داوود است که کرسی سلطنتش تا به ابد پایدار خواهد ماند!

در بخش آخر توضیحات پولس، با نقش روح‌القدس در رستاخیز مسیح آشنا می‌شویم. خدا این مهم را بر حزقیال مکشوف نموده بود: «به حسب روح قدوسیت . . . از قیامت مردگان.» آن وعده خدا مبنی بر اینکه حیات تازه در قوم خود می‌دمد، و روح خود را بر ایشان نازل خواهد نمود، ابتدا در رستاخیز عیسی تحقق یافت. در رویداد رستاخیز عیسی، روح‌القدس به آن یگانه کسی حیات بخشید که نماینده و تمرکز اصلی آن وعده‌ها بود.

مرگ و رستاخیز عیسی، نقطه عطف تاریخ بودند. پیامدها و اثرات این دو رویداد مرتبط با هم، چنان عظیم و شگرفند که در هر گوشه و کنار زندگی ما رسوخ می‌کنند، و بر هر جنبه از وجودمان تأثیر می‌گذارند. ما در عیسی پسر داوود که مسح‌شده روح‌القدس بود و از مردگان زنده گشت، به انجام رسیدن وعده‌های نجاتبخش خدا را مشاهده می‌کنیم. اما می‌دانیم که آن وعده‌ها فقط به عیسی محدود نبودند. رستاخیز او صرفاً نقطه شروع بود.

بسیاری از مردم در این نکته تأمل و تفکر نمی‌کنند، اما چه بسا پیروان عیسی در بهت و حیرت بودند که می‌دیدند مسیح از مردگان زنده گشت، اما جهان خلقت دگرگون نشد، و طبق نبوت‌های اشعیا فصل ۶۵ هیچ‌چیز تازه نگردید. آنها انتظار داشتند همه آن رویدادها در همان زمان به وقوع پیوندند. اما اکنون ما شاهد هستیم که آن وعده‌ها مرحله به مرحله در طول زمان تحقق می‌یابند. معمولاً این‌طور گفته می‌شود که آن وعده‌ها مانند رشته کوهی است که آن را از فاصله دور بنگرید. اما هرچه به کوهها نزدیک‌تر می‌گردید، متوجه می‌شوید آن چیزی که از کیلومترها دور، یک کوه تنها به نظر می‌رسد، در واقع یک رشته کوه با قلّه‌های کوچک است که در نهایت به بلندترین قلّه ختم می‌گردد. به همین شکل، آنچه از چشم‌انداز خوانندگان عهدعتیق، رویدادی واحد، و مربوط به زمانهای آخر به نظر می‌رسید، در واقع یک رشته کوه با چندین قلّه بود. اولین قلّه، و آن که در اصل رسیدن به قلّه‌های دیگر را ممکن می‌ساخت، مرگ و رستاخیز عیسی بود.

این بدان معنا است که مرگ و رستاخیز عیسی، آغاز تحقق وعده‌های نجاتبخش خدا در زمانهای آخر بودند. حتماً شنیده‌اید که شماری از الهیدانان در صحبت از زمانهای آخر، گاهی از این باور سخن می‌گویند که آمدن عیسی به این جهان، و مرگ و رستاخیزش، در واقع آغاز زمانهای آخر، و ورود ما به آن دوران بود. آنها دقیقاً به موضوعی اشاره می‌کنند که موضوع بحث ما در اینجا می‌باشد. منظور آنها صرفاً این است که با آمدن عیسی به این جهان، تحقق همه آنچه عهدعتیق به آن اشاره می‌کرد، آغاز گشته است. او با مرگ و رستاخیزش، گناه و مرگ را ریشه‌کن نمود؛ و به این ترتیب، سر مار را کوبید.

اما ماجرا به اینجا ختم نشد. خبر خوش پیروزی او بر گناه و مرگ، به امتها هم رسید، تا به این ترتیب برکت ابراهیم به جمیع امت‌های جهان برسد. عیسی با زندگی بی‌عیب و بی‌نقصش، با وفادار ماندن به عهد و پیمان‌ش، و با مرگ و قربانی شدنش، هر آنچه را شریعت مطالبه می‌کرد، به‌جا آورد. اکنون او در مقام پادشاهی از خاندان داوود، و

از نسل یهودا بر تخت سلطنت تکیه زده، در میان امتهای مبارک و محترم است. به همین دلیل پولس در نامهٔ دیگرش می‌گوید: «اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است!» (دوم قرنتیان ۵: ۱۷). عیسی هر آنچه برای خلقت تازه لازم بود را به انجام رساند. اگرچه مرگ و رستاخیز عیسی پس از سالها انتظار طولانی، سرانجام بر آن لعنت غلبه کرد، اما همواره به ما یادآوری می‌گردد که اثرات سقوط انسان، هنوز در زندگی ما جلوه‌گر است. حتی اکنون که در حال نوشتن این جملات هستم، صدای آژیر خطر از دوردست به گوش می‌رسد: یکی بیمار است، یکی صدمه دیده، یکی در حال جان دادن است.

مدتی پیش در شبکهٔ اینترنتی یوتیوب، فیلمی از ماری را تماشا می‌کردم که سرش از بدنش جدا شده بود - بله، طبیعتاً تصویری بسیار زننده و ناخوشایند بود - وقتی فیلمبردار، دوربین را نزدیک‌تر برد، در واقع سر مار به سمتش جهید، و می‌خواست او را نیش بزند! از قرار معلوم، بعضی از مارها دارای حس‌گری هستند که به گرما حساس است. این وسیلهٔ دفاعی حتی تا چند ساعت پس از مرگ مارها نیز همچنان فعال می‌ماند. اگر مراقب نباشید، این حس‌گر می‌تواند عواقب مرگباری به همراه داشته باشد. چند وقت پیش، یک آشپز در چین در حال تهیهٔ سوپی بود که مواد اولیه‌اش را گونه‌ای از مار کبرا تشکیل می‌داد (توصیه می‌کنم در منزلتان دست به چنین کاری نزنید!) او سر مار را جدا کرد، و به ادامهٔ آشپزی‌اش مشغول شد. اما بیست دقیقه بعد، وقتی می‌خواست سر مار را داخل سطل زیاله بیندازد، سر قطع‌شدهٔ مار، او را نیش زد و باعث مرگش شد. حتی سر یک مار مرده هنوز می‌تواند نیش بزند! پس پیروزی عیسی بر گناه به نتیجه رسیده است، و خلقت تازه‌اش برقرار گشته است، اما ثمرات آن را هنوز به طور کامل مشاهده نمی‌کنیم.

پس از آنکه عیسی از قبر برخاست، به اورشلیم لشکرکشی نکرد تا از رومیان و رهبران یهود انتقام بگیرد. او به سرعت به پیروانش ظاهر گشت، و معنا و اهمیت رستاخیزش را به آنها تعلیم داد. او به ایشان آموخت که خدا به مردگان؛ به استخوانهای خشک حیات می‌بخشد. عیسی به دو تن از پیروانش در راه عمواس ملحق شد، تا در درک این حقیقت به آنها یاری برساند، و به ایشان نشان دهد که همهٔ وعده‌های خدا، و کل رویدادهای کتاب مقدس به چه طریقهایی به او اشاره داشتند. او به مدد آنها آمد تا این حقیقت را درک نمایند که لازم بود ماسیح به خاطر قومش جان دهد و دوباره زنده شود. او به کمک آن دو نفر شتافت تا متوجه شوند که خلقت تازه در واقع پدیدار گشته بود. آن‌گاه، عیسی چهل روز پس از رستاخیزش از مردگان، به آسمان صعود نمود.

اما اندک زمانی پس از صعودش، در کتاب اعمال رسولان، شاهد هستیم که عیسی روح القدس را نازل نمود تا رسالت زنده نمودن و حیات بخشیدن را ادامه دهد. او قوم خود را خوانده تا این پیغام نجاتبخش را به گوش امتهای برسانند، و مردمان را از سراسر جهان گرد آورند تا برکت ابراهیم را تجربه نمایند. بنابراین، در بازدید از درخت بعدی، پیش از آنکه به پایان سفر باشکوهمان نزدیک شویم، به دو فصل از رساله رومیان مراجعه می‌نماییم، و این پیغام نجاتبخش، و شماری از ثمرات و نتایجش را بررسی می‌کنیم.

درونمایه‌های الهیاتی مهم در کتاب مقدس

پسرِ (داوود)
روح القدس
خلقت تازه
ملکوت

شرح ماجرا تا اینجا

خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نریت زن، که نریت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنجدیده، خدا از طریق آن خادم، و عملکرد روح خود، با قومش عهدی تازه بست، تا در آسمان جدید و زمین جدید، به ایشان حیات جاودان بخشد. عیسی آن کسی بود که از طریق او همهٔ این وعده‌ها ابتدا با قربانی و مرگش به خاطر گناه تحقق می‌یافتند، و سپس در رستاخیز پیروزمندانهاش، و در زمانی که در مقام پادشاه بر تخت سلطنت تکیه می‌زند.

عادل شمر دگی

تا او عادل شود، و عادل شمارد هر کسی را
که به عیسی ایمان آورد

رومیان ۳: ۲۶-۲۱

با عرض پوزش از دوستان گیاه‌شناسم - به ویژه در شاخهٔ درخت‌شناسی - که در حال مطالعهٔ این کتاب هستند، باید خدمتتان عرض کنم که بیشتر درختان تقریباً کسالت‌آور و خسته‌کننده هستند (اگر برایتان سوال است، باید بگویم که به‌لازم بود در این مورد تحقیق کنم تا متوجه شوم کسی که به مطالعهٔ درختان می‌پردازد، درخت‌شناس نامیده می‌شود). بیشتر درختان در اصل فرق چندانی با هم ندارند: همه تنه دارند، دارای شاخه و برگ هستند، و شاید میوه یا میوه‌های مغزدار بار دهند. کل درخت در همین خلاصه می‌شود. اگرچه ما نیز در سراسر این کتاب، تشبیه جنگل و درختان را به کار بردیم، اما سعی نکردیم صرفاً تمرکز خود را بر این قرار دهیم که برای مثال، پیدایش ۱۵:۳ را به درخت سیب تشبیه کنم، و مرقس ۱:۱۵ را به یک نخل. خیر؛ درخت، درخت است.

اما یک نوع درخت وجود دارد که در واقع به نظرم تا حدودی جالب است: درخت انجیر هندی. چون واژهٔ بهتری پیدا نمی‌کنم، بنابراین آن را پیچیده‌ترین درختی می‌نامم که تا به حال دیده‌ام. به ثمر رسیدن درخت انجیر هندی به این شکل است که وقتی دانه‌اش بر روی شاخهٔ یک درخت دیگر می‌افتد، جوانه می‌زند و در جهات مختلف رشد می‌کند. وقتی ریشه‌اش به زمین می‌رسد، شکل مستقل و تازه‌ای به خود می‌گیرد، در خاک

ریشه می‌دواند، و به ریشهٔ انجیرهای هندی دیگر می‌پیوندد. با گذشت زمان، ریشه‌ها به یکدیگر می‌پیچند، و با هم رشد کرده و بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند. در آخر، نتیجه این می‌شود که یک سری ریشه‌های در هم پیچیده و متصل به هم، در زیر و روی زمین پدیدار می‌شوند. در واقع، اگر به منطقهٔ لاهائنا در جزیرهٔ مائویی بروید، یک تک‌درخت انجیر هندی را در آنجا مشاهده خواهید کرد که بیش از دو هزار متر مربع از مساحت زمین را اشغال کرده است. این درخت بسیار حیرت‌انگیز است.

در ادامهٔ تشبیه جنگل و درخت، در اینجا به درختی می‌رسیم که به درخت انجیر هندی بی‌شبهت نیست. پولس در چکیدهٔ پیغام انجیل در رومیان فصل ۳ از یک سری ریشهٔ در هم تنیده سخن می‌گوید که با هم رشد کرده تا به یک درخت واحد تبدیل شده‌اند:

لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنان که تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند؛ یعنی عدالت خدا که به وسیلهٔ ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند؛ زیرا که هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند، و از جلال خدا قاصر می‌باشند، و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است. که خدا او را از قبل معین کرد تا کفار باشد، به واسطهٔ ایمان به وسیلهٔ خون او، تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا. برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود، و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد (رومیان ۳: ۲۱-۲۶).

در این فصل باید به شرح و توضیح نکاتی پردازیم که در این چکیده آیات پرشکوه بیان شده‌اند. پس حواستان را خیلی خوب جمع کنید.

«لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنان که تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند...»

پولس در بخش نخست از رساله‌اش به این اشاره می‌کند که چرا به مسیح احتیاج داریم. اما چکیدهٔ خبر خوش در رسالهٔ رومیان را با تأکید بر این نکته آغاز می‌نماید که عدالت خدا جدا از شریعت و قید و بندهایش مکشوف گشته است؛ یعنی عدالتی که به طور خاص در زندگی، مرگ، و رستخیز عیسی تجلی می‌یابد. با این حال، کل عهدعتیق (پولس معمولاً در اشاره به عهدعتیق، عبارت «تورات و انبیا» را به کار می‌برد) دربارهٔ عدالت خدا شهادت می‌دهد.

«... عدالت خدا که به وسیلهٔ ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند؛ زیرا که هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند، و از جلال خدا قاصر می‌باشند، و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند...»

پولس به منظور رفع هر گونه سوءتفاهم، بر این نکته تأکید می‌ورزد که آن عدالتی که در ذهن دارد، عدالت خدا است که با ایمان به عیسی مسیح از آن قوم خدا می‌گردد. وقتی امید خود را بر عیسی مسیح قرار دهید، و باور کنید که او تنها جانشین گناهان شما است، و بار گناهان خود را بر دوش او بگذارید، آن‌گاه خدا در عدل و انصافش، شما را «بی‌گناه» اعلام می‌نماید، و شما را در ملکوت خویش پذیرا می‌گردد. تاریخ قوم اسرائیل را به یاد داشته باشید، و گمان مبرید که می‌توانید معضل گناه خود یا دیگران را از راهی جز این برطرف نمایید. شما به کسی احتیاج دارید تا جانشین شما گردد و مشکل گناهتان را از میان بردارد!

کل جهان به یک جانشین نیاز دارد. این حقیقت را در خروج قوم اسرائیل از مصر شاهد بودیم. در آن هنگام، داوری خدا هم گریبانگیر اسرائیلیان بود، و هم مصریان. همه گناه کرده‌اند - یهود و غیر یهود، ثروتمند و فقیر، مرد و زن و فرزندانشان، شخص فرهیخته و فرزانه، یا شخص بی‌سواد و بی‌دانش - هیچ‌کس نمی‌تواند از لعنتی که بر او قرار دارد، بگریزد. همه از جلال دادن خدا قاصردند، از جلال دادن او که شایسته است در مقام خالق و پادشاهمان ستوده شود.

به خاطر این جانشین، انسانها عادل شمرده می‌شوند؛ یعنی در حضور خدا بی‌گناه اعلام می‌گردند. و این تنها به سبب فیض خدا است. به خاطر شایستگی ابراهیم نبود که این حق به او داده شد تا در ورود به سرزمین موعود، پیشقدم باشد. به سبب برتری اسرائیلیان بر مصریان نبود که توانستند از مصر بگریزند. به خاطر لیاقت و شایستگی داوود نبود که لطف خدا شامل حالش گشت، و خدا تخت سلطنت جاودانه را به او وعده داد. به همین شکل، من و شما و هر شخص دیگری که می‌شناسید، لایق لطف خدا نیستیم. از فیض او است، فقط فیض او - لطفی که مستحق آن نیستیم. لطف و مهربانی خدا در سراسر کتاب مقدس، مبهوت‌کننده است!

«... به وساطت آن فدیة‌ای که در عیسی مسیح است. که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد، به واسطهٔ ایمان به وسیلهٔ خون او.»

پولس توضیح می‌دهد که این عادل‌شمردگی، بر کاری که عیسی مسیح موعود انجام داد، استوار است. او با خون خودش ما را بازخرید کرد. بزه‌های پسخ بهای نجات و رهایی قوم اسرائیل را پرداخت کردند تا آنها با داوری که سزاوارش بودند، روبه‌رو نشوند. اما تأثیر آن قربانیها قطعی و ماندگار نبود. همان‌طور که در فصل ۱۳ بررسی نمودیم، عیسی آمد تا آن قربانیها را تکمیل کند، و بدهی جمیع ما را پرداخت نماید.

پولس این پرداخت بدهی را «کفاره» می‌نامد. این واژه الهیاتی، صرفاً به چیزی یا کسی اشاره دارد که غضب عادلانه خدا را فرو می‌نشانند. اگرچه بسیاری دوست ندارند درباره غضب خدا صحبت کنند، واقعیت این است که اگر به این حقیقت توجه نکنیم، پیغام کتاب‌مقدس را تحریف کرده‌ایم. گناه یک دردسر و مزاحمت جزئی نیست. وقتی گناه می‌کنیم، در اصل مشتمان را به سمت خدایی گره می‌کنیم که ما را آفریده است. ما با گناهمان به خدا اعلام می‌کنیم که به نیکویی‌اش شک داریم، و باور نداریم که او قابل اعتماد است. جزئی از عدالت خدا این است که او به سبب این وقاحت و گستاخی، غضبناک می‌باشد. وقتی از چشم‌اندازی صحیح به گناهمان می‌نگریم، می‌بینیم که اگر خدا گناه را داوری نکند، خدای عادل نخواهد بود.

هنگامی که هولناک‌ترین جنایتها روی می‌دهند، ما اجرای عدالت را ضروری می‌دانیم. در دنیایی که در آن به سر می‌بریم، آن‌قدر از حزب نازی نام برده شده که دیگر تقریباً به یک کلیشه و تکرار مکررات تبدیل شده است. اما واقعیت این می‌باشد که آنها بیش از شش میلیون نفر را به قتل رساندند. از ماه نوامبر سال ۱۹۴۵ تا ماه اکتبر سال ۱۹۴۶ نیروهای متفقین، دادگاهی نظامی تشکیل دادند تا به جرم و جنایات جنگی نازیها در قتل عام یهودیان رسیدگی کنند. در آن دادگاه، دوازده تن از رهبران سرشناس نازیها به مرگ محکوم شدند. حال تصور کنید که متفقین صرفاً تصمیم می‌گرفتند از سر تقصیرات کسانی بگذرند که باعث و بانی مرگ آن تعداد بی‌شمار بودند. تصور کنید به آنها فرصت تازه‌ای می‌بخشیدند، و بدون اینکه تاوان جنایتهایشان را بپردازند، آنها را آزاد می‌کردند. آیا مضحکه نمی‌بود؟ به همین شکل، وقتی واقعاً به ذات گناهمان به خدا پی می‌بریم، متوجه می‌شویم که نمی‌توان گناه را نادیده گرفت، و به اصطلاح روی خرابیهایش ماله کشید.

غضب عادلانه خدا را نباید با کج‌خلقی و اوقات تلخی خودمان به هنگامی که اوضاع بر وفق مرادمان نیست، یکی بدانیم. به این اشتباه دچار نشویم که فکر کنیم خدا مانند ما است. در عوض به این فکر کنید که وقتی از یک ناعدالتی واضح و بدیهی، یا بهره‌کشی و سوءاستفاده از کودکان باخبر می‌شوید، چه احساسی به شما دست

می‌دهد. گاهی به جوش و خروش آمده، و با خود می‌گوید: «این راهش نیست!» وقتی در مقابل خدایی قد علم می‌کنیم که ما را آفریده تا او را دوست داشته باشیم، او را بستاییم، و با او زندگی کنیم، آن‌گاه تنها واکنش درخور و شایسته این است که او از خیانت و عهدشکنی و بی‌انصافی ما غضبناک باشد. بنابراین، اگر خدا به هر طریقی جز قربانی آن بزه بی‌عیب؛ آن خادم رنج‌دیده، ما را به حضور خود می‌پذیرفت، خدای عادل نمی‌بود.

«تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا. برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود، و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد».

پس نتیجه‌گیری پولس این است که مرگ عیسی کاملاً ضروری بود، تا خدا به این وسیله ما را ببذیرد، و در واقع عادل بماند.

خدا می‌توانست از باغ عدن تا هنگام مصلوب شدن مسیح، همه گناهان را بی‌درنگ و بی‌چون و چرا داوری نماید. واقعیت این است که عدالت مطلق خدا می‌طلبد همان لحظه که به همسایه خود غبطه می‌خورید، به همکار خود حس شهوت دارید، یا به مهربانی خدا به خودتان شک می‌کنید، شما را از زندگی ساقط کند و به جهنم بفرستد. اما خدا به سبب صبر و بردباری الهی‌اش، شما را هلاک نکرده است. به همین دلیل، پولس در فصل قبلی از رساله رومیان می‌گوید: «مهربانی خدا، تو را به توبه می‌کشد» (رومیان ۲:۴). سالیان سال با قربانیهای پی در پی، خدا صبورانه از گناه می‌گذشت.

اما برای اینکه خدا عادل باقی بماند، یک نفر باید بهای گناه را می‌پرداخت. اکنون در دوران پس از صلیب می‌دانیم آن یک نفر کیست. عیسی بهای گناه ما را پرداخت، در حالی که ما سزاوار پرداخت آن بودیم. چون عیسی آن بها را پرداخت، خدا می‌تواند در واقع ما را بیمارزد، بدون آنکه شخصیتش لکه‌دار شود، یا زده‌ای ناعدالتی در او مشاهده گردد.

در حقیقت، همه ما بدون سرسوزنی رحمت، لایق مرگ بودیم. اما خدا که در رحمانیت دولتمند است، این نقشه حیرت‌انگیز نجات را مکشوف نموده است. او به واسطه عیسی، قاطعانه بر گناه و مرگ چیره گشته، و ما را به موقعیتی بازگردانده که به خاطر آن آفریده شدیم: زندگی جاویدان با خدا در جهانی که برای جلالش آفرید. همه ماجرا در این مسیر پیش رفته است: بازگشت به مکانی که آفریده شدیم تا در آن زیست نماییم، بازگشت به بهشت، بازگشت به حضور خدا تا ابد.

درونمایه‌های الهیاتی مهم در کتاب مقدس

رستگاری

گناه

داوری

جانشین شدن

شرح ماجرا تا اینجا

خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گرداندند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ نذیت زن، که نذیت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنجدیده. خدا از طریق آن خادم، و عملکرد روح خود، با قومش عهدی تازه بست، تا در آسمان جدید و زمین جدید، به ایشان حیات جاودان بخشد. عیسی آن کسی بود که از طریق او همهٔ این وعده‌ها ابتدا با قربانی و مرگش به خاطر گناه تحقق می‌یافتند، مرگی که بهای ضروری و عادلانهٔ گناه بود؛ و سپس در رستاخیز پیروزمندانه‌اش، و در زمانی که در مقام پادشاه بر تخت سلطنت تکیه می‌زند.

جلال

خیمه خدا با آدمیان است

مکاشفه ۴۰:۲۱

هنوز زمان زیادی از تأمل و تفکرمان درباره خدا و خلقت بسیار نیکویش نگذشته بود که به نظر می‌رسید معضل گناه و مرگ، در یک لحظه ما را به راهی فرعی بردند. اما با نگاه کردن به عقب، و ماجرای حیرت‌انگیز نجات و رستگاری که به همراه هم پیگیرش بودیم، امیدوارم متوجه شده باشید که این یک راه فرعی نبوده است. مقصود خدا از همان ابتدا این بود که در نقشهٔ مبهوت‌کننده‌اش برای نجات گناهکاران نالایق، جلال او را بنگریم. خدا از همان ابتدا قصدش بر این بود که پسر خود را بفرستد تا برای بی‌خدایان جان دهد. وعده‌های عهدعتیق، قربانیهای موجود در شریعت موسی، هر آنچه انبیایی همچون اشعیا و حزقیال اعلام نمودند، و هر نکتهٔ دیگر در عهدعتیق، جملگی در عیسی تحقق یافتند. او آمد تا کاری را برای ما انجام دهد که هرگز نمی‌توانستیم آن را برای خودمان به انجام برسانیم. ثمرهٔ کار عیسی این بود که معضل گناه و مرگ را از میان برداشت، و سر ما را کوبید.

اما این ماجرا دو هزار سال پیش پایان نیافت. من و شما خوانده شده‌ایم تا جزیی از این ماجرا باشیم! عیسی چهل روز پس از رستاخیزش به آسمان صعود نمود. آن‌گاه، خبر خوش عیسی؛ آن نذیبت زن، پسر داوود که بر تخت سلطنت تکیه زد، در اورشلیم پیچید، و سپس در سراسر جهان پخش گردید. انتشار این خبر خوش تا امروز نیز ادامه

دارد. از زمان رستاخیز مسیح تا هنگامی که او بازگردد، پیغام انجیل به هر نقطه تازه‌ای از جهان که برسد، این ماجرای حیرت‌انگیز ادامه خواهد یافت. ما خوانده شده‌ایم تا خبر خوش نقشه نجاتبخش خدا را به گوش اطرافیانمان برسانیم، به دردمندان، و به آنانی که در گناه و مرگ گمگشته‌اند.

اما این روند تا ابدالابد ادامه ندارد. وقتی شاگردان عیسی صعودش به آسمان را می‌نگریستند، فرشتگان به آنها گفتند: «باز خواهد آمد، به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید» (اعمال رسولان ۱۱:۱). عهد جدید مملو از وعده‌های بازگشت عیسی است. او بازمی‌گردد!

بسیاری از مسیحیان درباره جزئیات بازگشت مسیح، اختلاف نظر دارند؛ اما همه آنها معتقدند که وقتی بازگردد، قومش تا ابد با او زیست خواهند نمود. همه مسیحیان هم عقیده هستند که وقتی مسیح بازگردد، گناه و مرگ سرانجام کاملاً مغلوب خواهند شد، و شیطان و پیروانش به سبب طغیان و مقابله با خدا، با عواقب عادلانه و برحق که در انتظارشان است، روبه‌رو خواهند شد. به همین شکل، آنانی که با مشت‌های گره کرده مقابل خدا ایستاده‌اند نیز از عواقب رفتار و کردارشان در امان نخواهند بود، آنانی که نه به او ایمان می‌آورند، و نه اعتماد می‌کنند که خدا به راستی برایشان بسنده است. اما کسانی که بارهای خود را بر عیسی می‌نهند، در خلقت تازه‌ای که در اشعیا شاهد بودیم، تا ابد با او زیست خواهند نمود.

اشعیا فصل ۶۵ گوشه چشمی از آن روزها را به ما نشان داد. حال آنکه به کمال رسیدن آن رویا را در آخرین کتاب از کتاب مقدس؛ یعنی مکاشفه مشاهده می‌کنیم. اکنون که به پایان سفرمان نزدیک می‌شویم، چند دقیقه به خاطر آنچه در انتظارمان است، وجد و شادی نماییم. قوم خدا سرانجام فارغ از تباهی و فساد ناشی از مرگ و گناه، با خدا زندگی خواهند کرد. تشویش و درد و رنج دیگر به آنها حمله‌ور نخواهد شد. ایشان دیگر این نگرانی را نخواهند داشت که چگونه می‌توانند مورد لطف خدا قرار بگیرند. قوم خدا با او زیست خواهند کرد، در حالی که عیسی فرمانروای ایشان خواهد بود، فرمانروایی که بدون هیچ‌گونه کم و کاستی بر تخت سلطنت تکیه می‌زند:

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت، و دریا دیگر نمی‌باشد. و شهر مقدس؛ اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است، و با ایشان ساکن خواهد بود، و ایشان قومهای

او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد؛ و بعد از آن، موت نخواهد بود، و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود، زیرا که چیزهای اول درگذشت» (مکاشفه ۱:۲۱-۴).

یوحنا در این رویا آسمانی جدید و زمینی جدید را مشاهده کرد - خلقتی تازه. بگذارید اکنون این نکته را روشن سازم: آسمان، ابدیتی ملالت‌بار و کسالت‌آور نیست که صرفاً بر روی ابرها بنشینیم و فارغ از هر گونه مسوولیت، و بی‌توجه به هر چیز، فقط چنگ بنوازیم. هرچه بیشتر کتاب مقدس را مطالعه می‌کنم، بیشتر متقاعد می‌شوم که آسمان تا چه اندازه به زندگی زمینی شباهت خواهد داشت. آسمان، مکانی پرجنب و جوش و پر از شادی و نشاط خواهد بود. در آسمان با همه وجود و احساساتمان به حیات ادامه خواهیم داد. دفعه بعد که به غروب زیبای آفتاب، یا کوه‌های پوشیده از برف خیره شدید، به یاد آورید که خلقتی تازه در راه است. تا به آنجا نرسیم، واقعاً درک نمی‌کنیم که زیستن در آن خلقت خدا، و لذت واقعی از آن به چه معنا است.

در آن خلقت تازه دیگر هرگز از خطر و ترس و تشویش و نگرانی خبری نخواهد بود. منظور یوحنا همین بود وقتی گفت: «دریا دیگر نمی‌باشد.» من قبلاً در جزیره هاوایی زندگی می‌کردم. بسیاری از دوستانم که هنوز در آنجا اقامت دارند، با خواندن این آیه، کمی نگران می‌شوند! واقعاً چطور می‌توانیم بدون موج‌سواری، غواصی، و شنا، از آن خلقت لذت ببریم؟

اگر شما هم این‌گونه فکر می‌کنید، بگذارید خیالتان را راحت کنم. در روزگاران قدیم، ورزش‌های آبی چندان رونق نداشتند. حتی در میان کسانی هم که در واقع در اوقات فراغتشان به ورزش مشغول بودند، کمتر کسی ورزشی را انتخاب می‌کرد که با آب سر و کار داشته باشد. در اصل، دریا در نظر بسیاری از مردم تصویر خطر، و ورود به دنیای ناشناخته بود. پس به این فکر نکنید که در غیاب اقیانوس، چه تفریحات و اوقات خوشی از دست می‌دهید. مخاطبان یوحنا با همه خطرات و دغدغه‌های احتمالی که در ذهن داشتند، به این می‌اندیشیدند که در نبود دریا دیگر لازم نبود نگران آن خطرها باشند. معنای این حقیقت را در آیات پایانی درک می‌کنیم: «خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد؛ و بعد از آن، موت نخواهد بود، و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود، زیرا که چیزهای اول درگذشت».

«چیزهای اول»؛ یعنی همه پیامدهای گناه و مرگ. لعنتی که بر جهان قرار دارد، برای

همیشه از بین خواهد رفت، و ما آن چیزی را تجربه خواهیم کرد که آدم و حوا در ابتدا در باغ عدن چشیده بودند.

به این نکته نیز توجه داشته باشید که ما در «شهر مقدس؛ اورشلیم جدید» ساکن خواهیم بود. اگر به یاد داشته باشید، اشعیا با نام بردن از «خلقت تازه» و «اورشلیم جدید» در واقع به یک چیز اشاره می‌کرد. یوحنا نیز در اینجا همان الگو را دنبال نموده، و این دو را یک چیز می‌بیند. به نظر می‌رسد که خدا جان‌مایهٔ این وعده را گرفته، و آن را زنجیره‌وار به قسمتهای دیگر انتقال داده است.

اگر در این باره تأمل و تفکر نماییم، متوجه می‌شویم که این حقیقت تا چه اندازه حیرت‌آور است؛ و در واقع، چکیدهٔ کار خدا را در سراسر کتاب مقدس بیان می‌کند. وعده‌هایی که به ابراهیم داده شدند، شامل این وعده بودند که جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت. اگرچه هیچ‌گاه دیدگاه عالمگیر بودن این وعده را از دست ندادیم، اما بدیهی است که این وعده به یک قوم، به یک خاندان، و در نهایت به یک شخص می‌رسید. سرانجام، گسترهٔ جهانی این وعدهٔ خدا را در کتاب مکاشفه مشاهده می‌کنیم. بنابراین، قابل درک است که اورشلیم؛ شهری که قوم خدا در آن سکونت دارند، و از همه مهم‌تر، حضور خدا در آنجا ساکن است، یک روز کل جهان را پوشش خواهد داد، چرا که شاهد هستیم خیمهٔ خدا تا ابد با آدمیان خواهد بود (آیهٔ ۳). وعده‌های خدا هیچ‌گاه صرفاً به یک قوم یا ملیت تعلق نداشتند. همان‌طور که یوحنا پیش از این در مکاشفه‌اش شاهد بود، بزرهٔ خدا «مردمان را برای خدا از هر قبیله و زبان و قوم و امت» خرید (مکاشفه ۹:۵).

چون خدا در این خلقت تازه ساکن خواهد بود و هیچ‌گونه تهدید و خطر گناه در آنجا جایی نخواهند داشت، این خلقت تازه از هر جنبه خارج از تصور ما خواهد بود. مسلم است که آن خلقت تازه کسالت‌آور نمی‌باشد، بلکه «چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است» زیبا خواهد بود. اگر داماد بوده‌اید، حتماً در آن لحظات که محو تماشای عروستان بودید، نمی‌توانستید تصور کنید که چیزی زیباتر از او وجود داشته باشد. تجربهٔ ما در خلقت تازه نیز بی‌شباهت به وجد و شادی داماد نیست، هرچند که ما در آن زمان عروس خواهیم بود، نه داماد. به خاطر کاری که عیسی؛ ماسیح و پادشاهمان انجام داد، ما طبق آنچه خدا در نظر داشت، در فرمانروایی عالی و کامل عیسی، در مکانی که خدا برایمان مهیا نموده، تا ابد با او زندگی خواهیم کرد. سرانجام، عهد با ابراهیم، یهودا، اسراییل، و داوود تحقق خواهد یافت؛ و آن نژیت خاندان سلطنتی، تا ابد بر قوم رستگار خدا سلطنت خواهد نمود.

در سراسر این کتاب، تشبیه جنگل و درختان را به کار برده‌ایم. اکنون در واقع می‌توانیم شرح کتاب مقدس را با بررسی سه درخت واقعی خلاصه نماییم. در پیدایش فصل ۳ مشاهده کردیم که وقتی آدم و حوا میوه درخت شناخت نیک و بد را خوردند، مرتکب گناه شدند. آن عمل، دنیا را در گناه و مرگ فرو برد. اما خدا به سرعت دست به کار شد تا با فرستادن ذریت زن، آن لعنت را از بین ببرد. در انجیل یوحنا فصل ۱۹ متوجه می‌شویم که وقتی عیسی بدن خود را تسلیم نمود تا بر دار جلجتا آویخته شود، این مهم را به انجام رساند، و بهای گناه را تمام و کمال پرداخت نمود. حال، در کتاب مکاشفه، با سومین درخت روبه‌رو می‌شویم.

با مطالعه کتاب مکاشفه، با درخت حیات روبه‌رو می‌شویم که در وسط شهر پدیدار است. نهری که از تخت سلطنت خدا جاری می‌شود، این درخت را سیراب می‌نماید. این درخت به امتهای حیات می‌بخشد (مکاشفه ۲۲:۱-۲). مانند نخستین روزهای آفرینش، قوم خدا برای بقا و حیاتشان همواره به خدا وابسته خواهند بود. ما شاهد بوده‌ایم که پیوسته می‌توانیم برای رفع نیازهایمان به خدا اعتماد کنیم. در سراسر ابدیت، از شادی اعتماد به خدا و برکت یافتن از او برخوردار خواهیم بود. ما برای همین آفریده شدیم - تا در حضور خدا زیست نماییم، و از حضور حیاتبخش او بهره‌مند گردیم. بنابراین، همه آنچه شرح داده شد، صرفاً قصه‌ای نیست که آن را برای فرزندانمان تعریف کنیم. این ماجرای است که من و شما خوانده شده‌ایم تا جزیی از آن باشیم. عیسی فرمود: «الحال همه‌چیز را نو می‌سازم» (مکاشفه ۵:۲۱). همین حالا هم وقتی انسانهای بسیاری از گوشه و کنار جهان، امید خود را بر عیسی؛ یگانه منجی‌شان قرار می‌دهند، عیسی در واقع مخلوقات تازه‌ای می‌آفریند. او ما را می‌خواند تا این خبر خوش را به جهانی اعلام نماییم که هنوز اسیر گناه و مرگ است. این شادی از آن ما است که شاهد هستیم خدا در کار می‌باشد تا لعنت حاکم بر زمین را از میان بردارد، و مار را مغلوب گرداند. ما افتخار داریم که خبر خوش پیروزی عیسی را اعلام نماییم، و همسایگان و دوستان خود را دعوت کنیم تا از گناهشان بازگردند، و توکلشان را تنها بر عیسی قرار دهند، و در مقام یگانه جانشین و منجی‌شان بر او اعتماد کنند. پس این کتاب را زمین بگذارید، و مشغول به کار شوید. او شما را خوانده است تا این رسالت را به انجام برسانید!

درونمایه‌های الهیاتی مهم در کتاب مقدس

خلقت تازه

ملکوت

عهد

ذرت

شرح ماجرا تا اینجا

خدا قلمروی جهان هستی را آفرید، و خود پادشاه آن قلمرو است. او انسان را آفرید، تا انسان خدا را در آن قلمرو جلوه‌گر سازد. آدم و حوا از این خواندگی روی گردانند. این رویگردانی، گناه و مرگ به بار آورد. اما خدا وعده داد به واسطهٔ ذرت زن، که ذرت ابراهیم هم بود، آن مار را مغلوب نماید. از طریق خاندان ابراهیم، و به ویژه نسل سلطنتی یهودا؛ یعنی داوود، برکات آن عهد به جهان سرازیر می‌گشتند. چون همهٔ انسانها گناهکار، و سزاوار مرگ بودند، قربانیهای شریعت موسی این حقیقت را بیشتر مکشوف نمودند که انسانها به کسی احتیاج داشتند که جانشین آنها گردد؛ یعنی آن خادم رنج‌دیده. خدا از طریق آن خادم، و عملکرد روح خود، با قومش عهدی تازه بست، تا در آسمان جدید و زمین جدید، به ایشان حیات جاودان بخشد. عیسی آن کسی بود که از طریق او همهٔ این وعده‌ها ابتدا با قربانی و مرگش به خاطر گناه تحقق می‌یافتند، مرگی که بهای ضروری و عادلانهٔ گناه بود؛ و سپس در رستاخیز پیروزمندانه‌اش، و در زمانی که در مقام پادشاه بر تخت سلطنت تکیه می‌زند. این ماجرای عالی و برجسته‌ی زمانی به سرانجام می‌رسد که رستگاران از هر قبیله و زبان و امت در آن خلقت تازه گرد هم آیند، و تا ابد با خدا زیست نمایند.

قدم بعدی چیست؟

اگر جزو کسانی هستید که مطالعه کتاب مقدس همواره جزئی از زندگی‌تان بوده است، یا اینکه هم‌زمان با مطالعه این کتاب، برای اولین بار کتاب مقدس را در دست گرفته‌اید، امیدوارم در رابطه با شرح کلی کلام خدا، و وحدت و یکپارچگی آن به درک بهتری رسیده باشید. همچنین امیدوارم که این کتاب از اشتیاق‌تان برای یادگیری الهیات کتاب مقدس نکاسته باشد. امیدوارم در این مقطع، سوال شما این باشد که بعد از این باید چه کتابی را مطالعه کنید؟

مطالعه خود را با خواندن کتاب مقدس آغاز نمایید. سعی کنید در طول یک سال، کل کتاب مقدس را بخوانید. با توجه به هر آنچه از این کتاب به خاطر سپرده‌اید، وقتی مطالعه کتاب مقدس را آغاز می‌کنید، می‌توانید ارتباط آن را با مطالب این کتاب تشخیص دهید (و یا مطالب این کتاب را اصلاح کنید!) حتماً متوجه خواهید شد که بسیاری از موضوعات را از قلم انداخته‌ام.

در کنار مطالعه کتاب مقدس، این سه کتاب را هم به شما پیشنهاد می‌دهم. این کتابها شما را به کتابهای بعدی رجوع می‌دهند، و آن کتابها نیز شما را به کتابهای دیگر؛ و این زنجیره همچنان ادامه خواهد یافت.

- گرایم گلدز وُرتی، طبق برنامه: مکاشفه مکشوف خدا در کتاب مقدس
According to Plan: The Unfolding Revelation of God in the Bible (انتشارات آی. وی. پی آکادمیک: سال ۲۰۰۲) ۲۵۱ صفحه. گلدز وُرتی تصویر کامل‌تری از شرح رویدادهای کتاب مقدس ارائه داده، و آن نکات و موضوعاتی را که در نگاه مختصرمان به کتاب مقدس از قلم انداخته‌ام، برایتان توضیح می‌دهد.
- مایکل لارنس، الهیات کتاب مقدسی در حیات کلیسا: راهنما برای خدمت روحانی
Biblical Theology in the life of the Church: A Guide for Ministry (انتشارات راه صلیب، سال ۲۰۱۰)؛ ۲۴۰ صفحه. لارنس به

شما کمک می‌کند تا بدانید که چگونه الهیات کتاب مقدسی را به موازات یکدیگر مطالعه کنید. از همه مهم‌تر، این کتاب شما را یاری می‌رساند تا نقش حیاتی الهیات کتاب مقدسی را در زندگی و خدمت در کلیسایان مشاهده نمایید.

- توماس آر. شرایزر، پادشاه در زیبایی‌اش: الهیات عهدعتیق و عهدجدید
The King in His Beauty: A Biblical Theology of the Old and New Testaments (انتشارات پیکر آکادمیک، سال ۲۰۱۳)؛ ۷۳۶ صفحه.
با توجه به تعداد صفحات حتماً متوجه می‌شوید که این کتاب مخصوص نازک‌دلان نیست! اما به زحمت خواندنش می‌ارزد. این کتاب الهیاتی شما را با تکتک کتابهای کتاب مقدس آشنا می‌کند، و رویدادها را برایتان شرح و توضیح می‌دهد، تا هم جزییات را درک نمایید، و هم به کلیت ماجرا پی ببرید. چون این کتاب به تکتک کتابهای کتاب مقدس می‌پردازد، سعی کنید همراه با خواندن روزانه کتاب مقدس، مطالعه این کتاب را نیز در طی یک سال به پایان برسانید.

یادداشت‌ها

۱. جان میلتون، بهشت از دست رفته. بخشهای ۱۰، ۵۸۵-۹۰.
۲. ویلیام کوپر، «خدا به شگرفی عمل می‌کند» سال ۱۷۷۴
۳. به درستی مشخص نیست که نام سارای به چه معنا است. و اینکه آیا معنایش کاملاً با سارا متفاوت است یا نه؟ دست‌کم، می‌توان گفت که این نام جدید، بر نقش سارا که مادر قوم اسرائیل بود، تأکید می‌نمود.
۴. سی. اِس. لوییپس، شاهزاده کاسپین (انتشارات هارپر تروپی، مستقر در نیویورک، سال ۲۰۰۰)، صفحه ۶۹
۵. اگر حرفم را باور ندارید، حزقیال ۳۲-۴:۲۰ را مطالعه کنید. حتی هنگامی که قوم اسرائیل در بندگی مصر به سر می‌بردند، خدا فرمود که اسرائیلیان خدایان مصریان را ترک نخواهند کرد.
۶. لارا هیلنیزند، شکست‌ناپذیر: شرح بقا، تسلیم‌ناپذیری، و نجات از جنگ جهانی دوم (انتشارات راندوم هاوس، مستقر در نیویورک، سال ۲۰۱۰).

۱۶ آیه مهم و ماجرای اصلی

این کتاب بر ۱۶ آیه مهم از کتاب مقدس تمرکز می‌نماید. در توضیح خط‌افشان یهودی‌های کتاب مقدس، این ۱۶ آیه نقش کلیدی به حساب می‌آید. این آیه‌ها با ما را از سوی روایتی که از تعلق‌های انجیل‌ها در اجابت و دستگیری قوم‌ها آغاز می‌شود و منجر به شرح کتاب مقدس با مکتب‌ها و مکتب‌ها می‌شود، به‌عنوان مثال، در این کتاب به شرح آفرینش انسان به عهد و پیمان‌ها و به‌عنوان مثال، به شرح ماجراهای کتاب مقدس می‌پردازد. چگونه کتاب مقدس از طریق حکمت‌ها، عقل و فهم خدا، ماجراهای واحد و یکپارچه را بیان می‌کند.



این کتاب که مهم‌ترین کتاب‌ها در این زمینه است و مورد توجه‌های بسیار است. در این کتاب به شرح ماجراهای بسیار از سفر مقدس می‌پردازد. به ۱۶ آیه که در این کتاب به‌عنوان مثال، در این کتاب به شرح آفرینش انسان به عهد و پیمان‌ها و به‌عنوان مثال، به شرح ماجراهای کتاب مقدس می‌پردازد. چگونه کتاب مقدس از طریق حکمت‌ها، عقل و فهم خدا، ماجراهای واحد و یکپارچه را بیان می‌کند.

در سفر بزرگ کتاب مقدس، به شرح آیه‌ها می‌پردازد. در این کتاب به شرح ماجراهای بسیار از سفر مقدس می‌پردازد. به ۱۶ آیه که در این کتاب به‌عنوان مثال، در این کتاب به شرح آفرینش انسان به عهد و پیمان‌ها و به‌عنوان مثال، به شرح ماجراهای کتاب مقدس می‌پردازد. چگونه کتاب مقدس از طریق حکمت‌ها، عقل و فهم خدا، ماجراهای واحد و یکپارچه را بیان می‌کند.

در سفر بزرگ کتاب مقدس، به شرح آیه‌ها می‌پردازد. در این کتاب به شرح ماجراهای بسیار از سفر مقدس می‌پردازد. به ۱۶ آیه که در این کتاب به‌عنوان مثال، در این کتاب به شرح آفرینش انسان به عهد و پیمان‌ها و به‌عنوان مثال، به شرح ماجراهای کتاب مقدس می‌پردازد. چگونه کتاب مقدس از طریق حکمت‌ها، عقل و فهم خدا، ماجراهای واحد و یکپارچه را بیان می‌کند.



کتاب ۱۶ آیه مهم از دانشگاه وین، از کتاب مقدس یهودی، و الهیات کتاب مقدس می‌باشد. او در دانشگاه بین‌المللی تورنتو واقع در شهر نیوآرک در ایالت نیویورک به تدریس می‌پردازد. او پیش از این در دانشگاه‌های نیویورک، در مقام مدیر اجرایی و مدیر مسئول آموزش مسئول به کار می‌رفت. او به ۱۶ آیه مهم کتاب مقدس می‌پردازد. چگونه کتاب مقدس از طریق حکمت‌ها، عقل و فهم خدا، ماجراهای واحد و یکپارچه را بیان می‌کند.